

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228036

UNIVERSAL
LIBRARY

THE TRAVELS IN EUROPE

OF

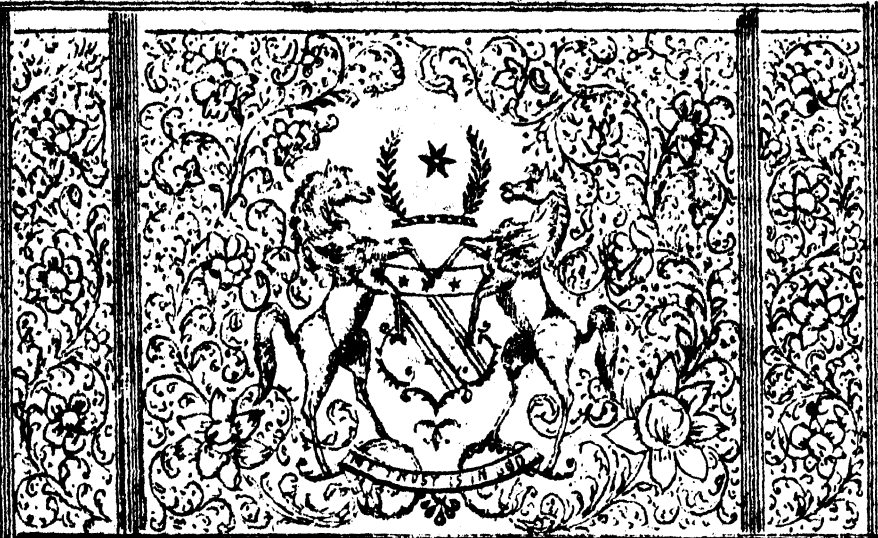
NAWAB MIR LAIKALI KHAN

IMADUL SALTANA

SIR SALAR JANG BAHADUR K. C. I. E.

شانہ
ہو اللہ تعالیٰ

وقائع مسافرت نواب مستطاب
اشرف ارفع والا میر لائق علیجان عماد السلطنت
سر سالار جنگ کے سی امی ای صوبہ
بسی و اہتمام اقل الاجا میرزا محمد شیراز ملک الکتاب
در دار الحکومت ممبئی پرنٹور طبع در آید



بسم الله الرحمن الرحيم

هر گونه ترقی که درین عصر از سفر دست می دهد شوق مسافرت ممالک دور و دراز است مخصوصاً
اشخاصی که فیض ایشان شده است و هر که رعایای دولت بنیه انگلیس اشقام یا بنده دنیا
قایدۀ عظیمی در طی مسافرت حاصل میکنند چه بگردیا که گذر کنیم علاوه بر نماشای اماکن خوش نما
و مناظر با صفا می بینیم همه در تحت تصرف خودمان است اعلام ظفر فرجام ما همه جاد و جبر و
براست پس اگر برای هر قوم مسافرت عالم سهل و اسباب ترقی و تربیت باشد برای رعایا
علیاً حضرت ملکه معظمه اسهل و النفع است این است که مادر مسافرت و سیاحت کوی سقبت
از تمام ملل روی زمین برده ایم

چون بواسطه علتی از علل از وزارت مملکت حیدرآباد دکن استعفا نمودم فراغتی حاصل شد
که یکدفعه دیگر از دیدار فرنگستان خطی ببرم چنان سال قبل قریب سن نوزده سالگی چند ماهی
در انگلستان بسر بردم چون حالا چند سال از آن زمان گذشته و بر تجارب و آرایش من

افزوده شده بیشتر قدر آنچیز بار که آنوقت دیده ام خواهم دانست امیدوارم از ملاحظه حال
و حرکات پلنگیه که در تمام فرنگستان این زمان انتشار دارد و از ملاقات اربابان سیاست
که رفته ام و موعظه در کف کفایتشان است بکلیت خود بصیرت و معرفت مشخص و معلوم
آن علی را ببرم که اغلب باعث اضطراب فرنگیان است و آن صیبه است که درین زمان
متصل را بجا اش بمشام حدود شمال غربی هندوستان میرسد

نیز ملاحظه دستی کردن در جهت مل غربیه مخصوصاً در ممالک جمنی و فرانسه و انگلستان
در حالیکه احتمال دارد تغییرات ملتی بزرگ روی دهد خالی از افاده و علم نیست آیا این تبدلات
بتری حاصل شود یا ابری و آیا این تغییرات که لابد بر محصولات می افزاید و بهم مخارج عساکر
رکاب رازیا میکند در عوض باعث نیست و آسایش رعیت میشود و اهلان مردم سالم و محفوظ
میبانند و در همه جا آزادی فقط مطیع قانون میشود یا خیر در صورت ثانی اگر ترقی مملکت فرنگستان نجات
علوم غربیه فقط اسباب مخاطر است غیر معلوم و پیوسته باعث اضطراب اعمال و اربابان
سیاست بشود و هم یوما فیوما به اضطراب محکومین بفرزاید پس هر چه بیشتر وضع سیاست
نخورد و بی تغییر بماند و آن جاه طلبی ها که در ممالک بارده سائر و ساری است از میان نمی
بشیرد و در باشد هیچ جای تاسف و اندوه نیست حکمت شرقی تا که در حقیقت مثل عالم ثانوی شده
برای نابمان حالت صحت اولی باقی است و حال آنکه سلسله های متعدد و معدوم و حدود
و ثغور ممالک با خاک یکسان شده اند نه فقط آرای شرقیه ما اسباب قناعت مائده بلکه
پیوسته مایل و طالب منفعت و خیر حکومت خوب هستیم و در حقیقت خیلی بکلم ناخونده پس آیا
در نفخ حکمت های پلنگیه غربیه باید در اماکن خراب مسافرت نمایم آیا باید درختس قوادی برانیم

که تقریباً خلیج افکارند و جلوشان را نمیتوان گرفت و تبعیت جمهور را ننمایند حتی اغلب
 علم خود سری برپا نمایند چیز این سوالات خیلی هیت دارند برویم سر مطلب چون هند و
 انگلستان مال بال یکدیگر بواسطه کشی بخار و قوه الکتریک نزدیک تر میشوند و هر سال
 این دو قوه با همت و کمال میرسنند ابل بی فرار ملکین برای ججوی و تلاش ترقی هر سال از
 دیدار یکدیگر بجهه مند میشوند و ستان بواسطه اراده قائم مقامان دولت در مد نظر دارند
 مضطرب شده اما این نوع حکومت را بسیاری از عقلا و دانشمندان سلسله با متفق اند که
 مخصوصاً برای عواقب امور هندوستان خیلی مناسب خواهد بود از کوش خود می شنویم
 که ترقی این ملک منوط باین است که مذاهب مختلفه سبز زمین ما باین خصوصیت مذہبی را کنار
 اختلاف ادیان را پشت پا بزنند و افکار ملی و معاشرت با یکدیگر را وسعت بدهند
 تا مملکت ترقی نماید از طرفی نیز سیاستمداران معتبر فرنگ بدستی و راستی را امتیاق می نمایند
 که حکومت منتخبه که در فرنگستان است چنین نماید که ضررش بیش از فوایدش است و بهم قانونیکه
 دارند زوال و انهدام است و اگر بالفرض خود را جزا باقی بماند بلا شایه ریب و شکی رشته
 معاشرت و مناظر نشان از بهم سیخته خواهد شد از هر جهت این مسئله معلوم است و چون قیاری
 جمهور متصل در تریا است از وضع زندگانی و گذران خود بطوریکه باید و شاید رضایت ندارند
 غم خود را جزم کرده اند که بجهت سیکه که ممکن باشد بجزایر بهتر دست اندازی نمایند حتی
 در صورت لزوم خرج از کیسه همایه و هم خاکشان هم باشد از طهر من شمس است که هندو
 محتاج است درین نکات طمینان کمالی حاصل نماید مخصوصاً از آن اشخاصیکه قابلیت
 استعداد نصیحت گفتن و پند دادن را داشته باشند بناءً علی بذایند ما هی در فرنگستان

بسر بردن امید کل مراد چیدن است نه فقط برای فایده ذاتی بلکه چون بدرخت کل رسم دامن بر
 بدیهه موطنان خود پراکنل کنم اگر سؤال کنند ترقی روز افزون غیرتین بهتر است یا قناعت
 شرفستین میگویم اولی برای عالم خوبست و ثانوی برای وجود بنی آدم و نیز اراده من این است
 که قبل از مراجعت ملک خود در انیا نوس امانیک سفر نموده آن مملکت جمهور و وسیع را که
 یکی دنیا باشد به منیم چه کویا ترقی روز بروز آن قطعه عالم سبب بقراری دائمی اهل فرنگ شده
 باشد و چون آن عالم مفتها غربی نقطه کوه ارض واقع شده بقاعده باید برای شرفستین خالی از فایده
 و علم نباشد بنظر می آید که این ترقی کثیر درین زمان قلیل کلیت انبای عاری از علت و مناسبت
 باشد بدون حرف ترقی قوه طبیعیه و حرکت بدنیه با انبساط قوه عقلیه توأم خواهد بود امین
 و ارم تمام این چیز باراد ضمن مسافرت به منیم انشاء الله تعالی

پس من تاکید کرد که جهان چهار شعبه و بهم شهر شعبان ^ع از منزل کوه شریف ساعت پنج و نیم
 بجید رآباد جنت نشان نقل مکان کرده قریب ساعت شش و نیم شرفیاب خدمت مختار
 مستطاب مالک نقاب حضور پر نور پادشاه مملکت عظیمه دکن ادا م الله دولته و شوکته شده
 حسب الرسم ادای نذر کرده استر خاص حاصل نمودم بعد بمنزل رفته پس از صرف شام تمام
 خوشیا و ندان و پیوندان را وداع نموده ساعت یازده شب محل توقف کالسه بخار رفتم جمعیت
 زیادی از اعیان و اشرف شهر بشالعت آمده بودند با تمام آنحضرت و فرد و تعارف بر می نمود
 آمده ساعت یازده و نیم کالسه بخار حرکت نمود و اسامی بمرابان از انقرار است نیز از لطف علی
 بیک خان میرجهاندار علی خان میرزا امینعلی خان میرفدا علی خان و چند نفر لازم شب ادا کمال
 استراحت خواهیم هوا گرم بود نزد یک صبح قدری خنک شد

روز پنجم یازدهم شرفوق

ساعت نه و نیم کالسکه بخار بنزل کلبر که رسید نواب یار جنگ حاکم صوبه جنوبی و صاحب منصبان نظامی و قلمی کلبر که تا دم توقف کاه کالسکه بخار باستقبال آمده بودند با همه تعارف دمی شدند چون بهشت کرم است امروزه درین جا اطراق نموده طرف عصر سمیت بسبی حرکت خواهیم نمود و انشاء الله بشرط سلامت مزاج روزنامه یقیناً با وقایعی که رخ میدهد در طی مسافرت بجز و برلینم بیان خواهیم آورد و نهار در عمارت حکومتی همان اگرام الله خان بهادر نواب یار جنگ بودم غذای فضل و خوبی صرف شد پس از نهار قدری استراحت کردم از یک ساعت بعد از ظهر الی ساعت سه هوا بکلی خفه و گرم بود و بعد قدری ترشح باران شده خنک شد ساعت چهار و نیم سوار کالسکه شده به توقف کالسکه بخار رفتم امروز از وقت معموله کالسکه سمیت دقیقه دیرتر رسید قریب ساعت پنج بجای کالسکه نشسته رفتم درین راه شب قدری باران آهوا سرد شد ساعت ده خوابیدم صبح قبل از طلوع آفتاب برخاسته فرایض معموله بجا آورده شد بعد پیاده شده چای صرف نمودیم باز بر راه افتادیم

جمعه دوازدهم

یک ساعت بظهر مانده وارد بسبی شدم با وجودیکه از آمدن خود کجی اطلاع نداده بودم باز جمعی از پارسیان باستقبال آمده بودند در شکله بای دوا سبه حاضر بود سوار شده بهمانجا دشن رفتم این عمارت نامش از آهن و کنجایش صد و شصت نفر مسافر را دارد بسیار مرتفع خوش منظر و مشرف به بحر است خلاصه پس از شست شوی بدن سر میر نهار رفتم هر چند اشتیاقی نبود باز قدری همراهی کردم بعد از غذا با طاق مخصوص خود رفتم بعضی نوشته جات لازم را

خوانده جواب نوشتم چهار ساعت از نظر که نشسته با هم را بان و جمعی از مشایخین کنار و ریای آمده سوار
تایق و دودی شده را ندیم بطرف کشتی که در لنگرگاه لنگر انداخته بود لیاقت علی از بسبب بی خبری با هم را بانیکه
بفرنگستان می آید رسید این کشتی موسوم است به پیشا و بطولش ۳۹۵ و عرضش ۲۴ و وارو
ارتفاعش ۳۳ پا است و درشت ۳۹ تن و قوت ۶۰ اسب دارد ساعت شش مشغول شام
خوردن بودیم که کشتی حرکت کرد و بجزین و هم را بان من که شانزده نفر بودند نواب نظر خنک بهمان
که برای جشن سال پنجاهم سلطنت علیا حضرت ملکه معظمه بلند فتنه و کاکه پتان و میس کلارک
و راجه لیری و راجه موری نیز جزو مسافری بودند شب بسیار خفه و گرم و دریا قدری متلاطم بود علما
بر این باد مخالف بهم میوزید لهندا برعتی که بیایستی حرکت نماید ممکن نبود اگر هوا خوب باشد
و باد هم نوزد این کشتی ساعتی سیزده میل حرکت میکند علی ای حال ساعت ده کفتم بستر در عرشه
کشتی انداختند قریب دوازده خوابیدم

شنبه سیزدهم شهر شعبان المعظم

امروز مبارک روزی است انشاء الله بیکت این عید سعید درین سفر سیاحت مدن باسلامتی
بدن توام خواهد بود و متبکه از خواب برخاستم دیدم باز دریا مثل دیروز در تلاطم است هوا گرم بود
قدری بالای عرشه رفته راه رفتم و قدری در سطحه گردش کردم ساعت نه زنم کشتی
زدند رفتم به پهن پس از صرف غذا باز بالا رفته بخواندن کتاب و صحبت با هم را بان روز را
بسر بردم کشتی تا امروز ظهر ۱۹ میل مسافت طی کرد

یکشنبه چهاردهم

بعد از ختام و صرف چای در عرشه کشتی رفته نشستم میرزا اسمعیل خان تاج نجات ترکلیو

که مؤسس و مبدع استیلائی انگلیس شد بر بند از زبان انگلیس بفارسی ترجمه کرده بودند کتقم آورده
 قدر خواندم خوب ترجمه کرده کلی الفاظ مروج و محاوره این زمان است بعد از تک نهادن
 زنده سرخس رفتم پس از نهار بازوجه کاپیتان کلارک که از ورود کشتی تاکنون بیمار است
 صحبت کردم میگفت هیچ غذا نخورده ام مگر تدری حریره خیلی تاسف خوردم بعد باز
 بالا رفته راه رفتم امروز هم باد مخالف مثل دیروز درو زمین است کشتی تا امروز ظهر سیصد و
 میل مسافت طی کرده شب هوا خنک شد ابتدا قدری ابر بود بعد کم کم متاب شده هوا
 مثل روز روشن شد تک تک لکه ابر در آسمان بود چرخ کشته آب را بشد فی شکافت
 که متصل قوه برقیه از میان آب مثل نقره شفاف پدید آمد با بجمه شب باز در عرشه کشتی سیر
 انداخته دو شبانه پانزدهم خوابیدم

صبح را مثل روزهای گذشته سیر کردم بعد از نهار عرشه کشتی رفتم میرزا امینعلی خان از
 هندس کشتی که شخصی بود کوتاه قد و ریش پولی جوگندمی داشت خواهش کرده بود در چرخ
 بخار را تماشا کنند میرزا جبار علی خان و میرزا علی خان را همراه برده تماشا کردند میگفتند
 جای که چرخ بخار است نود و چهار درجه و جای که کوره است صد و سی درجه حرارت
 دارد ارتفاع دود کشتی هشتاد پا است و دود کشتی درین موسم شانزده پا زیر آبست
 تا امروز ظهر سیصد و یک میل مسافت طی شد شش میل کمتر از دیروز زیرا که در شب او
 شب دریا قدری متلاطم شد بخیره باران کلا بسته بودند که مباد آب در جرات بریزد امروز هم باد
 مخالف میوزید دریا چنانچه باید صاف و هموار نیست اما بحمد الله نه مرا و نه هیچکس از
 بحر امان را دوریا گرفت فقط قدری در سیر میرزا امینعلی بکیت خان دوران پیدا شده بعد

رفع شد تا ساعت پنج عصر هوا صاف بود بعد تدریج ابر شد صبح و عصر که هوا خنک است
ماهیمای پر زده در سطح آب مثل طویر میزدولی منتهای پریشان چندان است شب را
چون شبهای پیش بسر بردم هوا خنک بود

شبه شنبه شانزدهم

صبح از خواب برخاستم پس از کارهای لازمه منداوله در عرشه رفته قترری راه رفتم جمعیه
جواهری که همراه بود چتری در آن میخواسم به منم چون در انبار گذاشته بودند به کاپتان پیغام افکند
حکم بدید بروشن بیاورند پس از آنکه آوردند کاپتان از جانب ده نفر خوانین که در حجره وی
بودند خواستش کرد در محجری را باز کرده جواهرات را بنامم خواستش ایشان را قبول کرده نمودم
پسندیدند خلاصه وقت نهار شد سیر رفتم پس از صرف غذا در عرشه کشتی رفته قدری با
همراهان صحبت کردم امروز نسبت بایام گذشته با دکترا میوز در یاد قدری آرام تر است
باین جهت تا امروز نظرم صید و دهل مسافت طی شد بهشت نه میل بیش از دیروز و پریروز رفت
هواها نظور گرم است چون بیسوجه ساحلی دیده میشود و هر روز شبیه یکدیگر است تازه
که قابل نگارش باشد نیست لکن های ابر در آسمان زیاد بود که اغلب جلوه آفتاب را
میکرفتند از نظرم بعد قدری باد خنک وزیدن گرفت از ساعت چهار بعد طلایم
دریا زیاد شد از پنجره مادر حجرات میربخیت در یکچه بارامسد و در گذرندگان کشتی نسبت
بایام قبل خیلی بیشتر شد تا ساعت هشت همین طور متحرک بود بعد از آنکه آرام شد

چهارشنبه بیفدهم شهر شعبان

امروز صبح دیدم دریا مثل کف دست صاف و آرام است حرکت کشتی بیسوجه

محموس نمیشود فردا انشاء الله تعالی باید شهر عدن که متعلق بدولت عثمانی است
 بر سیم سه چهار مرغ دیده شد پیرمید یا از عدن آمده اند و یا از خلیج ایران که تا این نقطه قریب
 پانصد میل مسافت دارد هوا نسبت بایام قبل گرمتر است تا امروز ظهر ۲۹۷ میل فوت
 طی شده است چون دیروز عصر دو سه ساعت هوا منقلب شد سیزده میل از سمت
 معموله کشتی کاسته شد ساعت پنج عصر یکت جهاز جنگی کوچکی که دوازده غراوه
 توپ داشت از پهلوی ما گذشت معلوم شد به بندر بمبئی میرود و یک کبوتر طر
 ساحل عدن آمده روی دقل کشتی نشسته بود یکی از ابل جواز آنرا با تفنگ زد و شب بعد
 از شام بعضی خطوط برای حیدرآباد نوشته گفتم فردا بجا پارخانه عدن برسانت بعد
 در عرض کشتی پنجمین بهجدهم رفته خواهیم

صبح زود از خواب برخاسته دیدم جبال عدن از دور نمایان است و کشتی لنکران در خت
 فوراً چای خورده لباس پوشیده رفتم به ساحل چون تا خود شهر عدن مسافت زیاد بود و
 چندان بهم قابل تماشا نبود رفتم کنار دریا چند دکان خوب و مهمانخانه مرغوبی بود
 در یکی از دکانها کین رفته قدری اسباب خریدم و از آنجا رفتم مهمانخانه برای نماز چهارمین
 بود کشتی برای ذخیره ذغال سنگ و آب شیرین چهار ساعت اینجامی ایستاد نزدیک
 شهر عدن برکه ایست بسیار قدیم میگویند در عهد رومن با ساخته شده ولی این قیاسی است
 زیرا که هیچ تاریخ یا سندی در دست نیست جمعیت شهر قریب سی هزار نفر است
 ده هزار نفرشان عرب و باقی ملل مختلفه اند میوه بسیار کیاب و هواش بسیار گرم است
 بعد از نماز برشته بکشتی آمدم مردم از بالای جهاز پول توی دریای انداختند فقال

بهشت نه ساله فوراً زیر آب رفته پول را در می آوردند معلوم میشود اهل اینجا در شنواری
 بسیار تر دست انداز اطفال مثل بوزینه که از درخت بالا میروند و از شاخه‌های بنجید از طناب
 کشتی بالامی آمدند چیزی از مسافری نگیرند اجزای جعبه را با وجود مهارت و زرنگی که در جهاز
 داشتند هر چه میگردند و عقب این اطفال میدویدند که بگیرند نشان مکن نبود در کمال عسرت
 ازین قایق بقایق دیگر میرفتند و قیکه میدیدند چاره منحصرست و غمگین میگشتند و خود را
 بدریای انداختند خیلی مضحک و با تماشای بود خلاصه هوا گرم است دریا هم آرام و صاف
 کشتی تا امروز صبح ساعت بیست که بلنکرگاه عدن رسیدیم ۲۴ میل مسافت طی کرد و از
 ساعت ده و نیم الی ظهر نوزده میل طرف عصر شد هوا گرم شد که نزدیک بود غش کنم تمام شب
 همین طور گرم بود نزدیک فجر خبری شنیدیم خلی و زید بامین بگره بند و بحر احمر شکایت مضموم بیاید
 المنذب چون اینجا زیاد است کلاخ است کشتی را خیلی یواش و بتانی میرند کمال احتیاط است
 که مبادا اینکی یا تیه بخورد و الحمد لله بی خطر گذشت از عدن برداشتیم طرف ظهر دست راست
 رشته جبال خشکی بود تا جزیره پیرم که صد میلی عدن است دولت انگلیس در این جا
 قلعه مستحکم ساخته همیشه یک دسته سرباز و توپچی و دو نفر صاحب منصب با دو عراده توپ
 درین قلعه ساکنند چون هوای گرم و تب انگیز دارد هر دو ماه یک دفعه مأمورین عوض
 میشوند آذوقه از عدن بایشان میرسانند طرف راست ساحل عربستان و سمت چپ
 کناره آفریقا محبوب میشود ازین جزیره بعد بحر احمر است وجه تسمیه اش را بطورهای
 مختلف بیان میکنند بعضی میگویند بواسطه جبال حول و حوش است که هنگام مغرب
 سرخ رنگت بظنر میآید برخی بر آنستند که چون سواحلش خاک سرخ است باین نام معروف

معروف شده اما ظاهراً این است که سببش نباتات سرخ رنگی است که در کف دریا قریب بابل
میروند و روی آب می آیند باین جهت احمر می نامندش

جمعه نوزدهم

صبح هوا ملایم بود و دریا بجای صاف و آرام است راست دو کوه مخروطی شکل بنظر آمد گفت اینجا
ساحل عربستان محبوب می شود و مرغ بسیار بزرگ شبیه بلاش خوراک را گردن کلفت کوتاهی داشته
در سطح آب برای گرفتن ماهی پروانه می خورد نوعی از طیور ماهی خوارند اما امروز نظر گشتی بواسطه ملائمت
هوا و دریا ۳۲ میل طی کرد امروز بخاین متعدد از پهلوی جبهه ساز ما گذشت شب را چون لیا

گذشته شنبه بیستم
بسر بردم

صبح که سراز خواب برداشتم دیدم دریا متعوش است معلوم شد از نصف شب دُشِب
شروع بظلاطم کرده امواج چون تلال بلبل میشدند و در کشتی میخکوبتند از دور آب مثل کوه
بلند میشد و کف میگردید مثل این بود که در دریا جبال متحرکی هستند که قللشان پوشیده از زیت
اما خالی از خطر بود میگویند اینجا همیشه درین فصل باد شدید میوزد کشتی ما قریب ظهر گشتی
دیگری که پیش از آن از یمنی حرکت کرده بود در برخورد از آن رد شد تا ظهر رسید و سیزده
میل مسافت طی شد اگر باد مخالف میوزید خیلی بیشتر میرفت جواد سینک را جبهه لیمی
که برای تبریک جشن سال پنجاهم سلطنت علیا حضرت ملکه معظمه بلند می گرفت امروز وزملولو گشت
بود از من و از بعضی دعوت کرده عصرانه خوبی صرف شد بواسطه ضیق جانتوانسته بود تمام
مسافری را دعوت کند بعد از صرف عصرانه بالای عرشه رفتم دیدم کف دریا بواسطه متوج
مثل صحرائی پراز تپه و ماهور بنظر می آید از قرار یک می گفتند تا فردا همین طور متعوش خواهد بود

خدا حافظ است در همه جا و در همه حال شب را کانی السابق بسر بردم

یکشنبه بیست و یکم

صبح بسیار زود از خواب برخاسته دیدم طلاطم دریا از دیروز خیلی بیشتر است بنوعیکه گاه کما
ترشح آب عرشه کشتی میرسد کاهتان میگفت روز خنک خوبی است اگر این طور باد منویز
کرمانیا دافیت میکرد خلاصه تکان کشتی لقبی زیاد شده که اغلب مسافری سرشان بنا کرد
یکجای خوردن هر یک بکوشه افتادند و معدودی را استغراق دست داد و بعضی با که دریا
و کرم و سر دروز کار چسبیده بودند تا اثری به چوچه نکرد هر یک بجای خود مشغول بودند یعنی مرد بار
رفتن و سیگار کشیدن و کتاب خواندن و هفت انجیاطی کردن و جواب بافتن و اطفال
بازی کردن و قش علی هذا این قطعه بکر با معرفت و امروز اتفاقا چنان سرد شده که مسافری
لباس کلفت پشمی در بر کردند و درجه میزان الهوا که هر روز کمتر از شستاد و هشت و نود و شصت
امروز از هفتاد و چهار بالا رفت تا امروز ظهر شستاد و چهار میل مسافت طی شد با وجودیکه
بشدت میوزید باز خوب مسافتی طی کرد ساعت هفت و نیم شب دریا قدری آرام گرفت
ساعت ده شب رسیدیم بجاییکه موصوم است به اخوین درین نقطه دو قل بزرگ واقعت
شهاب در برجی که روی یکی از اینها ساخته شده چراغ می افروزند که از ده پانزده میلی پدیدست
و کشتی بیدایت چراغ بمسافت زیاد از پهلوی تپه های مزبور میگذرد از این جا تا سوس
دو بیت و چهل و هفت میل است ساعت دوازده در عرشه رفته چون شبای گذشته خوابیدم
نزدیک طلوع فجر هوا بسیار سرد شد

دوشنبه بیست و دوم شهر شعبان

امر بر صبح داخل خلیج سویس شدیم دست راست از دور دو کوه مخروطی شکل پیدا
 بود چند میل که رفتم رشته جبال طولی در طرفین خلیج نمودار شد کشتی نیم میلی جبال دست
 چپ میرفت امروز هم دریا مغشوش است ولی چون طرفین جبال است و عرض خلیج
 چندان زیاد نیست حرکت کشتی از دیر و نزدیکتر است هوا خیلی خنک است تا ظهر دوست
 نمود و چهار میل راه رفتیم ساعت شش کشتی بلنکرگاه سویس رسید شکر بار را بجای آوردیم
 که بجز الله بسلامتی و تندرستی این چند روزه سفر دریایی خطر گذشت بعد با کاپتان کشتی
 که مردی دراز قامیل بود و در شش مورچه پی داشت و نامش مول بود خدا حافظ کرده بقیات
 دودی نشسته بطرف سویس اندیم کاپتان کشتی بسیار آدم قابل و معذب بود تمام لوازم
 کشتی از تسبیح و آغذیه و بستر و غیره بسیار پاکیزه و منقح بود علی ای حال شب ساعت هفت بود
 که بشکلی رسیده فقیم به همان خانه سویس که مشرف بدریا است هوا ایش خنک اما اطا قها بسیار
 تنگ و کوچک بود بعد از شام تفرج کنان رفتم بطرف شهر چند دکان ایتالیائی خوبه
 دارد وقت مراجعت جمعیتی بنظر آمد قریب چهل پنجاه نفر فافوهای شیشه الوان از بلو می
 کشیدند بعد از فانوس کش ها سه نفر با البسه رنگارنگ در یک استاده آمدند معلوم
 شد وسطی داماد است و طرفین دو ساق دوش که بخانه عروس میرفتند برای آوردن
 وی ساز و طنبوری در میان نبود شخصی کلاب پاشی در دست گرفته جلو داماد می رفت گاه
 گاهی بصورت داماد کلاب می افشاند و همه صلوات میفرستادند سویس قصبه ایست
 بزرگ جمعیتش مثل است برسیت و پنجاه نفر مردان مختلف المشرب و متفاوت است البته
 از قبیل ایتالیائی و یونانی و فرانسیسی و انگلیسی و عرب و یهود اهل خود سویس چشمهای

کوچک شکسته دارند و رونی بهم رفته قصیه اخلاقی هستند کوچه های شهر تنگ و معوج و کثیف
 است هیچ کالسکه اسبی پیدا نمی شود سواریشان منحصر است به الاغ چند کاری بارکشی دیده شده
 که شتر و قاطر سه شنبه طبیعت و سیم میکشیدند

ساعت نه پس از صرف نهار بموقف کالسکه بخار رفته متوجه مصر شدیم اقطار کالسکه بخار متجا
 از بهفت یا هشت بنود همه کوچک و کثیف و ناراحت کو یاد در دنیا کالسکه بخار باین بدی
 پیدا نشود از سویس الی اسمعیلیه طرفین راه زمین بایر و خشک بود و حرارت هوا بقدری شدید
 بود که نزدیک بود هلاک شوم ساعت دو و نیم ندرل زاکا زیت چاشت پاکیزه صرف
 شد ساعت پنج ربع کم وارد قاهره شدیم از کالسکه بخار که اتحی محبسی کرم و خفه بود پیاده
 شده سوار کالسکه اسبی شده رفتم به شفر دیتل که یکی از مهمانخانه های بسیار خوب مصر است
 یکه میخواستیم بگویم احوال و آسایش و راحت مسافران اول و مقدم است تمام اسباب
 مهمانخانه از قبیل آئینه و میز و کرسی و تخت خواب و غیره بسیار با سلیقه و تمیز است شنبه متما
 ایتالیا فی هستند همه نظیف و مذهب شب بعد از شام زیاده شستم چه گان کاری پس
 زیاد خسته ام کرده بود زود خوابیدم قبل از رفتن به بستر رقعته حجاب منرا ولین برنیک
 سفیر کبیر دولت بیه نگلیس که چنبال قبل بحیدر آبا آمده بود خبر ورود خود را نوشته
 و در ضمن اطلاع دادم که فردا ساعت ده و نیم ملاقات می آیم جواب فرستادند و در ستا
 مزبور منتظر روز چهارشنبه طبیعت و چهارم خواهند بود

حسب الوعد ساعت ده و نیم بیدین جناب مغزی الیه رفتم بسیار آدم مذهب قانون
 دانی هستند فراتر خوب حرف میزنند پس از احوال پرسید و قدری صحبت پرسیدند

دارید با جناب نوبر پاشای صدر اعظم ملاقات کنید گفتیم البته آنجا که عیان است چه حاجت
 به بیان است فوراً بنشی خود گفتند با تلفون اطلاع بدید پس از پنج دقیقه جواب آمد که حاضرند
 لهذا رفیقیم بصدارتخانه همه جا میان خیابانهای عریض و طویل و مستقیم و با صفا گذاشتیم قاهره بسیار
 شهر آباد و خوبی است تمام کوچه و برزن میزدن لطیف اند اغلب چهار راه ها باغچه با صفا و حوض
 های فواره دار دار در خلاصه جناب وزیر اعظم نوبر پاشا حبیبی اظهار محبت نمودند و معتمد
 بنظر شخصت ساله می آیند بنهایت هوشمند و پولتیک دان در ضمن صحبت رشته کلام
 بوضع تنبیه فصدین و جرم و بنایت مجرمین هند کشید دیدم قانون شرعیت و مذنب مسلمانان
 بند و ترک بر یک و طیره هست یعنی علماء شرع اینجا هم مداخلت با حکام عرفیه می نمایند
 و چون نوبر پاشا عیسوی اند بالطبع از مداخلت علماء شرع که مکرر دست اندازی با حکام عرفیه
 می کنند عکس آنها میخوانند حکم جاری نمایند به تنگ آمده اند هیچ شکلی نیست
 که حقوق متنازع فیه فیما بین شرع و عرف را در کمال سهولت میتوان معین نمود اگر قانون در میان
 باشد با بکلمه صحبت از اینیه قدیمه ضرر و ساجده مستبره و مدارس و غیره شد معلوم میشود و مصرین
 در این عصر در رواج علوم خارجییه کمال سعی و کوشش را دارند و قریب ده پانزده سالست
 مدارس جدید برای السنه مختلفه و علوم متنوعه ایجاد نموده اند چون جناب صدر اعظم دیدند
 میل من بشیر لطیف معلم خانه و مدارس متوجه است فرمودند امشب یعقوب پاشا رئیس
 اداره تعلیمات از اسکن دریه می آیند با و خواهیم گفت که شمارا به یونیورسیتی و کتابخانه
 میرند تا شما نمایندگی اظهار استعنان کردم قریب سه ربع ساعت طول کشید وقت
 خدا حافظی تا درب اطاق مشایعت آمده مراجعت نمودند از دم در هم با جناب سر اولین نیک

دست داده منزل آدم ایشان هم بکمان خود رفتند بنا را حاضر بود صرف شد بعد مشغول بعضی
 نوشته جات لازمه شدم و ضمن یادم آمد که قدری آینه همراه هست بهتر آن است سهمی برای جناب
 نور پاشا بفرستم و فیکه آوردند همه لک زده و ضایع شده بود معدودی درست مانده چند
 بسیار کم بود و نخواستم قیمت خود را بر کر دادم لند اهان چند عدد را فرستادم ایشان محبت نمود
 دوست مانده قبول کردند و فرموده بودند فردا ساعت سه باز دید تشریف خواهند آورد و میرزا
 اسمعیل خان بملاقات جناب ایشان رفته از وضع تکریم و تعظیم جناب معظم له تجدیدی تعریف میکرد
 که بقلم منسوبان آورد گفتیم البته از فرط نبالت و نجابت خودشان است آثار بزرگ نشی
 و اصالت همین است و بس این است که بزرگان پیوسته تواضع را شمه خود قرار داده اند
 تواضع زکردن نشانه از ان نگوست که اگر تواضع کند خوی اوست خلاصه طرف عصر که هوا
 خنک شد بدکار کلین و مهمانخانه برای تماشای تمام مملو است از امتعه نفیسه فرنگی و هندی و چینی
 و غیره قدری برای سوقات خریدیده معاودت بمنزل شدند هوای شب بهتر از روز است
 ولی شپه های بزرگ دارد که با وجود پشه بند باز از خشکشان می شود ربانی یافت

روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر شعبان

امروز یک ساعت و نیم بظهر مانده مقرر شده بود بملاقات حضرت مستطاب اشرف والا
 توفیق پاشا خدیو مصر بروم دو ساعت بظهر مانده جناب سر اولین بریک هم برسم باز
 و هم برای سر اهی تشریف آوردند پس از صرف سیکارت و قهوه و قدری صحبت های
 مختلفه بملاقات حضرت خدیو رفتم داخل حسل که می شوند رو برو پله می خورد بیکت والان مانند
 که طرفین حجرات مفروش آراسته دارد و آنجا پله می خورد و بنا را وسیع و پاکیزه که نظیر

اطاقهای با زینت خوب دارد تمام اطاقها را باقالیمهای پاکیزه ایرانی فرش
 کرده بودند بعضی ورودیهای پیشین آنها جلورفته اطلاع داد نزدیک اطاق خدیو که
 رسیدیم خودشان تا در باب اطاق استقبال نمودند طفیلعلی بیگ خان و میرزا اسمعیل خان که
 همراه بودند با ایشان معرفی شدند بعد نشستیم و صحبتهای مختلف نمودیم از ملتیکت هیچ سخنی
 نراندند تنها جوان بنظر آمد بسیار مذهب و صورت منوری دارند تمام آثار بزرگی در
 ایشان جمع است لباس ساده سیاهی در برداشتند زبان انگلیسی کم میدانند از زبان
 فرانسه خوب حرف میزنند ابتدا با من زبان انگلیسی حرف زدند بعد با میرزا اسمعیل خان
 با زبان فرانسه حین تکلم کردند گفتند فارسی خوب میدانم اما چون مدتیست رجوع
 نشده بکلی فراموش کرده ام ولی تمام الفاظ را میفهمم و جواب هم میدهم به بطوریکه چند
 سال قبل میدانستم باری سیکارت و قهوه آوردند زیر پنجانهای قهوه خوری طلا و نیکله
 چین بود مال خودشان دانههای الماس داشت وسط اطاق میز دور طلا و اطراف همه
 صندلیهای طلا بود چهل چراغ بزرگی از سقف آویزان و دیوار کوبهای پاکیزه به جز را
 نصب بود پس از صحبت بسیار برخاسته خدا حافظی کردم حضرت خدیو از اطاق بیرون
 تشریف آورده تا وسط تالار مشایعت نموده مجدداً وداع کرده بیرون آمد جناب غیره با بجا
 ماندن من با همراهان منزل آمد و هفتار خوروم بعد از هفتار قدری کتاب خوانده و صحبت
 با همراهان کردم و شبیکه با حضرت خدیو ملاقات شد فراموش کردم حکستان را که
 بهترین یادگار است بخواهم لهذا کتبا خواش نمودم ایشان بهم فرمایند بسیار خوب
 فرستاده عکس مرا بهم خواستند منم بکی از عکسهای خود را که همراه داشتم فرستادم ساعت سه

جناب مستطاب نوبر پاشا وزیر اعظم یازدید شریف آوردند بیش از نیم ساعت با یکدیگر
 صحبت شد گفتند پس فردا که شنبه است با سکندریه میروند بعد از تشریف بردن ایشان
 چون ایام گذشته بسر بردم تازه که قابل مذاکره باشد اتفاق نیفتاد شب ساعت نه و نیم
 یکفر بیکتری که از آمدن متوسط میست جوهر کت قبل از حرکت از حیدرآباد خواسته
 بودم دارد شد جوانی است خوش منظر و بلند قامت نامش میست مورتن فرون و هم زلف
 لمر و زلف چو چیل است بعین قدر احوال پرسی از وی شد چون چست بود گفتم بروند بخوابند
 صبح ملاقات کنند منم رفتم استراحت کردم
 روز جمعه بیت و ششم

صبح قدری با میست فرون صحبت کردم تا وقت نماز شد بعد از غذا قدری خوابیدم ظرف
 عصر سوار کالسکه شده رفتم تماشای رود نیل باز از میان خیابانهای وسیع شجر پاک بی
 کرد و خاک گذشته تمام عمارات فرنگی ساز و خوش نما هستند واقعا شگفتیست که اگر شخص تا
 مدتی بماند دست نکشید و طول شهر در است و رود نیل که در طرف جنوب جاریست
 واقعتا عرضش متناهی میل و تمش از بفت الی پانزده ذرعست پل ده چشمه دارد در چهار
 زاویه پل چهار جرز قطوری ساخته روی هر یک چهار شیر درشت قوی میل از چدن نصب
 کرده اند این رود همان رود نیل است و این مصر همان مصر ولی کو فرعون و کو موسی بس
 نامور بریز زمین دفن کرده اند که بنیشتش بروی زمین یک نشان نماند در امتداد رود
 قوه خانهای متعدد است موزیکانچی های دولتی در هر یک از آنها بنوبه هر روز می نوازند
 چراغ گاز تا نیمه شب روشن است در یکی از قوه خانها که خیال با صفا بود فیه

قهوه صرف شد بعد بمنزل معاودت کردم
روز شنبه محبت و محترم

امروز حضرت خدیو برای ییلاق با سکن دریه میروند و سه ماه توقف خواهند فرمود
هوای قاهره در این ایام گرم است شبها هوای آجمله جوهری پیدا میکند امروز قرار بود
سه ساعت از ظهر گذشته برای تماشای مدرسه و کتابخانه بروم قبل از ظهر از رئیس علوم
رقعه رسید که یک ساعت از ظهر گذشته بنویسند نوشته بودند ساعت پنج برای ملاقات
تشریف میآورند اتفاقا مقارن آمدن ایشان حالم پریشان شد بنوعی که نتوانستم ایشان را
پذیرائی نمایم میرزا اسمعیل خان قدری صحبت با ایشان داشتند عذرخواهی نمود و مقرر شد
روز دوشنبه صبح تشریف بیاورند شب را چون شبهای پیش آبا با کسالت بسر بردم
روز یکشنبه محبت و محترم

امروز بنا بود برای تماشای کسب میران بروم با پتیان کلارک و زوجه اش نیز موعود بود
چون نقابت دیر و عصر بمانی بود نتوانستم بروم گذشته ازین پنج سال قبل که بفرنگستان
رفتم این جا بار دیده ام میل نکردم با وجود کسالت باز بروم بیست و فزون و میرزا اسمعیل خان
و جانا در علی خان و لیاقت علی خان گفتم با کاپتیان کلارک و زوجه اش همراهی نمائید
اتفاقا کلارک صاحب بهم فرجش برهم خورده زلفت هرامان را هر کسی میداند چه قدر بنا
قدیم و مستحکم و عجیبی است آنا افسوس احجار مرمر و نفیسه آنجا را کنده برده اند معبدی پهلوی
اسفینکس است بسیار بزرگ تخته سنگهای بسیار عظیم را روی یکدیگر سوار کرده و بنوعی در زبندی
کرده اند که عقل حیران است در آمدن زمان آلات بنجار و مخسین مثل این زمان ترقی پیدا

معلوم نیست چه کرده اند و خمه های چند در بین جاها بوده که مرده ها و زاریا و تنهای نسکی گذاشته در اینجا
 بینها و ندیده رافرنجیان تکافته و بوزه های و لایات خود فرستاده اند خلاصه حضرات رفته سه
 ساعت از ظهر گذشته مراجعت کردند از قرار یک میگویند در سوابق ایام آب رود و نخل خیل
 طینان میگرد و فصل بار و سلاطین معتبر محض این که مقابرشان را مبادا آب بسرد و بازین
 یکسان شود باین نوع مایا خستند که از آب محفوظ باشد خدا میداند خرج هر برم چه قدر شده
 و چند مدت طول کشیده تا هر یک با انجام رسیده

روز دوشنبه شب و پنجم

صبح در حمام بودم که خبر آوردند یعقوب ارئین پاشا رئیس علوم قاهره برای همراهی بکتابخانه
 و یونیورسیتی آمده اند چون بنا بود با هم سفر کرده بعد برویم ایشان بواسطه علالت
 مزاج معذرت خواسته اند پیش رفتند بکتابخانه و قرار شد بعد از نماز من بروم لهذا پس از
 صرف غذا بلافاصله رفتم بطرف کتابخانه تا مسافتی کاری از میان شهر جدید گذشت بعد
 داخل شهر قدیم شدیم کوچه با همه تنگ و کثیف بود و تمام دو کالین کوچک و بد نما اگر اجابا
 دو کالسه از مقابل یکدیگر میآمدند بصعوبت تمام از پهلوی یکدیگر میگذشتند خلاصه عجب
 طول کشید تا بکتابخانه رسیدیم کتابخانه های مختلف زیاد دیده شد قرآنهای کهنه خط کوفی
 و نسخ زیاد بود سی هزار جلد کتاب که همه خطی اند و جزئی با سمه در این کتابخانه موجود است
 لاشه بعضی از کتبی که عمر حکم بحر نشان نمود در این جایافت میشود کتاب شاهنامه خطی مصور
 نشان داده گفتند اعلیحضرت اقدس بایون ناصرالدین شاه شاهنشاه ایران پانزده
 سال قبل برسم هدیه برای حضرت خدیو فرستاده اند بسیار کتاب نفیض نادر بود و تیسر که

خواستیم بیرون بیایم از من خواشش کردند هم خود را در فقری که مخصوص اسبابی
 منحصر است که اینجا می آیند بنویسم بزبان انگلیسی و فارسی نو ششم بیست و نه فرون معتد و میرزا اسماعیل
 خان مددکار معتد نیز نام خود را برای یاد کار نوشتیم بیرون آمدیم و رفتیم بطرف یونیورسیتی
 که مسجدی است بسیار قدیم که در حاشیه بگری بنا شده قریب ده هزار طلاب مشغول علوم
 ادبیه بودند معلم در وسط نشسته شاگردان دور وی حلقه زده بودند پس از استماع سخن معلم
 کاهی مناظره میکردند و کاهی سکوت میماند یکی از مفسرین مقاله در حق ارسطاطالیس
 میگفت بعضی با حرف در حرف آورده بودند دست انداز کرده است و آلات منطقی میان میآورد
 چون تمام طلاب سوداگر زاده و زارع زاده بودند کمال حیرت و تعجب از مباحثه ایشان
 بمن دست داده بزبان خارجه در این مدرسه تعلیم غلیظ فقط عربی است و بس خود مدرسه
 چهار صدستون مرمر دارد نزدیک مغل مدرسه مسجد دیگری بود خیلی قدیم یعقوب پاشا
 رئیس علوم گفت من در سال ۷۱ بنا شده سال قبل بواسطه قدامت و کهنگی کمدیم خراب
 شد حسب احکام دولت بهمان وضع قدیم ساختند و تمام مصالحی که بعد از خراب شدن
 درست یافته در این جا بکار بردند جای بسیار خنکی بود خلاصه بعد از دیدن مسجد و مدرسه
 بمنزل معاودت شده سه ساعت از ظهر گذشته جنرال و یکی سپهسالار افواج انگلیس
 ساخلوقا هره بدین آمده قهوه و سیکار فی صرف شد طرف عصر جناب یعقوب پاشا
 منزل من آمده باتفاق ایشان بدین نواب عالییه نازله خانم دختر نواب مصطفی پاشای
 مرحوم که عموی حضرت خدیو عالییه است رفتم شاهزاده خانم بیارمهدب و خلقی هستند
 زبان فرانسه و انگلیسی خیلی خوب میدانند چای و سیکار فی صرف شده بمنزل معاودت

شد امر و رصبح کاپتان کلارک و زوج اش و داع کرده بغیر ننگمان رفتند

روز سه شنبه غره شهر رمضان

چون بخیزد و دیگر انشاء الله با سکندر میروم و بیش از پنج روز قصد اقامت ندارم نیت
روزه نخورده ام صبح عالم قدری خراب شد اگر چه پیوسته مزاج آدمی است عیلم اما امروز بدتر
بودم ساعت هشت صبح افواج انگلیس از سوار و پیاده و توپخانه در میدان میدان سبدولی که جلو
عمارت حضرت خدیو است سان میدهند خودم چون نتوانستم بروم همراهان را کفتم بروند می گفتند
که فوج مذکور با وجود قلت عدد و از حیثیت جوانی و چالاکی و زرنگی با چندین برابر خود میتوانند
برابری نمایند اول دسته موزیکان جهان گذاشتند از جلو ایوان کیت بر سفیدی را با جمل قرمز بفر
آدم که چاق و نفوذ بدست داشت می کشید طرفین وی نیز دو نفر چاق بدست میزدند این هم
افواج کمال است که از قدیم مانده سلبش بطور یقین معلوم نیست بعد افواج پیاده و بعد سوار
گذشت آخر همه توپخانه یعنی تمام اسبهای توپ را از هم کرده بار قاطر کرده بودند بهمان
زن بورکی است که حال در ایران روی شتر میرند اما عرابه و غیره ندارند و اینها صاحب
هستند که هنگام لزوم سوار می کنند یعنی اگر راه مسطح و صاف باشد عرابه و صرخ را بنویسند
نصب کرده قاطرهای می کشند و اگر کوه و تپه باشد بار بهمان قاطرهای می کشند خلاصه اول
آمده گذاشتند و بعد یورقه و بعد دوان دوان اگر چه بواسطه کسالت خودم نتوانستم میدان
بروم اما در صین رفتن و مراجعت از جلو مهمانخانه گذاشتند دیدم تا ناالبسه بسیار خوب و آبها
مرغوب دارند و همه جوانانی هستند بلند بالا و خوب روی خلاصه ساعت نه حمام رفتم
بعد به نماز رفتم هیچ نتوانستم بخورم زیرا که عالم هنوز بهمان کسالت دوسه روز قبل بمانی بود و بعد

افواج یورنه

نخار خوابیدم باقی روز چون ایام گذشته بسر رفت

روز چهارشنبه دوم شهر رمضان

تا بعد از نماز تاز و رخ نمود ساعت سه باز دید جزال و یلکی رفتم منزل نبودند نام خود را گذار و مراجعت کردم ساعت نه و نیم شب بیدین جناب مستطاب حقایق مآب آقا شیخ محمد شیخ الاسلام معروف بـ شیخ الایمیا بـ رفتم گویا روز جمعه قبل از ظهر در یونیورسیتی منظر من بودند البته قرار بود آرزو را بهایشای یونیورسیتی بروم بهم کسالت مزاج مانع شد و بهم من اطلاع نداشتم که ایشان منظر من اند زمان ملاقات فرمودند روز جمعه منظر بودم عرض کردم که بکلی ناستحضر بودم و الا با وجود نقاهت مزاج حکما خدمت میرسیدم علی ای حال صحبت ببا عربی شد قدری بنویس مترجم و قدری بی واسطه بعد قهوه خورد و مندرل آدم امروز دگرتر و دوا فرستاده بود قبل از خواب خورم خورده خوابیدم انشاء الله بی اثر نگذاهد و جناب شیخ ضحیه القامه و قطور نذروی بسیار منوری دارند در علوم ادبیه بسیار ماهر و قابل اند در نظر عموم خلق محترم دینی الحقیقه قابل احترام بهم هستند

روز پنجشنبه سیم شهر فوق

امروز بهم چون ایام گذشته بسر رفت بواسطه حرارت هوا از منزل نمیتوان بیرون رفت چون احوال بهم درست نبود در منزل ماندم نزد یکت مغرب سوار کالسکه شده قدری گردش کردم بجز طرف شهر که آدم میرود همه جا خیابانهای وسیع مشجر دیده میشود انصافا نام کوچه و بازار با صفا و تمیز است نزد یکت مهمانخانه که منزل کرده بودم مهمانخانه جدید دیگری بود خیلی باشکوه چراغهای برقیه متعدد بر صفای انجا افزوده بود خبر کرده بودم شام برای من بپزینان

انجا حاضر نمایند از گردش که بر شتم بجایستقیم آنجا رفته شامی صرف شد اسباب مهمانخانه خیلی
پاکیزه و مرغوب بود اما غذائی که دادند چندان پسندیده نبود و در مهمانخانه که منزل کرده بودم
خیلی با سلیقه غذا ترتیب میداد پس از صرف شام رفتم باغ غامه از جانب دولت ایام نهمینه و
دو شبانه یک دسته موزیکان جی ماسورند از ساعت نه الی نصف شب در جای مخصوصی که میان
باغ ساخته اند بنوازند جمیع کتیری از زن و مرد بودند بعضی راه میرفتند و برخی جوفه خود را
سند لپاشته صحبت میکردند قهوه میخوردند و هر کسی که میخواست مشروبات مسکریه بنمید خورد
در کمال آزادی صدای احدی بلند نمیشد قریب نیم ساعت شسته قهوه خورده بر شتم منزل دراز
کشیدم تا نزدیک صبح خوابم نبرد ساعت پنج یک دو ساعت چرتی زدم

روز جمعه چهارم

باز مثل دیروز کسل بودم و هنوز نقابت بالمره رفع نشده برای رفع کسالت حمام رفت
قدری در آب گرم شستم هوای اینجا خیلی منقلب است اگر شب میان اطاق آدم بخوابد
از شدت گرما و کثرت پشه خوابش منبسر و اگر بیرون بخوابد یک دفعه نزدیک فخر هوای
گرم مبدل بهوای سرد شده آدم سر مایخورد این است که درین فصل اغلب مردم
به اسکندریه یا اسلامبول میروند اگر چه میگویند هوای اسکندریه گرمتر است و مرطوب
اما بر حسب معمول بسیاری از اهل شهر رفته اند جناب یعقوب پاشا بدین آمده مدیر دار
الطبع روزنامه اهرام را بهم همراه آورده بودند معنی نکند قدری صحبت شد چون حد
کرده بودم بدین نواب عالیة نازله خانم بروم خدا حافظ کرده رفتم صحبت مفصلی
شد و فیکه مراجعت کردم و وقت شام بود تقی میر لباس داده سر میر رفتم پس از صرف

خدا در ایوانی که جلوه‌ها نماز است نشسته قدری با همراہان صحبت شد ساعت دوازده

در اطاق خواب روز شنبه پنجم رفته خوابیدیم
و شب ہم راحت نخوابیدیم هنوز کسالت باقی است وقت نماز با وجودیکه شام نخوردیم
بودم هیچ اشتیائی نداشتم همراہان را کفتم بروند نماز بخوانند شب چند نفر بنام موعودند از قبل
کامپتان کلارک میس کلارک و غیره وقت شام تمام همراہان آمدند من حالتی نداشتم
طوعاً و کرہاً با ایشان ہمراہی کردم تا دوازده شب مشغول صحبت بودیم بعد ایشان رفته بنیم
در آر کشیدم بی خوابی و شب قبل کچم کرده بود فوراً خوابم در بود

روز یکشنبه ششم

صبح قدری دیر از خواب بیدار شدم دیدم الحمد للہ فی الجملہ تفاونی و در مزاج پیدا شد
شکر خدا را بجای آورده بکیت پیالہ چای صرف کرده رفتم حمام از شست و شوی بدن
که خلاص شدم جواهری سنگمای خوب آورده بود بعضی باخیلی قابل بود ولی تمام لباسها
جدید بودند مگر یکت بخاتی که صورت خوشه پر دین بود الماس ہای کہنہ سفید خوب
داشت قتش را زیادہ از حد کران میکفت بدین لحاظ تخذیم از دوستیکہ الماسهای تازه پیدا
شدہ اند از قیمت الماس صد پانزده الی صد بیت کاستہ شدہ الماس قدیم بہان قیمتہ
بلکہ کران تراست زیرا کہ لب یار کم یافت میشود ساعت دہ رفتم دکان عکاسی یک
قطعہ عکس بالماس رسمی ایستادہ کجی نشسته و کجی بالماس معمولی با ہمراہان انداختم
خیلی خوب افتاد عکاس و عدہ کرد یکماہ دیگر از ہر کدام چند قطعہ بفرستد قریب
سہ ساعت در دکان عکاسی ماندیم ساعت یک از ظہر گذشت بمنزل آمدہ نماز خوردیم

بعد از خرابی ستر استن معتمد داخل و مخارج آمده در باب وضع اخذ مالیات و تقسیم آن
 و ثروت اهل ملک و غیره صحبت شد وضعی که پیشوجه بنظر من پسندیده و تقیاد این است
 که حسب القانون ملک ادارات داخله مرکب از دیگری مجرا و مساوست برای هر اداره
 مبلغی معین است گاهی اتفاق می افتد بواسطه بعضی سواخ داخله یک اداره فاضل می آید
 و دیگری باقی آنوقت فاضل این اداره را بمصرف اداره باقی دیگری آوردن این نوع خرج
 و دخل موازنه را که یکی از ضروریات حکومت خراب میکند این خرابی خود شش دست و پای
 اجرا پیچیده شده و این وضع قسمی که مصر در این زمان دارد تا جاسیک عقل من میرسد میدانم
 بپایه عدل و میزان نیاید انصافا مانوریت انگلیسهای معروف بریاست ادارات
 مختلفه بنظر من آید چنانچه مستحسن پسندیده است زیرا که این ملک بکل بی نظم و در هم برهم بود از
 آمدن انگلیس بمصر انتفاع کلی حاصل شده حال ادارات مختلفه بهر کشی عامل و کارگذاران
 بسیار قابل انگلیس در کمال نظم و نسق از پیش میرود خدمات عمده سردار ولین برینک
 در امر داخل و مخارج هندوستان بقدری مستحسن بوده که سایه افکن هر ملکی شد که تزلزل سکف
 منکوبت امور امنی است و آن این است در فضل پائیز که آب رود نیل طغیان میکند
 و تخریب کردن و تقسیم نمودنش بعیده وی است مانوریت انگلیسها بمصر علاوه بر
 این که آنجا را دولتی کرده نظم و بقاعده باعث تسلط و اقتدار حکومت سینر شده
 و تنظیمات و قوانین چنان در ملک جای گیر شده که کمتر میشود بصورت بی نظم و اقلی عود کنند
 خلاصه پس از جمیع اینها مختلف که تا یکساعت طول کشید ایشان رفعت بنهم منزل خود رفته اند
 در آن کشیدم چونکه کسالت و نظاهت بطوریکه باید و شاید بسنوزر رفع نشده

روز دوشنبه هفتم شهر رمضان المبارک

امروز صبح بنا بود تماشای موزه مصر که نزدیک رود نیل واقع است بروم چون گسالت
هنوز باقی بود در نهم طرف عصر سوار کالسکه شده تماشای شهر رفتم قهوه خانهای
متعدد و دکاهای متباکو و سیگار فروش در هر کدوهر محله است در تمام قهوه خانها
انواع مشروبات و قهوه و سیگار و سبزی همیشه حاضر است در بعضی با هم اغذیه سرد
یافت میشود امروز صبح چند نفر از بهرامان رفته بودند تماشای بازار مصر می گفتند در
دکان یکت قالی فروشی یکت کتخت قالی دیده شد مال چهار صد و هشتاد سال قبل کش
بمان طراوت و تازگی روز اول باقی بود گفتند اگر دستان ایران آورده اند کلا
بعد از ظهر جناب مستطاب نوبر پاشا وزیر اعظم تشریف آورده قدری با ایشان صحبت
شد شب بعد از شام نواب ابراهیم پاشا فرزند اصغر مصطفی پاشای مرحوم بدین
آمده پس از قدری صحبت بکالسکه نشسته رفتم در امتداد رود نیل خیلی خنک و با صفا بود
روی هم رفته شبها کمی برودت در هوا هست و میتوان راحت خوابید اگر
پشه ها بگذارند باری قریب نصف شب منزل مراجعت کرده خوابیدم

روز سه شنبه هشتم شهر فوق

امروز عصر انشاء الله میخواهم با مسکنه ریه بروم که با کالسکه بخار تنه و سه ساعت و
نیم راه است بمافنت صدوسی میل قبل از بخار برای وداع رفتم منزل جناب
سفیر انگلیس از آنجا برگشته نماز خود قدری دراز کشیدم ساعت پنج و نیم بموقف کالسکه
بخار رفتم جناب غیر متبایعت تشریف آورده بودند قدری صحبت شده بعد تشریف بردند

ما هم دو سه دقیقه بعد سوار شده بطرف اسکندریه رانیدیم این قطار کالسکه همه بسم راه دارند
آینه های بزرگ در اغلب کالسکه بالنصب کرده اند از قراریکه میکفتند دو سال قبل خریده
اما بواسطه عدم توجه کننده تر بنظر می آید فوتی که راه اقامت قدیمی کرم بود بعد خنک شد
که دو خاک هیچ نبود خوش گذشت ساعت نه و نیم رسیدیم با اسکندریه و بجز مستقیم فتم
به مهمانخانه موسوم به خدیویه این مهمانخانه تقریباً مجاری سرد بازخانه انگلیس است همایون
از قبیل کرسی و آینه و فرش و غیره داشت اما غذا بسیار غیر ماکول و بد بود بهنقد بدل
مایخلی خورده رفتم با طاق خود چون خسته بودم یک ساعت بعد از شام خوابیدم مدت
دو هفته توقف من در مصر زمانی بود که در تاریخ مصر اهمیت پیدا خواهد کرد چه در همین ایام گفتگو
معاهده انگلیس و ترک بود و سر منبری در موند و لف بطوریکه باید و شاید در امور تا گیت می
خوب از عهده برآید قرار بر این مقرر شد که معاهده را اعلیحضرت سلطان امضا نماید
این شرط اگر اعیان دولت فرانسه مانع شود نه فقط رشته مودت و دوستی عثمانی
و فرانسه کشیده شود بلکه حرکت آفرین امر انگلیس مستحقی نماید تا زمان غیر محدودی کافی سابق
مصر را متصرف باشد در معاهده یکفقره این است که اگر دولت انگلیس مناسب بداند
در عرض سه سال تمام احوال و انتقال خود را از مصر بیرون ببرد یا عبارت پوتنکیت در ظرف
سه سال انگلیس مصر را تخلیه نماید بشرطیکه درین ضمن اتفاقی روی ندهد که باز لازم بشود متصرف
باشد واضح است که انگلیس را ممکن نیست پس ازین همه سفک دمار و شلیک نمودن شهرها
مصر را متصرف و آوردن و تنظیمات شایسته و قانون و مالیات قرار دادن و حکومت
بایست متعقد نمودن راضی بشود و بنائی باین پاکیزگی که راکه غنا و مبدش حضور حکمر

انگلیس است از هم پاشیده شود سبب اصلی تصرف نمودن انگلیس مصر را خواستش
 بی اندازه طلبکاران مایه دار بود نمی بایستی استعجال پاشای اول و بعد عربی پاشا از جانب
 مصر از ادای تریل پولی که فیما بین مصر و لندن معاهده شده بود سرکشی نمایند قرض
 ملتی متجاوز از یکصد ملیان لیره انگلیس است و اظهر من الشمس است که مصر از عهده ادای تریل
 آن نمیتواند همیشه بر آید لکن لشکر داخله سر بلند میکرد و کم و بیش تقصیر در ادای تریل میدهند
 و این چنین لشکر را عسکر خاچه که بهمان قوت باشد باید مقابله کند و چون دولت
 انگلیس بجایابی جا چند ملیان پول محمولداران را صرف عمل نظامی نمود باین اراده که چنین
 ملیان پول لیره که سرمایه داران داده اند محفوظ و بی خطر نماید بناید تصور نمود که ویرا ممکن است
 از مصر بیرون برود و اگر بیرون برود سبب اصلی تصرف نمودن کل مصر خواهد
 شد که شته زین اگر انگلیس مصر را تخلیه نماید سلامتی و زرا بلا عرف در معرض خطر خواهد افتاد
 بلکه بشام خود خدیو نیز را یکم شروفا خواهد رسید بسیاری از صاحبان منصبان مصری خارج
 شدند که مخفی برای صاحب منصبان انگلیس و فرانسه پیدا شود اگر چه این کار برای دفع
 اسراف و رواج تنظیمات فزنی خیلی مقبول و مطبوع بود اما باعث کینه پنهان شده بانو بر
 پاشا دشمن شدند چون نو بر پاشا را مجبور کردند که چنین جاه پر جمعت و صعبی را قبول
 نماید آیا شرط مروت و صداقت است او را بدست لشکر گیرینه بدهند که خود انگلیس
 او را واداشت سپیجی نماید مهم تر این که آیا با قرض ملتی خارجه که بدوشش ملیان
 رعایای زارع است در حالیکه زراعت و محصول در همه جا و بزوال است سنگین
 و صعب احمل هست یا نه بواسطه قرض زمان اقامت در مصر در این مسئله نمیتوانم چیزی

بنوسیم و جود این قروض ملتی شروط مختلفه زیادی در میان ملل متعدده ایجاد کرده ازین
 قرض ملتی که از داخل ملک توجیه کرده اند هر چه میخواهند بگویند چه همه صرف نعمت و بنای
 ابنیه عامه شد شکلی نیست پولیکه از خارج گرفته شده باشد و صرف ابنیه و عمارت
 شده باشد البته منجر بفساد خواهد بود ذکر این فتنه نیز خالی از حسن نیست اسمعیل پاشا
 بمنگنی را که قرض کرد بیشترش را خرج جوی عظیم موسی کرد اگر چه ظاهرافایده بحالت مصر
 بخشید چرا که هر چه عاید میشود باید تزیل بدیدین لحاظ مصر را بمستعملای تازعات پولتکیه نموده
 نمود و نیز نباید چشم از کارهای عمده وی پوشید چه قدری از پول مقروضه را خرج نظافت و پاکیزگی
 قاهره نمود ازین تبیل جوی های آب متعدد در شهر جاری نمود اشجار سایه دار شمر که
 اسباب حفظ الصحه هستند در این هوای حاره غرس کرد و این مخارج باعث این شد
 که در فصل زمستان اغنیای فرنگستان از ممالک مختلفه آمده پول خود را درین شهر مصرف
 میسازند و اهم کارها اینست که کرد و غبار این شهر در سوابق ایام اسباب چشم درد
 عاید میشد از صد نفر چهل نفر باین درد مبتلا بودند حالایش از ده یکت ازین درد
 منین مانند این چیزها را بناید از نظر محو کرد خلاصه رشته مطلب دراز است برویم بهر
 مسافرت نامه زمانیکه در مصر بودم شبی قونول خبرال سود که بسیار با مدرک و کمال اند
 با من شام خوردند بعد از شام صحبت های کونا کون شد از وضع تقریر ایشان خیلی میل کردم
 نوروی را به بنیم اگر جنوب فرنگ درین عصر مطمح توجه عموم خلق نبود و بصوبت بلنکیه حالیه
 سود و نروی که ملکی است از حیثیت جغرافیه بی مثل و مانند شفع ترین ایالاتی تصور میشد
 برای مسافرین فرنگ رای قونول خبرال این است که پنج ششم ایالات و خمس جمعیت

آن مملکت متعلق بود است اگر سلطان پشم از نروی پوشد فایده ملکیش بیشتر خواهد بود
اما گفت سلطان که صاحب دودیم است میخواهد یکی را از دست بدید میخواهد مرد و را
مالک و متصرف باشد ابل سود بسیار دولت پرور و حق شناسند و اهل نروی بی
انتها طالب سلطنت جمهور رای قوئل امنیت که نروی را باید ترغیب کنند از سود
مجرمی شوند نه اینکه از سوا شدن ممانعت نمایند این نه فقط برای امنیت که جلوی این آرزو
ما را نمیتوان با امنیت و آرایش گرفت بلکه برای امنیت که در مقام قواعد مفید ملک
سود که تمولش بیشتر است تشجی پیدا خواهد شد و چون مملکتین مزبورین قرض ملتی ندارند
در بین مجری هیچ وجه صعوبتی دست نخواهد داد و مناسب این است نوری را اجازه
بدهند که امتحان آنچه آرزوی وی است تجربه بکند من جواب دادم دولت جمهور
برای ملکی که بکلی بی بضاعتست خیلی خرج لازم دارد زیرا که فرانسه با وجود مملکت بسیار
و کفایت بشمار روز بروز روز و نوال و اندام است خلاصه صحبت خیلی طول کشید آخر
الامر کفتم که اگر معرفی پیدا کنم و متیقن بشویم میفهمیم که دل خرجی و تنذیر نه فقط اسباب سختی
ایام آتی ملت است بلکه مورد زوال سلطنت است مثلاً کدام یک از سلاطین جرأت
میکند بر او رنک شاهی ممکن شوند اگر جمهور از مخارج تنظیمات نکاهای ادای بعضی از قروض را
نکنند ملک مصر بنظر خیلی بصیرت بخش آمد چه حتی در هندوستانم اینقدر اغبیه قدیمه مختلفه و با
شکوه یافت میشود بر همه شخص و معین است که از آمد و شد ملل غریبه بمصر نقصان نیاد و
آمده چه که ضررش بیش از منفعتش است رعایای مصر خیلی قانع و سربراهند مالیاتش
بسیار کم و طلبانش فقط تحصیل تواریخ داخلی کنند حال ششصد سال است بهمان حالت

باقی است فقط عایقی که مانع ترقی و بهبودی مصر است همین با است و اقامت آن غرور و غرور
 چه طور از هم پاشید این تغییرات و تبدیلات باید در تاریخ عالم درج شوند چه لازمه کمال تاریخیت
 چنانچه درخت از خشک شدن ناکزیر است یا در فصل خندان برکن از بجزر بختن این تغییرات
 بهم ناکزیر است در تاریخ درج شود اگر نه وال این ملک را تقدیری یا ضروری فرض کنید
 باز خالی از تافت نیست در سواحل رود نیل اراضی بسیار خوب و حاصل خیز است دست علم
 غریبین هنوز باین رود نیل نرسیده هزار سال است متصل از فلاتی بعیده خاک و گل حاصل
 خیز بر کفر نکستان میبرد مصر هیچ ندارد دیگر کشت مٹی زارع و وضع عراش نسبت بر قبایع
 و بسطهای جدید خیلی خراب است و بلا خطه قروض عظیمی که بخارجه میونسد ممکن نیست در این
 ماه نوزدهم حالت ملت رو بصلاحت و برستکاری باشد خلاصه سر رشته دراز است
 و وقت چهارشنبه هشتم تنک

ساعت نه و نیم پس از صرف چای نواب ابراهیم پاشا برای مشایعت آمده بودند
 در کاری ایشان نشسته رفیقم لطیف دریا شهر اسکندریه را بسیار خوش نما و خوش ترکیب
 ساخته اند تمام خیابانها از اجاز سیاه است همه را مرتج و مستطع تراشیده و پهلوی ملوک
 نصب کرده اند طرفین خیابان که پیاده رواست از سنگهای مربع سفید فرش شده
 تمام عمارات چهار پنج درجه و باشکوه است دکا کین خیلی معتبر دارد همه جا از میان
 خیابانهای متصفا گذشتیم درین راه از میان میدانی گذشتیم که وسط آن مجسمه محمد
 علی پاشا را سواره از چدن ریخته نصب کرده اند مسمی محمد علی در مصر که ستونهای
 متعدد در مر دارد بالای تپه ساخته شده و مشرف بشهر است از بناهای ولایت بالایی

مسجد اهرام از پانزده سیل پیدا است خلاصه یک ربع ساعت راه بود تا دریا است
 ده ربع کم داخل کشتی شدیم موسوم به بکیره این بحر موسوم است به مدیترانه اگرچه کشتی
 کوچکست و ورزشش از هزار و سیصد تن نیست اما روی هم رفته ظریف است
 اطافای این کشتی وسیع تر از حجرات چهاربیت که از مبئی آمدیم قریب صد نفر غنی
 و فقیر مسافرند در این کشتی بعضی به انطاکیه و برخی با سلا مبول میروند ساعت یازده غذا
 صرف شد می گفتند غذائی که در این کشتی میدهند بسیار بد است ولی بعکس خیلی
 ماکول و پاکیزه بود در ایام عصر صاف و آرام بود بعد قدری متلاطم شد اما نه چندان
 که باعث اذیت باشد شب در عرشه رفته در اطاق مخصوصی که با اصطلاح راحت
 گاه است خوابیدم روز چیشنبه دهم هوا خنک بود
 صبح بیدار شده دیدم تلاطم دریا خیلی بیشتر شده بحدیکه بخیره بار بسته بودند مبادا
 آب داخل حجرات شود حالت بعضی از مسافران برهم خورد با دماغ آلف هم میوزد
 با این حال از دیروز دو ساعت ظهر مانده تا امروز ساعت ده دویست و چهل میل
 مسافت طی کرد از اسکندریه تا انطاکیه پانصد و بیست میل است فردا یک ساعت به
 ظهر مانده بقاعده باید با انطاکیه برسیم هوا خنک و پاکیزه است از صبح الی سه
 ساعت بعد از ظهر در اطاق کاپیتان که ارفع از سایر حجرات است ماندم زیرا که اینجا هم
 حرکت کمتر بود و هم هوا خنک تر نام کاپیتان ننگواست بسیار آدم باهوش
 وزیر کی بنظر آمد میگفت سالهای متادی با کشتی شراعی با غلب ممالک روی زمین از
 قبیل هندوستان و چین و سواحل سینک دنیا و غیره رفته ام شب هوا خنک و صفا

روشن بود در غشه کشتی بتر انداختند با سنجا خوابیدم بسیار خوش گذشت
 روز جمعه یازدهم شهر رمضان المبارک

صبح بسیار زود از خواب برخاسته دیدم دریا مثل کف دست صاف و نسیم
 خنک مفرح میوزید جبال یونان از دور پیدا بود شب از پهلوی تنه چهار جزیره
 کوچک که متعلق به یونان اند گذشتیم ساعت هشت و نیم صبح از پهلوی جزیره سنت
 جورج که در طرف چپ واقع است گذشتیم دست راست مبت و پنج میلی انطاکیه
 جزیره لادریه واقع است معادن طلا و نقره و سرب در این جزیره زیاد یافت
 میشود و از دور نیز جزایر دیگر بنظر آمدند برخی آباد و بعضی خراب ساعت نه یک چهار
 شرعی بزرگ از پهلوی ما گذشت خیلی تدمیرفت یک ساعت بظهر مانده وارد اسکله
 پیرس شدیم کشتی نگر انداخت عمق اینجا خیلی است پوسته در این نگر کاه سه چهار
 کشتی جنگی و تجارتی خارجه هستند از این بندر تا انطاکیه شش میل است که هم کالسکه
 سنجا میرود و هم اسبی من و همراهان سوار کالسکه اسبی شده راندم قریب یک ساعت
 طول کشید تا بشهر رسیدیم هوا گرم و هوا پر از گرد و خاک بود بمحض ورود رفتم مهمانخانه
 موسوم به انکلیتر که مشرف به دانی با صفا و عمارت و ولایت است باب این همانجا
 از قبیل میز و کرسی و نیمکت و دیوار کوب و چهل چراغ و ساعت و کلدان
 و غیره تمیز و پاکیزه است فرش تمام اطرافها قالیچه ایرانی است پیشینه ها
 همه جوانان آراسته و پاکیزه اند غذا هم خوب و ماکول است کیلاس و آلباکو
 درشت خوش مزه اینجا یافت میشود توت فرنگی هم سرفزا بود اما چندان خلوت

نداشت طرف عصر حالت من برسم خورد و توانستم از کنترل بیرون بروم میسر فرو
 میرزا اسمعیل خان میرجهب انداز علیخان و لیاقت علیخان سوار کالسکه شده دشت مبارک
 تماشای شهر اطراف شهر کردش مفضل کرده بودند گفتند بقبرستانی رفتم که مال شده
 سال قبل از حضرت مسیح است ۸۷۰ هجری زمانیکه میسر دانیال هندس جاده فیاین
 پلاس و لاکنگرد و پیرس را درست میکرد این قبرستان کثوف شد بعضی از مجسمه های مرمر
 را که درین قبرستان روی قبور بود محض خاطر راه شکستند و برخی ضربه کلنگان عجبات
 خورد شد بسیاری از مجسمه ها که درست بیرون آمد همه را بموزه نقل کرده علاوه بر صورت
 های سنگی آلات و ادوات طلا و نقره از تبیل کار و دوخیز و نیزه و شمشیر و زینت زنا
 و غیره زیاد پیدا شد چند مثال هنوز در قبرستان باقی است می گفتند چنان بهبات
 و اسادی تراشیده اند که پوست بدن از زیر لباس پیدا است مجسمه کاوی بقدر
 کاو های قوی یکدل درشت دیده بودند که از دو تعبینه مثل کاو زنده بنظر می آمد در
 سوابق ایام رسم یونانیان این بوده که بعد از وفات مجسمه شخص متوفی را یا مجسمه کبی
 از معبودین را از سنگ مرمر حجاری کرده بالای مقبره نصب میکردند از پهلوی
 معبد اگر بپس هم گذشته بودند فقط پانزده ستون باقی است طول هر ستون
 سی و شش پا است اگر دو نفر ستون را بغل بگیرند دستشان بیکدیگر نمی رسد همه از
 سنگ مرمر و ستونها شبیه یکدیگر است که در کوچه ای که در اطراف آن بنا شده
 یافت میشود بسیار خوش نادر و قشنگ تراشیده اند معبد رب النوع را نیز دیده بودند
 بالای نه پلندی بنا شده سیصد و نه سال قبل از ولادت حضرت مسیح این بنای

Necropolis

عالی را بنا کرده اند حال فی الجمله اثری باقی مانده زمانیکه رومیان یونان آمدند
 اهل یونان همه بت پرست بودند و میان متعصب آنچه مجتبه و تمثال بود شکسته و نهض
 کردند بیک مجتبه درست پیدا نیشود یا بی دست است یا بی بینی یا بی پا مختصر هر مجتبه یک عضو
 ناقص دارد من شب را **شنبه دوازدهم** باکالت بسر مردم
 صبح احوال مجتبه بهتر بود و بعد از نماز بعضی نوشته جات نوشته روانه حیدر آباد کردم
 هوا خیلی گرم است چهار ساعت از ظهر گذشته سوار کالکه شده رفتم تماشای موزه همراهان
 همه بودند اول موزه آرکولی چیکال که در آن آلات خورد و کوچک را جای داده بودند
 رفتم داخل موزه که میثوند طرفین دو مدرسه صنایع است از قبیل نقاشی و تجاری و نوبت
 کاری در هر یک سیصد معلم بجهت علم و هشت خلیفه است مقابل در پله کان مرمر بود
 هر پله تقریباً دو ذرع و نیم طول و نیم ذرع عرض داشت از پله که بالا میروند ایوان بزرگی
 بود و دو ستون مرمر بسیار قطور طویل داشت از دست چپ رفته داخل اطاعتی
 شدیم که اطراف آن همه قفسه بود تمام اسبابا را در این قفسه باز آینه چیده اند
 در قفسه اول تاجهای طلا بکلی مثلث اما بسیار نازک دیده شد در قفسه دوم چارده
 ستاره طلا بود که هر یک چهار پرده داشتند در وسط با یک منج برنجی این چهار
 پرده را بهم وصل کرده بودند بعضی مهره های بلور کوچک آبی رنگ شفاف و سوراخ
 داری دیده شد که در صحنه نیز دیده شده بود و دو مجتبه زن برهنه بار تقاع و اوصیع
 خطوط سرخ رنگ بر بدنشان مرشم بود در قفسه پایله های طلا شبیه به سبد دیده شد
 بیک دسته داشتند که های صینی ظروف شکسته و درست بسیار بود و سر نیزه مرغی

دیده شد بطول پانزده اصبع دوش شیر مرغی و دو چاقوی طول مرغی نیز بود
 و تکیه این را پس اگر دزدیک تکه متقال که محکم و خوب نساجی شده بود یافتند
 از قرینه می گفتند متعلق به غلاف سنج است قرصهای طلا بعضی مدور و برخی شبیه
 به اوراق اشجار که روی هم رفته هفتصد عدد می شد ندیده شد همه فرو رفته و گج
 و متعوج بودند در چین کردن زمین ضرب کلنگ و بیل فرو برده یکی از قرصها که
 طویش تقریباً دو اصبع و نیم بود پش سوراخ و فرو رفته کی نداشت از قرار
 منقول این زور زور را با مرده دفن میکردند ظروف کلی بی لعاب و استخوان انسان
 که می گفتند مال هزار و پانصد سال قبل است زیاد دیده شد چهارصد و پنجاه
 زنگت زده دیده شد گفتند اینها پهلوی سر مرده پیدا شده که باهای زیاد هم
 بود و سنجاق طلای بلند که سرشان مجتمه کا و آه بود دیده شد در آن زمان
 این سنجاقها را بر برای نگا داشتند موصوب میکردند حالا مثل همین سنجاقها که در
 میزند یک زور دیگری بود شبیه کل درشت سی و شش ورقه طلای بسیار نازک
 بطور برکهای کل پهلوی یکدیگر جوش داده بودند آلات دیگر نیز بود شبیه باهی
 و شب پرک و آه که سرش مثل سر عقاب بود و شیر و جند و شغال بسیار خوب
 ساخته بودند با وجود این که چکی تمام اعضا را واضح درست کرده بودند غلاف خنجر
 بود که مجتمه دومر دوسه شیر شبیه شیرهای ایران روی آن کار گذاشته بودند یکفر
 با تیر لطیف شیر حمله کرده بود شیر هم برای او کوس بسته بود و شیر دیگر دم
 علم کرده در گریز بودند معلوم میشود این را پس از جنگ با ایرانیان پیدا کرده اند

فرنگیان

چه این نوع تصویر آمار یونانی دیده شد بعضی آلات دیگر سوراخ دارد و که گویا البسه میدوختند
 و مجسمه زن دیده شد هر یک در دست یکت فاخته داشتند شناخته شد مرالی از نقره بود
 شاخهای طلا داشت تقریباً بقدر یک خرگوشی از قرار قول بدو بر موزه این مرال و بسیاری
 از چیزهای دیگر مال نهصد سال قبل از میلاد حضرت مسیح است اگر بخوانیم نبوسیم چه چیزهای
 عجیب و اشیاء غریب دیده شد یک کتاب پر شد و از این جا رفتیم به اطاق دیگر که
 آلبانی نام داشت و میر یواسباب چند از میان آثار و خرابه های مصر پیدا کرده
 برای مملکت یونان بطور هدیه فرستاده همه را در این اطاق نگاه میداشتند مثل
 بر ظروف کلی و مجسمه های آهنی و برنجی و چدنی مختلف الشکل و متفاوت الاوضاع شاخ
 دار و بی شاخ دست بسته و دست باز بعضی کج در بغل گرفته استاده و برخی نشسته و
 معدودی دراز کشیده بعضی از مجسمه ها صورت انسان و بدن حیوان داشتند
 و برخی بعکس بسیار پاکیزه جاری کرده اند در این عصر کان منیکم اینطور نازک کاریها
 بتوانند بکنند کشف های کوچک و بزرگ از اجار متلونه تراشیده مثل لاک است
 جا نداشتند در یک قفسه زو زو و مختلف خوش کار دیده شد از قبیل زنجیر و گردن بند
 و انگشتر و لوله دعا و سکه های نقره و طلا و غیره از اینجا رفتیم با طاق دیگر که مشتمل بود
 بر مجسمه های کوچک مرمر و طیور و جانورهای کوچک در سوابق ایام در یونان بان
 قسمی که خاک میکردند نمونه اش را در این اطاق نگاه میداشتند از اینقرار و لاجرم
 روی زمین طاق پنجم را دیدیم بالاسی آلات طلا و نقره در طرف راست و چپ
 اسباب حرب و پائین پا ظروف کلی یا مس امینت که هر مغیره را که می شکافتند

این اشیا پیدا میشد حججه های چند دیده شد که اغلب پوشیده و خاک شده بود و اما
و نه آنهایی عیب مانده بود پس از تماشای این موزه ملتئی که مثل است بر مجسمه های مرمر
و تائیل حجر جای افکوس است کمتر مجسمه دیده شد که ثابت و بی نقص باشد اغلب بی مینی و
بی دست و بی پا و بی چانه و بی چشم و بی سر بود و مجسمه رجال کثوف و مجسمه سنا مستور
بود یعنی قطیفه مانند ای رستمک تراشیده از کربا پائین پوشیده بود و اینقدر خوب
ججاری گردند که آدم از دیدنشان سیر غشید از آنجا بیرون آمده رفتیم تماشای پارلمنت
که منحصراً بودیکتالار بزرگی داخل که میشود طرفین داخل و دو پله کان است سیر و دیکت
علام کردش که برای اشخاص خارج از اجرا هست خود اجزا و صحن تالار که به شکل
دایره بود و درجه بدرجه نشسته بود و نزدیک شخصت نفر حضور داشتند یکی از چیز که مدعی بود
اهل مجلس را مخفی طاب ساخته لفظ میگرد و بنظر من صاحب تقریر نیامدان یکجائی که آنجا
ماندم متصل و حرف سیزد این زبان جدید که حال در یونان مروج است چندان خطی
نبرد و گفت که در باب پنج لیان میره بود که میخواهند از دولت فرانسه قرض کنند
سهمی از آن را صرف راه آهن بکنند و هم ادای قرض سابق را از آن پول بکنند شب
بعد از شام هوای متاب روشنی بود رفتیم با کزنلپس بالای کوهی بنا کرده اند تماشای از
شبه سنگهای عظیم مرمر است اما کلی خراب شده فی الجمله آثار ی باقی است از نقش و نگار
در و دیوار شکسته آثار پیدا است صنادید عجم را طول مسجد نمود عرضش پنجاه و ارتفاعش
پانزده قدم است اگر چهار نفر آدم دست بدست هم بدیندی است و نه اراغل
بگیرند دستشان بهم نمیرسد سی شش ستون کلتینا باقی مانده بود از صحن مسجد تمام مسجد

پس از تماشای بسیار و اندوه بسیار مراجعت بمنزل شد پیش از رفتن به اگر پل پس سیر کرد
و نایب اول سفارت بهیله نکلیس آمده اطلاع دادند که فردا دو ساعت بعد از ظهر
مقرر شده است خدمت اعلیحضرت بهایون جورج شاه پادشاه یونان بر حرم
جناب سر بر اس رامبولت سفیر کبیر دولت نکلیس همان روز یکم من وارد انطاکیه
شدم بمبت لندن تشریف بردند نایب اول سفارت بجای جناب البشان تمام مؤ
راتا و رود میتراکا رود شارژ وافر رسیدگی می کنند بسیار جوان آراسته و معقولی
هستند خیلی اظهار روز یکشنبه سیر و هم دوستی محبت کردند

ساعت ده ملاقات جناب میترکیو بی صدر اعظم یونان رفتم آنچه بنظر من رسید
از حیثیت ادراک و فهم وقاعده دانی قابل این استند که رئیس ادارات قلمه فرنگستان
بشوند شباهت تامی پرس بریارک دارند خیلی مستقیم الرا می و یکت رو و درست فعل
بستند میخواستند این پنج لیان فرض را زود گرفته تمام مقروض یونان را یکجا و یکبند
می گفتند اگر یونان خود را از منازعات و مناظرات خارجه دور نگا دارد است
قویت که آتیه ملک یونان ترقی بجذ رسته صحبت با اینجا کشید که ملازمین قلمی از روی
چه قاعده انتخاب میشوند گفتند بی امتحان خدمت میدهند اگر چه خالی از نقص نیست
و پیوسته معرض غیبت و کنایمت اما روی هم رفته اسهل است از رسمی که باید اینجا
بدهند تا مصدر کاری بشوند محض این که داخل خدمت دولت شوند لازم است
از امتحان ماترکیوش تمام عیار بیرون آیند بعد بدون امتحان درجه بالاتر خدمت
بآنها دادن مناسب تر نماید و دیگر آنکه وزیر کامکار آن نیست که بیشتر کار بکند

و زحمت بگذرد و کوشش کند تمام امور دولت را بنفس نفیس صورت بدد بلکه هر کس که کوشش
 کند که زودتر انتخاب شود او وزیر است و این نوع وزارت موقتی است باشد کمتر است
 از منصب صاحب منصبان زیرا دست مستقل اگر برای انتخاب شدن وزارت فقط
 مستلزم باشیم با امتحان دادن بی فایده است و هیچ حاصلی نمی بخشد جز آنکه علم آدم را
 و بی اعتبار کند خلاصه صحبت های شیرین در میان آمد بعد ایشان تشریف بردند فرم
 سرخار دو ساعت از ظهر گذشته میترک و منزل آمده حسب المقرر فریم خدمت علیحضرت
 اقدس بهایون جو شایع میترک فرون میرزا طفیل علی بیگ خان و میرزا اسمعیل خان همراه بودند
 همه لباس رسمی پوشیده بودیم و قتی که از کاسکه پیاده شدیم دو نفر نایب اجدان با لباس
 رسمی دم در ایستاده بودند من و همراهان را هدایت کرده رفتم به اطاق کوچکی بنشیند
 نه نشسته بودیم که خبر آوردند علیحضرت پادشاه شتقر فرستیم اطاق ایشان تا واسط
 اطاق تشریف آوردند لباس رسمی پوشیده بودند و نشان بسینه نصب و دو کبریا
 آویخته بودند دست داده نشستم صحبت های مختلف در میان آمد سبب تعفای وزارت
 مرا پرسیدند عرض کردم بواسطه نقابست مزاج بود زمان وزارت سرکار مرحوم
 ابوی را پرسیدند که چقدر طول کشید عرض کردم سی و دو سال و زمان وزارت مرا نیز
 سؤال کردند عرض کردم چهار سال و نیم ازین قبیل سخنها زیاد شد فرمودند رفیق خدایت
 برای تماشای جو بیله و مبارکبادی این چنین سعید بلند تشریف میرند بعد برخاسته
 دست داده بیرون آمدیم با همراهان بنیند دست داده اظهار محبت فرموده عرض
 شدیم علیحضرت پادشاه بقدری حسن پسندیده و خلق برگزیده دارند که عامه رعایا و برابرا

شب و روز بدعا کونی وجود و بجز ایشان اشتغال دارند و نوعی در قلوب خلق از وضع
 و شرف و صغیر و کبریا ناث و ذکور و رنوخ پیدا کرده که هیچ سلطان خارجه امر و زوریونان
 بجز شخص ایشان نمیتواند برمند سلطنت قرار گیرد و علیحضرت سلطان که وارث تاج و تخت
 هستند فقط رعیت حق شناسی و دوستخواهی دارد بلکه بالطبع میل و محبت خاصه نسبت
 بپادشاهشان دارند و تئیکه با علیحضرت پادشاه صحبت میداشتم در ضمن یک قطعه
 عکس ایشان را خواهم نمودم و عده فرمودند طرف عصر بفرستند سه ساعت از
 ظهر گذشته سیر اتمیوس حاجی بطروس سرتیپ توپخانه که هم نایب اجدان است دو
 قطعه عکس بزرگ و یکی کوچک که با دست خط مبارک نامشان را زیر هر دو نوشته
 بودند برای یادگار آوردند از قرار گفته سرتیپ مذکور پادشاه و کمتر نام خودشان و عکس
 مینویسند و میفرستند مگر با کسی که واقعا دوست و متحد باشند عکس مرا هم پادشاه خوا
 بودند چون همراه نداشتم و عده کردم از لندن بفرستم طرف مغرب باز سرتیپ مذکور
 از جانب پادشاه آمده خدا حافظ کردند و گفتند پادشاه فرموده اند هر خدتی دارید
 رجوع نمایند اظهار تشکر کرده و گفتم عرض کنید چندان توقیفی این جا نخواهم کرد اگر جمعی باشد
 البته با علیحضرت ایشان عرض خواهد شد اگر از علم و بصیرت یونانیان بپوشیم خاک
 یونان چندان حصه خوبی از عالم نبرده چه همه پزارشن و ریکت و اطراف ملک پرست
 از تپه و دمن و فی الحقیقه جای تعجب است که چه طور چهار ملیان لیره مالیات از ملک
 جمع میشود بیشتر از کرک شرباب و اتمه خارجه جمع میشود و ملک حیدرآباد که زیر آ
 و فلاح و معدنیاتش بسیار است بالنسبه بیونان از نه ملیان جمعیت ما چهار ملیان لیره

جمع میکنم و در یونان چهار ملیان لیره از دولیان جمعیت جمع میشود یونان هم مثل مصر قرض
 ملتی زیاد دارد و بیشتر بخارج مدیون است دولت یونان مبت ملیان لیره قرض کرد
 برای اسیاع جازات جنگی و تدارک عسکر حاضر رکاب اگر جازات فروخته شود و لشکر
 موقوف فقط عارضه که یونان دست میدهد از جلالتش کاسته میشود شایسته یونانیان
 نیست ملاحظه نمایند که محاطت مملکت آنها بسته بعسکر نظامی آنها نیست بلکه غرم جرم و دل
 معتبره است که آنها را از ظلم و تعدی دولت خارج محفوظ نماید خلاصه کائن این است که شما
 یونانی و مونیوماتش و تاریخ یونان که عموماً در مدارس فرنگستان آموخته میشود سبب
 این شده است که ملل فرنگ پیوسته خیالشان مصروف یونان است و شاید بسوز
 نیز مردان توانا و زنان زیبا در ملک مزبور پیدا شود در هندوستان خیال باچندان
 متوجه یونان نیست فقط چیزی که بکار می آید در تاریخ یونان حکایت جنگهای پی پی در
 پی است که سوابق ایام مکرر با بعضی از حکام غربی ایران روی میدهد ادحکایت و
 شرح این جنگهای پرافسانه هنوز جزو کتب و تواریخ معتبر محسوب میشود با وجود تواریخ
 پلتنیکه جدید جنگ مرآتان نه بکار است قناعت و پایداری حکومت یونان بخورد و
 مفید نیست و اساس فرنگستان است مذکور است که ده هزار لشکر یونانی صد هزار
 عسکر ایرانی را در مرآتان و نا بود کرد و ندلس چرا حالا که یونان مبت هزار لشکر دارد به
 اسلامبول پورشش منیر و از آنجا نیکه در تمام مدارس فرنگ تواریخ و کتب یونان خیلی
 اهمیت پیدا کرده بدون شک یونان را از وضع حالیه که دارد بخال کج انداخته
 ابر از این اینکه مبرین و اربابان سیاست فرنگستان نوعی قلوبشان بسکی باین

کتاب پیدا کرده بیش از احتیاج است و آزادی و حریت یونانیان را بیشتر از آنچه
نصورت نمایند اگر جوانان انگلیس کمتر متوجه این کتاب بشوند برای انگلستان ابتری حاصل
نمیشود بلکه برای یونان بهتر است خلاصه برویم سر روزنامه یومیته

روز دوشنبه چهاردهم

تا نماز تازه رخ نمود بعد از ظهر جناب ترکیو بی صدر اعظم باز دید تشریف آوردند چون پیشتر
آورده بودند و من لباسم را نکرده بودم بخوابتم تا لباس می پوشم ایشان محفل شوند لهذا نماستان را
گذارده معاودت فرمودند شب من و همراهم در یک مهمانخانه که ده مہبلی شهر است همان
میشتر کردنایب اول سفارت بودیم اول بنا بود باراه آهمن برویم چون گفتند با کالسکه ای
بیش از یک ساعت در ربع راه نیست انب آن دانستم با کالسکه اسبی بروم که هم کردش
شده باشد و هم بتاقل تماشای دروشت را بکنم ساعت هفت سوار شده را ندیم دو ساعت
درست طول کشید تا رسیدیم به مهمانخانه اینجا قصبه است موسوم به کفیساکه چندی قبل
دولت جسمه من آنرا متصرف شده و در سه و غیره بنا کرده بدین واسطه اهل قصبه تمام زبان
جرمن میدانند که هشت سال قبل در سفارت خانه انگلیس در طهران نایب اول بود شازرو
افر سفارت یونان شده دیروز باز وجہ اش وارد شده بودند آنجا هم نیز فرمودند
بودند در صحن درو و با ایشان معرفی شده من رسید رفتم بعد از شام در اطاق بزرگی که وسط
باغ بود رفتم سیگار کشیدم چند نفر از اهل شهر هم اینجا برای شام آمده بودند صاحب مهمانخانه که
پیانوز مردان و زنان یونانی و قصبه دخیلی خوش گذشت تا نصف شب اینجا بودیم بعد
بتوقف کاه راه آهمن رفته با کالسکه بخار شهر مراجعت کردیم و کالسکه بای ایسی راحلی

۲
جناب میتر دو
تن با کارو

بشهر روانه نمودیم بستر فرون و طفیل علی بیگ خان و میرحبسا نذا علی خان درهماخانه ماندند که صبح
 بروند براتان یعنی هانچا بیگ بیگ قول ده هزار نفر یونانی صد هزار نفر ایرانی را معدوم کردند و بقولی
 چهار صد نفر یونانی صد هزار نفر ایرانی را نابود کردند البته خالی از اغراق نیست خلاصه امروز
 وقتی که از انطاکیه بطرف کفیا می آمدیم جمعیت کثیری دیده شد جو قهقهه در کاری داشتند
 اطراف خود کل و کیا فراوان گذاشته نغمه کنان و کف زنان زده ای که خارج شصت
 و سیرگاه است بر می گشتند بعد از پرسیدن معلوم شد امروز عید ترغیبه بود و اهل
 شهر عید روز سه شنبه یا نزد هم گرفته بودند

و شب چون دیر بر شتیم و کسالت راه هم کجیم کرده بود قدری دیر از خواب بیدار شدیم
 پس از نماز جناب ترکیبونی صدر اعظم عکس خویش را بذریعہ میستر پدربیک که یکی از اجزای
 پارلمنت است برای من فرستاده خواش بیک قطعه عکس مرا کرده بودند چون همراه مذاتم
 و عده کردم از لندن بفرستم بعد از ظهر همراه با نیکیراتان رفته بودند خسته و کوفته و کرد و آلود
 مراجعت کردند گفتند چناعت فتم و چناعت بر شتم بجز کرد و غبار هیچ چیز دیگر ندیدیم
 آن تپه ای خاک که مثل است بر اجساد یونانیان که در این جا معدوم شده اند و شب
 قبل در فالیر که دهی است نزدیک بندیرس شام خوردیم هوای خنک خوبی داشت
 و چون فردا انشاء الله بطرف اسلا مبول عازم می شوم خبر کردم شام درهماخانه فالیر حاضر
 نمایند جمعی هم موجود بودند از قبیل مبستر با کار و شارژ وافر و میسر کرو نایب اول
 سفارت و غیره ساعت هفت موعودین منسل من آمده با اتفاق ایشان بطرف
 فالیر رانیدیم گفتیم بنده و آغروق را فردا از شهر بخاطر مستقیم بریدیم بجا از شب کی بود بسیار

خوش گذشت اتفاقاً در مهمانخانه دیگر نزدیک مهمانخانه مجلس ساز و آواز بود و بعد از شام
با مهمانان و همراهان آنجا رفتیم شخصی کما نچه میزد و دیگری پیانو خیلی با هنر و خوش مقام
زدند بعد از شام مهمانان وداع کرده رفتند و بقیه رفتم بالا خانه که مشرف بر ریاست خیمه

روز چهارشنبه شانزدهم شهر رمضان

تا ظهر چون ایام گذشته گذشت چند دقیقه از ظهر گذشته میترسیدیم که کار در روز و شب
برای وداع آمدن هفتار با هم صرف شد بعد از نماز قدری صحبت کرده ایشان رفتند
منم خوابیدم ساعت پنج سوار کالسکه شده بطرف بند بیریس روانه شدیم انظار کیه شربت
متطاولانده کوچه های وسیع اینیه خوب و مهمانخانه های پاکسندره دارد اما بواسطه قلت
آب تمام معابر و گذرگاه ها پر از گرد و خاک است کالسکه های دو اسبه و غرابه های
دودی و اسبی زیاد یافت میشود زنان زیبا روی و خوش اندام و مردان مناسب
المخلقه اند من حیث المجموع پنی های درشت و حج های کلفت دارند اجانب خیلی کم میانشان
یافت میشود اغلب قهوه خانه ها و تمام خیابانها با چراغ گاز روشن میشوند روزها دین
فضل که تابستان است هواش گرم است شبها عیبی ندارد اهل ملک تیزهوش
و چالاکنده اما خالی از خدعه و مکر نیستند این مهمانخانه که ما سنرل کرده بودیم سبب
اما مسافرینیکه در فضل تابستان می آیند بهتر است در ویلی شهر در فالر که هواش خنک
خوبی دارد سنرل کنند هوای انظار کیه بقدری برای ماکه بکرهای هندوستان حادث
داریم گرم بود که مافوق آن متصور نبود خلاصه ساعت پنج و ربع وارد بند شده رفتم
به کشتی اطرش امشس درویش است ساعتی نیم میل و نیم الی ده میل حرکت میکند خیلی

پاکیزه و نفیس است تمام نیم گیت و تحت خوابها از محل فرزند است ساعت شش و ربع
 راه افتاد در یا قدری متلاطم بود و باد مخالف سینه میوزید اما چندان صدمه نمیزد ساعت
 هشت ششم فوج خوابیدم هوا خنک بود اما همراهان می گفتند از ترس اینکه مباد آب
 داخل حجرات بشود پنجره های طاق آنها بسته بودند باین جهت کرم بود تمام شب هوا ابر بود

روز پنجشنبه هفدهم

امروز هوا بسیار خنک و تمام روز ابر بود و ساعت قبل از ظهر چند دقیقه باران آمد
 بعد ایستاد نیم ساعت بعد شروع باریدن نمود همین طور تا شام که میبارید و گاهی
 می ایستاد ساعت شش و ربع وارد تنگه وارد اشل شدیم هم این تنگه از شهر دارد
 مشق است که در ابتدای این تنگه واقع و بسیار خوش منظر است شهر در و اقل قریب
 ده هزار نفر جمعیت دارد و هزار مسلمان و هشت هزار نفر ملل متفرقه شب خنک
 بود رحلت روز جمعه هجدهم خوابیدم

صبح بسیار سرد بود درجه میزان الهوا در طاق شصت و شش و پرون شصت درجه بود
 مسافران همه لباس کلفت پوشیدند و ساعت ظهر مانده سواد شهر اسلامبول از دو
 پیداشد نیم ساعت بعد داخل بسفور شدیم نیم ساعت متجاور کشنی در میان بسفور میرفت
 تا رسیدیم بلنکر که طرفین بسفور مملو بود از عمارات خوش منظر و ابنیه با صفا و مساجد
 عالیه میخواستیم بگویم پس جایی در دنیا این منظر نیکوی بسفور را نداری کما عت نظر ماند
 کشنی بلنکر که رسید و لنگر انداخت من و همراهان پیاده شده داخل قایق دو دوشی شده
 بطرف اسکله رانیم از بندر تو بجانانه داخل شده و قسیم پرا نار را در همان خانه موسوم بتیل

و انکله صرف کردیم شهر اسلامبول و قطعه است یکی قدیم که اهل ملک آنجا میگویند
و دیگری جدید که پراینا منند تمام شهر و محال اسلامبول روی کوه و تپه واقع شده
زمین کوچه با با سنگهای قدیمه مفروش است بکثرت کوچه منوی دیده نشد یا سراسیمه است
یا سربالا هوای شهر گرم بود ساعته از ظهر رفته رفته بپوک دره که یکی از محال اسلامبول
و باکشتی و دودی و وساعت راه است در همانجا موسوم ببل و یعنی خوش منظر
فرود آدم هوای لطیف خنکی دارد تمام عمارات اینجا مشرف بدریا و خیلی باروج اند سفارتخان
های خارجه در امتداد بوق و نیز هست که فصل تابستان از شهر اینجا سیلاب می آید

روز شنبه نوزدهم شهر رمضان

تا بعد از ظهر تازه که خابل مذاکره باشد رخص نمود ساعته از ظهر گذشته رفته بیدین
کردند و نو که یکی از اعیان مجلس و برای تغییر آب و هوا اینجا آمده پس از قدری صحبت
رفته بیدین جناب سر ویلیام ویت وزیر مختار دولت انگلیس مقیم اسلامبول آدم
بافنیه معمری اند خیلی با کفایت و درایت صحبت های متفرقه زیاد در میان آمد از اینجا با اتفاق
ایشان فرستیم بیدین جناب قحطاست نصاب حاجی میرزا حسن خان بعین الملک وزیر
دولت علیه ایران منذب و خلیق و ادیب بنظر آمدند با ایشان نیز صحبت های مختلفه زیاد شد
با اتفاق فرستیم دیدن نواب علیم پاشا که یکی از اعیان معتبر اسلامبول و پسر عم جلوه
مصر اند مراجعت از اینجا فرستیم منزل جناب بنیر پاشای مشیر الملک منسل نبودند کاغذ
نام خود را گذارده رفتیم بیدین جناب سر برتری و لطف قائم مقام دولت فخر انگلیس که
برای تصفیه گفتگوی مصر با اسلامبول آمده اند از اینجا منزل مراجعت شد میرزا اسماعیل خان

الطهارت مسافر کرد که چرا بیرون رفته و حاضر نبود همراه من بیاید خدمت جناب معین الملک
زیرا که باید پرسش صحافباشی میگفت دوست است لهذا ساعت نه شب رفته معرفی
جناب معین الملک نوشته بتوسط خودشان روانه کردم از قراریکه می گفت جناب ^{الملک} معین
از ملاقات من خورسند بودند خلاصه ساعت دوازده که نصف شب باشد خواهیم

روز شنبه بیستم

جناب معین الملک امروز بعد از ظهر وعده کرده بودند ملاقات تشریف بیاورند دو
ساعت از ظهر گذشته هوا مغشوش شد باد تند و وزیدن گرفته باران هم آمد هوای
سرد شد در ساعت محمود منظر بودم که تلگرافی از جانب ایشان آمدی بر اینکه هوا منقلب
دریا مانع است از آمدن و قرار بر روز دیگر مقرر شد ساعت چهار و نیم جناب سرولیا
ویت بازدید تشریف آوردند قدری با ایشان صحبت شد چون ساعت پنج برای ضرر
چای در منزل لرد دمنور موعود بودیم تمام همراهان را برداشته آنجا رفتیم جناب
سرولیا م ویت سینر آنجا تشریف آوردند پس از صرف چای و چغنیهای مختلفه منزل
معاودت شد امشب جمعی موعود بودند ولی بجز لرد دمنور کسی نیامد بعضی بواسطه امور
اتفاقیه و برخی بواسطه انقلاب دریا تلگرافا و کتباً معذرت خواسته بودند منم چون
شب قتل بود قبل از آنکه دعوت بکنم ملقت نشده بودم از خدا خواستم و امشب را
تسکین کننده بخواندن بعضی ادعیه جات شب را صبح کردم

روز دوشنبه بیست و یکم

از سحر هوا سخت باریدن گرفت و تا شام نه ایستاد چون امروز روز قتل حضرت امیر ^{سنین} ^{المؤمنین}

علی ابن ابیطالب علیه الصلوٰه و السلام است و دست بسج امری نمیتوان زد و منزل
مانده مشغول امور معموله و فرائض لازمه که متعلق به امام قتل است شدم
روز دوشنبه سبت و دوم

نواب حلیم پاشا باز دید تشریف آوردند چون عالم خوش نبود خوابیده بودم ایشان
عذری شسته یکبارگی کشیده با همراهمان صحبتی کرده تشریف بردند
روز سه شنبه سبت و سوم

امروز نگرانی از جانب سراسر افراد اندین مترجم و نایب اول سفارت انگلیس رسید که سه
ساعت از ظهر رفته با اتفاق ایشان قرار شده برویم ملاقات جناب جلالتاب کامل
پاشا صدر اعظم دولت بهتیه عثمانی بعد از صرف غذا سوار قایق دودی شده رفتم شهر
تام همراهمان را فرستادم بهماخانه میرزا اسمعیل خان و لیاقت علی خان را همراه بردند
رفتم سفارت خانه انگلیس که در پراواقع است از آنجا با اتفاق سراسر افراد اندین رفتم
به اسامبول که شهر قدیم است قریب پنج میل مسافت داشت جناب صدر اعظم
در باب عالی که صدایخانه است تشریف داشتند با ایشان صحبت کونا کون شد
از سؤال و جواب پلنگیه چنانچه با سایر وزراء در میان میآمد اینجا هیچ سخنی در میان نیامد
پس از عذری صحبت برخاستم رفتم تماشای مسجد ایا صوفیه که واقعا یکی از ابنیه نفیسه
قدیمه است کنبه بسیار بزرگی دارد قطر شش صد و پانزده پا است شانزده درب
آهنی و شانزده ستون سنگ یکپارچه که بهشت ستون سنگ سماق و شش ستون
سنگ شیم است و در این با مال معبدی بودند در زم موسوم به معبد آقا کاتب تانین

از معبد مذکور باین جا حمل کردند و شمع بسیار طویل و قطور طرین محراب بود هر یک قافله
 پنج شش اصبع و بطول دو ذراع میشد گفتند هر یک از آنها پنجاه میوزد بالای محراب
 شاه نشینی بود که اطرافش معجز طلا بود گفتند اینجا جایی است که سلطان عصر نماز میخواند
 و مأمونین از باین اقدام می کنند در ضمن مسجد حوضی بود از سنگ مرمر اطراف حوض را
 شیرهای متعدد کار گذاشته بودند برای وضو ساختن و غیره در حوض معجز بلبس بود که
 مانع باشد از اینکه مردم دست و رومیان حوض بشویند چهار مناره طویلی در اطراف
 کعبه بود ولی بطوریکه بایستی این بنای عالی را در تازه نگاه دارند بنود این مسجد را گشتانیون
 دوم در سال ۳۶۰ هجری نام اجماع صوفیای یعنی عقل مقدس ساخت در سال ۵۳۲ هجری
 جستان یونانی این جا را معبد کرد یک تخت سنگ مرمر سرخی اینجا بود گفتند این کهواره
 حضرت میح است شبهای رمضان قنادیل که اکب متشیل در این مسجد بقدری میفرزند که
 تالی روز روشن میشود علاوه بر این مسجد شانزده مسجد بزرگ معتبر دیگر و صد و پنجاه
 مسجد متوسط و دو بیت مسجد کوچک در اسلامبول است که همه صاحب مناره
 و کعبه اند بعد از مسجد ایا صوفیه مسجد احمدیه از همه بزرگتر است احمد پاشا در ۱۰۲۷ هجری
 بنا کردش مناره و کعبه بسیار بزرگی دارد که روی چهار ستون کعبه رازده اند هر مسجد
 مناره بلند و حوض مرمر بکیزه و صحنی باندازه خود دارد فی الواقع این اماکن متبرکه شهر اسلامبول
 که بالطبع شک و خوش منظر است باشکوه و بارونق تر کرده اند عروس مجلس ما
 خود همیشه دل میبرد و علی الخصوص که پیرایه پراوستند خلاصه بعد از تماشای بسیار
 برگشته به جماعتی از قیام از آنجا سایه تمام را برداشتم منزل معاودت شد امروز طرف

عصر جناب معین الملک باز دید شریف آورده بودند من بنزد آن گاه نماشان را گذارم

مرجعیت روز چهارشنبه بیت و چهارم کرده بودند

امروز جنابان سرهنری و دلف و سمرالفر داندیس و لر و دینور بجز رسو و عود من بودند
بعد از نماز با ایشان از هر تبیل صحنهای مختلفه در میان آمد بسیار خوش گذشت از دیر
کلویم شدت در گرفته نمیدانم سبب علیت کفتم یک نفر طبیب حاذق طلبند چون از
منزل بواسطه در کلو بیرون رفتم تازه که قابل تحریر باشد درخ نمود

روز پنجشنبه بیت و پنجم

بعد از نماز بطور کردش در قایق دودی مخصوص نشسته رفتم اسلامبول همراهان همه بودند
در حقیقت اگر شخص هر روز از این جا با اسلامبول برود و برگردد دستة غنی شود بلکه گردش مفصل
با صفا فی است زیرا که گشتی تماش را از چهلوی عمارات و باغات و تلال مشجر بنه
باروح میکند و چنانچه اکثر ملازمین دولتی و ملتی و تجار اهل سیف و قلم در است و بوفه
سکونت دارند هر روز با گشتی بای دودی تجاری که متصل درآمد و شدند به شهر رفته
شام مراجعت می کنند طر فین بفور و ساحل است یکی رودلی حصار نام دیگر آنا طولی
حصار چند جبهه برای ساحل مین و چند کساحل بسیار مقررند برای حمل غنوم خنق مر حبت
از اسلامبول رفتم بدین نواب عالیة نانی خانم که بطور بیلاق با اسلامبول تشریف آورده
اند چای و سبک را آنجا صرف شدند در معاودت کردم

روز جمعه بیت ششم

اعتقاد آل عثمان این است که امشب که شنبت و هفتم این شب قدر است تمام شهر

و محلات را چراغان می کنند و جشنی تمام بگیرند کفتم کشتی حاضر گردند برویم شهر تا نشان
کنیم لرد و بنور زوجه و دخترش نیز همراه آمدند درین راه رفتم خانه جناب حلی پاشا نوّه
نواد پاشای صدر اعظم مرحوم چای آنجا صرف شد لرد و بنور از این جا منزل مراجعت کرد
زوجه و دخترش با من آمدند شهر شام را در همان خانه هتل و انگلتره صرف نمود و بعد از شام
رفتم مسجد ایا صوفیه قریب ده هزار نفر جمعیت بنماز جماعت مشغول بودند رفتم بالاخانه قدر
نشدیم بالای کسب مسجد را با چراغ نوشته بودند قیل شفاعت یا محمد روی کسب مسجد
و کبر الاعمال بالنیات در کسب بدو کبر لیل القدر همین قسم آیات روی کسب مسجدی با
چراغ مزین کرده بودند جمعیت کثیری از زن و مرد بزرگ و کوچک وضع و شترین غنی
و فقیر مسلمان و فرنگی یهودی و ارمنی سواره و پیاده در کوچه و بزن و مسجد و بازار پر
بودند خیلی تماشا داشت نصف شب بمنزل مراجعت کرده خوابیدم

روز شنبه شبیت و مهمتم

چون دیشب دیر بود بیوک دره رفتم در همین همان خانه اسلامبول خوابیدم قبل از
نهار بعضی امور لازمه مشغول شدم طرف عصر از اسلامبول حرکت کرده رفتم بیوک دره
برای تفسیر لباس چونکه امشب خانه جناب فحامت لصاب سرد ویلیام ویت
سفیر کبیر دولت انگلیس همان بستم وقتی که خواستم بقایق بنشینم جناب سرهنری لوف
را ملاقات کردم ایشان با من همراهی کردند تا طراپیمه که بمنزل ایشان آنجا است
در این جا جناب مغزی الیه پیاده شدند و من رفتم بیوک دره لباس رسمی پوشیده
رفتم تمام سفرای خارجه یعنی سفیر کبیر دولت علیه ایران و فرانسه و یونان و سکی دنیا

نیز موعود بودند سفیر دولت منسه بواسطه علالت مزاج علیحضرت امیراطور آلان
نیامده بودند سفیر ایران تمثال بی مثال علیحضرت اقدس پادشاه ایران را که نکلت
بالماس بود بینه زده بودند بسیار خوب تمثالی بود خلاصه شام خوبی صرف شده
بمنزل روز یکشنبه عبت و ششم معاودت شد

امروز هوا بر شده قدری بارید و ایستاد بعد از ظهر هوا صاف و خنک شد سه
ساعت از ظهر گذشته رفتم منزل جناب سرویلیام ویت خودشان بواسطه کمالت
مزاج خوابیده بودند بازوجه و صبیحه ایشان صحبت مفصلی بعد برشته رفتم منزل لرود
امروز عصر آنجا بجای موعود بودیم جمعی دیگر هم از قبیل جناب معین الملک و سفیر یونان
و غیره بودند دختر لرود و نور قدری کمانچه نواخته مستمعین را خطی وافر دست دادند
غروب آمد من منزل شب را چون لیالی گذشته بسر بردم

روز دوشنبه عبت و نهم

امروز هم هوا مثل دیروز عصر صاف بود چون مزاج من هنوز بطوریکه باید و نشاید تمام
نیافته طبیب آمده نسخه دوائی داد گفتم بروند شهر بیاورند امشب سفرای خارجه منزل
من همانند حقیقت این ضیافت ولیمه شکر گذاری خداوند تبارک و تعالی است
که عمری عنایت نمود جشن پنجاهم سال سلطنت علیحضرت قدر قدرت ملکه معظمه
پادشاه انگلستان و قصر هندوستان را دیده تهیت نمائیم و با تمام دولت
خواهان این سلطنت عظمی مبارکبادی بجمه الله همه باین فیض حلیا و نعمت کبری رسیدیم
ساعت هشت شب زوجه و صبیحه جناب سرویلیام ویت آمدند و از جانب

سر و لیام ویت عذر خواهی کردند که بواسطه بعضی امور لازمه نتوانستند بیایند بعد سائرین
 یکی بعد دیگری از قبیل سفیر کبیر دولت علیّه ایران و سفیر یونان باز و جبه شان و سفیر امریکا
 و زوجه شان و میستر فن و سرآل فرد آندلسین و لرد و منور و غیره تشریف آوردند بعد از
 شام من خطبه بنام علیحضرت اقدس ملکه معظمه و امته ملکها و شوکتها خوانده بلامتی بود
 مبارک علیحضرت ایشان و تبریک پنجاهم سال سلطنت همه آشناسیدند بعد میستر فن نایب
 و ممتد اول سفارت بهنگلیس نطق غرائی کردند بجز و التواهی حضرت اقدس علی حضور
 پر نور نظام الملک آصف جاه مد ظله العالی و تمجید از خدمات و الدرموم و خود من
 و بلامتی حضرت اعلی حضور پر نور مد ظله العالی نوشیده از سر میز برخاستند
 و رفتند بالا خانه پس از دو سه دقیقه تامل باین آمده در صحن هما نخانه رقص مختصری کرد مجلس
 برخاسته شد بجهانده نهایت خوش گذشت پس از تشریف بردن ایشان منم
 بخواب گاه روز سه شنبه سلخ رفته خوابیدم
 تا عصر از منزل بیرون رفتم قبل از ظهر میستر وکیل معتمد وزارت اعظم از جانب جناب
 جلالت کامل پاشای صدر اعظم آمده عذر خواهی کرد که جناب معظم له بواسطه بعد نماز
 و عیالت مزاج نتوانستند خود شان بیایند با معری البت در می صحبت شد سر نماز رفتم
 بعد از نماز چند دقیقه بوقت زدم طرف عصر با اتفاق تمام همرازان فرستیم سلام قبول
 چونکه فردا عید فطر است و این جا این عید را خیلی خوب می گیرند و اعظم و اهل اعیان
 میدانند شب را در همان هما نخانه که همیشه میسر فرتم بسر بردم
 روز چهارشنبه غره شهر شوال

صبح که از خواب برخاستم حسب الرسم همراهان آمده ادای نذر کردند با فردا فرد
 آنرا عید مبارکی شد و شب چون شب عید و هفتم بلکه بهتر تمام شهر را آئین بته
 و چراغان کرده جهازات را با اعلام و بیرقهای متلون اللون زینت کرده بودند و علیحضرت
 اقدس سلطان رسم است نماز عید را در مسجدی که خودشان بنا کرده اند خوانده سر
 میزنند بعارت دولتی بر مسند سلطنت متکین میشوند بعد تمام عیان و اشراف و اُمّری
 ملک نظامی و قلمی بجنور رفته دست علیحضرت ایشان را بوسیده بیرون میآیند
 و علیحضرت سلطان بفرخور حال هر یک نوازشات خسروانه مبذول میداند و کتی
 خیمی قابل تماشا است امروز هم سیندر چون سایر آیام بسر بردم شب بعد از شام
 رفتم باغ عامه که تپه باش دینا مند موزیکان میزدند جمعیت کثیری از زن و مرد جمع
 شده بودند آنجا قدری نشسته بستی خورده مسندل معاودت شد

روز پنجشنبه دوم شهر شوال

امروز عالم چندان خوش نبود از منزل بیرون رفتم بعضی نوشته جات لازمه نوشته
 روانه هندوستان کردم هوای این جانبست به بیوک دره که ترست پشه زیادیم
 دارد چیزی که قابل تحریر باشد روی نذادم مردم چون دیروز مشغول دید و باز دید
 هستند تمام اطفال البسه کونا کون و قمشه بوقلمون پوشیده دسته دسته از این جا
 به آنجا میروند این جار رسم است تا سه روز این عید را میگیرند
 روز جمعه سیم

صبح که از خواب بیدار شدم بتوسط لرد و منور رقعۀ از جانب سفارت بهنگلیس رسید

که علیحضرت اقدس بهایون سلطان اعظم یکماعت ونیم از نظر گذشته رامعین کرده اند در
 عمارت سلاطین خدمتشان مشرف شوم قریب ظهر هر فرد ساندیس مہرجم و نایب اول
 سفارت نگلیس آمدہ باتفاق ایشان رفتیم حضور وقتیکہ نزد یک عمارت رسیدیم
 علیحضرت بهایون مسجد حمیدیه کہ سہ سال قبل حکیم خودشان بنا شدہ برای نماز تشریف
 میردند من نیز در بالاخانہ کہ محاذی مسجد بود توقف کردم از نماز فارغ شدہ نظر ہای
 جمعہ بلا استثناء در ہمین مسجد بنماز تشریف میسبرند و درچہن روزی تمام صاحب منصبان
 بحری وبری بالباسای رسمی در رکاب سعادت حاضر میشوند خلاصہ طرفین راہ سربازان
 صف کشیدہ علیحضرت سلطان از میان آنھاد رکاب اسکدہ دو اسب بختہ قریب مسجد تمام
 عسکر بعدای بلند سہ دفعہ نواکشیدہ موزیک سلام زدند دم پہلہ کان مسجد علیحضرت سلطان
 از در شکہ فرو دادہ داخل شدند بعضی از ارکان نیز درون مسجد فرستند صاحب منصبان
 نظامی کہ اغلب آپلیت و نشان داشتند بیرون مسجد در کمال نظم و ترتیب ایستادند ازین
 جمعیت کثیر صد از احدی ہر دین نمی آمد بعد از فراغت از نماز حسب المعمول قشونی را کہ خلو
 شہر بستند از بحری وبری سوارہ و پیادہ سان دیدند درینی کہ قشون از جلو می گذشتند موزیکان
 بہ آہنگ خوشی می نواختند پس از سان پائین آمدہ در در شکہ دو اسب نشستہ خودشان را اند
 بطرف عمارت افواج ترک خوش اندام و خوش لباس سوارہ نظام مثل لباس
 قزاقہای روس بودہ بلالیاانی اسب ہای یک رنگ و یک اندازہ داشت
 خلاصہ سہ چہار دقیقہ پس از تشریف بردن علیحضرت سلطان نایب ابودانی از
 جانب سنی ابجوانب بہایونی آمدہ اطلاع داد کہ برویم رفتیم میرزا اسمعیل خان ولیا دین خان

همراه بودند و دم پله کان خواجه باشی که مرد مهمربسیه چرده بود جلو آمده تعارف کرده مرا
 نمود و عرض کرد که فلانکس حاضر است و فیکه داخل عمارت شدیم منیر پاشای شیر الملک
 ایستیک آقاسی باشی جلو آمده و منیم با طاق مخصوص چند دقیقه تا مل کرده فریم
 بحضور مبارک اعلیحضرت سلطان لباس سیاه ساده و در شمیری بکرو و پالتوی بدوش
 انداخته بودند و فیکه داخل شدیم ایستاده بودند بعد نشستیم سیکارتی با دست مبارک
 مرحمت فرمودند صحبت های متفرق در میان آمدن عرض کردم چون در این ملک علم رو
 به ترقی است استدعا دارم بعضی از مدارس را به منیم فرمودند بسیار خوب پس از
 کشیدن سیکار و صحبت های شیرین و آبدار که قریب یک ساعت طول کشید مرخص شدم
 در ضمن صحبت فرمودند باید ملاقات ثانوی نیز بشود عرض کردم هر وقت مائش
 ملوکانه با حضار این بنده صادر شود با جان و دل حاضر مخلصه تمام اطاقا حاضرین
 بود با سباب نفیسه از قبیل میز و کرسی و ساعت چهل چراغ و دیوار کوب و کلدان
 و غیره پله کانه است و نه تنها همه از سنک مرمر بود و فرش اطاقا کلاقالی لباس عجایب
 خلوت مائوت ساده سیاه بود و فیکه بیرون آمدیم اعلیحضرت سلطان ستمعیل حتی
 پاشای نایب اجدان را که میر جازات دولت عثمانی است مقرر فرمودند نزد من
 بماند برای بدایت تماشای عمارات و اماکن تبرکه و غیره چون امروز جائی نمیخواستم
 بروم گفتم فردا بیایند بیوک دره من از حضور سلطان که بیرون آمدیم و منتم
 همانخانه چای خورده بعد بلا فاصله شتافتم بطرف بیوک دره برای تغیر لباس
 زیرا که امشب در خانه جناب سید ویلیام ویت مجلس باله برای تبریک جشن پنجاهم

سال سلطنت علیا حضرت ملکه معظمه دامتہ شکوہ داده میشود بعد از شام فتم همراهان همه بودند تمام در و دیوار را چراغان کرده آتش بازی زنکارنگی بالای تلی که مشرف به سفارت بود چیده بودند قریب شصت مفقود نفر از زن و مرد مسلمان و فرنگی ترک و عجم غریب و بومی بالبنه نفیس و نشاهای مختلف خنده کنان و گفت زنان در وجد و سماع ایستاده و نشسته متحرک و ساکن مشغول صحبت و عشرت بودند بسیار خوب مجلسی بود اهل مجلس سبک گیر تنیت و مبارکباد می گفتند ساعت دوازده پوز خبر کردند انواع اقسام ستره و اغذیه و فواکه و حلویات بریزهای متعدد چیده بودند تا یک ساعت از نصف شب گذشته مجلس کرم بود بعد کم موعودین فرستادند منم منزل مرجهت کرده روز شنبه چهارم خوابیدم

امروز فراجم چندان سالم نبود انسب چنان دایتم منزل بمانم خواخت است اما میکوی شهر کرم است بعد از ظهر اشعیل حتی پاشا آمده بودند بر ویم بعضی جاها را تماشا کنیم چون عالم خوب نبود قرار بر وزد و شنبه که پس فردا باشد داده شد
روز یکشنبه پنج شهر شوال

کالت دیروز تا ظهرا بی بود از ظهر تا طرف عالم بهتر شد امشب را منزل جناب میرزا محسن خان معین الملک سفیر کبیر دولت علیه ایران موعودستم بعد از مغرب کشتی آوردند رفتم خانه ایشان کنار خلیج موسوم به استینا در امتداد بفرور قهت بسیار جای با صفائی است تمام سفرای خارجه باستثنای سفیر کبیر دولت سیه انگلیس که علیل بود و حضور داشتند سفیر ایران خانه آراسته و اسبابی منقح و پیرته

دارند بعد از صرف شام که واقعا بسیار خوب بود و مرکب بود از اغذیه فرنگی و ترک
و ایرانی بالاخانه رفته مشغول صحبت و تماشای پرده های روغنی و آبی که اغلبشان کارستان
ماهر فرنگ بود شدیم نصف شب سوپه که عبارت از آش سرد به حلویات و میوه جاش
حاضر کرده بودند قدری صرف شد مجلس برهم خورد و منزل آمده خوابیدم

روز دوشنبه ششم

دیروز از جانب علیحضرت سلطان حکمی نفاذ یافته بود که خزان را که مخزن آلات جواهر است
قدیمه و غنیمه است باز نموده من بروم تماشا کنم دو ساعت قبل از ظهر بقایق نهشته
را و اقدام کرد نمود و صبح شش سفیر یونان بازوجه اش و همه همراهان من همراه بودند
از پهلوی عمارت دلمه باغچه گذشتیم آسمیل حتی پاشا در آنجا منتظر بودند با ملطی شده به خط
مستقیم رفتیم همانجا که در پراواقع است برای بخار پس از صرف غذا از میان کوچه
های سرازیر و سه بالا که طرفین دکا کین مرغوب خوب داشت گذشتیم قریب نیم ساعت
طول کشید تا رسیدیم بخزانة اینجا عمارتی بوده از عمارات دولتی موسوم بعرض اداسی حال
بواسطه استحکامی که دارد مخزن کرده اند داخل خزانة که شدیم در وسط تخت طلایی
بود مکلل بدرآبدار و زرد و یو اقیق بی شمار گفتند تخت شاه آسمیل سلطان ایرانت
که در سال ۱۱۴۱ عیسوی دولت عثمانی بعد از آنکه ایرانی را مغلوب نمود این تخت را بنحضر
درآورد چهار پایه داشت پشتی مروارید و وزی روی آن خناده بودند و قفسه ظروف
جواهر نشان و آلات داد و ات حرب و کمرزهای مضع و جعبه های طلای جواهر نشان
و کلاه خود و قلدان با قوطیها و تنگهای متعدد همه مضع و مکلل بجواهر زیاد دیده شد

در یک طرف شمال سلطان عبدالعزیز خان را از چدن مجسم و پاکیزه رنجیده بودند که
 های قدیم طلا و نقره و مس که همه در ظروف جداگانه پشت آینه های بلور حیده بودند
 زیاد دیده شد پنج های مرجان ویشم و یاقوت و پارچه های زنار و دوزی ظروف چاق
 خوری مرصع و غیره در قفسه دیگر نهاده بودند چندین ساعت وقت لازم دارد که
 شخص بتواند یک یک همه را به بنید طرف راست مدخل پله بخورد و بالاخانه این جا
 مخزن نفنگهای صدف نشان و مرصع و زر و کلاه خود طلا و دوستانه مرصع و کلاههای
 چینی جنبل قدیم که هر یک بقدر خمره است شست ساعت طلایی روی فیله از
 فولاد دیده شد گفتند در سال ۱۲۳۸ مسیحی از سلطان مراد بغدادی گرفته شده
 طرف دست چپ بالاخانه قفسه های متعدد بود که صورت سلاطین قدیم روم را
 با همان لباس و جعبه و جواهری که داشتند جای داده اند همه عمامه های سفید
 بزرگ بر سر بسته بودند قفسه اول صورت سلطان سلیم بود لباس زنار دوزی
 بلند در بر و خنجر مرصعی بکمر زده بود بعد از آن سلطان یازید خان ثانی و سلطان محمد خان
 ثانی و سلطان سلیمان خان اول با جعبه بلند مرصع و سلطان سلیم خان ثانی با خنجر
 مرصع و سلطان احمد خان اول با لباس جواهر دوز و فرش علی هذا روی جعبه سلیمان خان
 ثانی دوز بر در طرفین و یک یاقوت در وسط بود که هر یک از تخم کبوتر درشت تر بود
 لباس سلطان محمود خان ثانی شبیه بود لباس فرنگیان از اینها که رد شدیم قفسه های
 دیگر بود که ساعت های بزرگ کعبه دار و شمشر با و سپر های طلا و نفنگ با و طباخچه های
 جواهر نشان را پشت آینه ها چیده بودند جای دیگر جعبه بزرگ زنانه جواهر نشان و تنگ

آنجوری مرصع و سرچق های کهر بای جوهر نشان فاشتمای صدف آقا بهای مرصع
 و سه چق های مکمل بجواهرات کونا کون آلات فراموش خانه از طلا اسبابهای
 علاج و طروف حسنی و قهوه خوری مرصع خیلی نفیس و پاکیزه دیده شد بعد از تماشای
 زیاد رفتیم بکتابخانه که در جنب خزینه و قفسه صد هزار کتاب عربی و ترکی و فارسی
 همه را بترقیب پشت قفسه های بلور چیده بودند کتاب خطی دیده شد موسوم به سته عطار
 که مثل بود بر شاهنامه و سیلی نامه و یوسف زلیخا و غیره حجم کتاب بنهتسایت اصبع
 نیم طولش شش اصبع و عرضش چهار اصبع بود اما وزنش تقریباً بیش از نسبت ظل نظر آمد
 از اینجا بیرون آمده رفتیم به نیکی کو شک که مشرف به بحر و لشکرگاه است بسیار خوش منظر
 و با صفا و حقیق های بلند که هر یک دو ذرع طول داشت و همه از یکجا کهر بای مرصع بود
 آورده اند قدری کشیدیم بعد شربت و قهوه آوردند چون جای با صفائی بود قدری نشسته
 پس از نیم ساعت رفتیم بتماشای عمارت سلطان مرا و چهارم تمام دروب خاتم
 و صدف کاری بود کسب و شک کاشی کاری روی تالار و سطرزه بود و نظراتش همه
 آیات قرآن مجید بود تمام ستونها از سنگ مرمر بالای مدخل بخل جلی نوشته بود که شاه با
 بدولت همیشه این درگاه بجای استهدان لا اله الا الله بعد بیرون آمده از پهلوی
 مسجدی که موسوم است بمسجد سعادت رو شدیم در شش مقفل بود گفتند کلیدش نزد شخص
 سلطان باید باشد زیرا که خرقه حضرت پیغمبر خاتم النبیین علیه آلاف التحية و الاستناء در این
 مسجد است سالی یک دفعه روز پانزدهم شهر رمضان در باب این مسجد باز می کنند
 اعلی حضرت سلطان آنروز را این جا نماند میکند از بیرون مسجد سیلی با صفا بود و بعد از تماشای

بسیار به همانخانه مراجعت شد قدری نشسته و چای خورده بطرف بیوکده راه افتادیم
 یعنی با کالسکه تا اسکله آمده از آنجا بجستی نشستیم عمارت دلمه باغچه کنار دریا و سر راه است
 میل کردم آنجا را تماشا کنم کشتی را لب دریا برده پیاده شدیم این عمارت بناها
 سلطان عبد المجید خان است که واقعا نمونه ایست از بهشت اول بسیار بزرگست
 نتوانستیم بیش از ربع آن را تماشا کنیم ثانیاً بقدری پول در این عمارت خرج شده که
 بهتر از این حالا ممکن نیست در اسلامبول عمارتی بنا کنند بعد از آنکه از پله های مرمر
 چند بالا رفتیم داخل تالار بزرگی پرده های بزرگ روغنی در اطراف نصب کرده بودند
 تمام اطفا قهار از سخته های رنگین فرشش کرده اند در وسط اطفا قمار برای اینکه پالمنغز و قاف
 بعرض سه چارک کسترده اند که روی آن راه بروند پرده روغنی بسیار اعلانی دیده
 شد صورت اهل مصر را کشیده اند در جلنی که راه افتاد و اند زیارت مکه بروند خیلی
 خوب کشیده بودند و هم بالنسبه پرده بزرگی بود تقریباً شش ذرع در چهار ذرع مشید
 از این قبیل اطفا متعدد دیده شد بعد رفتیم مرتبه دوم طرفین پله کان معجز بلور بود و بالای
 پله غلام کردش مانند بود که ستونهای بزرگ سنگ سماق داشت فضا الیه
 این مرتبه تمام بود تماماً از سنگ مرمر شفاف روشن مثل آینه میدرخشید کلدان
 بزرگی بطول یکذرع و نیم یکپارچه از سنگ شیم دیده شد بسیار چیز نادر و پاکیزه بود از
 آنجا پائین رفته داخل کالری شدیم دالان طویل مسقفی بود که طرفین آن پرده های نخی
 و آبی و دور نما های ساده و رنگین همه کار استادان ماهر و نقاشان قابل بود برآ
 دیدن هر یک نیم ساعت وقت لازم از طرف دیگر کالری بالا رفته داخل تالار

بسیار بزرگی که شانزده ستون شکست سماق داشت شدیم یعنی در چهار موضع چهار
ستون جنب یک یک بر بود و کسب بسیار بزرگی روی اینها بمنزله سقف زده بودند از وسط
کسب چهل چراغ عظیمی که بنظر سیصد لاله میخورد آویخته بود از این جادوگرهای دیگر
زفتم زیرا که وقت نبود و چشمه هم شده بودم پائین آمده سوار گشتی شده بطرف منزل رفتم

روز شنبه ششم

امروز بواسطه نقابت مزاج از منزل بیرون زفتم و چون چایا بطرف هندوستان
عازم است بیشتر وقت را مصروف خطوط لازمه کردم و هوا خشکست تمهیل حقیقی پاشای
نایب اجدان آمد و بدو برویم بعضی جاها را تماشا کنیم ولی کسالت مانع شد تازه روی

روز چهارشنبه ششم

امروز هم مثل دیروز بسر رفت تازه که قابل نگارش باشد رخ نمود

روز پنجشنبه ششم

بنا بود بروم اسلامبول ولی نقابت مزاج که از پیروز باقی بود زیاد شده مانع از رفتن
شد بعضی از اعیان اجازه حاصل نموده شهر فرستند که فردا را بروی نایب پاشای کوکبه
اعلیحضرت سلطان که چگونه مسجد شریفه الحقی قابل زیارت و تماشا است

روز جمعه دهم

طرف عصر چند نفر از اشراف اسلامبول باز دید آمده قدری با آنها صحبت شد
بعد از رفتن ایشان رفتم منزل لرد و دو نور ساعتی بهم با مشارالیه و زوجه شان صحبت کردم

منزل روز شنبه شانزدهم مرجعت شد

امروز بنا بود برویم بحجزیره پرنیکپو که اعظم و باشکوه تر از سیه جزیره دیگر ایل پرنس است
 دو سه فرسخی اسلامبول چسار جزیره است مونسوم بایل دو پرنس چون بسیار هوا می منفع
 خنکی دارد مردم برای تفرج در این جزایر میروند من و همراهم هم سه ساعت از روز
 بالا آمده کشتی نشسته را واقفادیم لرد و منور در کشتی دیگر رفت که بعضی از موعودین را
 همراه بردارد من هم با همراهمان خود در قایق نشسته بعضی از همانان که منجمه جناب معین
 الملک و میرزا جواد خان مستشار و دختران ایلیچی ملچپوم و غیره بودند برداشته راه فلان
 نمازخانه از بسفور خارج نشده بودیم دریا صاف و کشتی بی حرکت اما وقتیکه خلج باریا شد
 هوا طوفانی شده کشتی را بتلاطم انداخت و متصل آب از کایف کشتی داخل شد
 از طرف دیگر سیرون میرفت و لطامات آب بسر و صورت و لباس میر بخت التمر با
 و همه برداشت که مبادا کار از وضو گذشته بغسل برسد اما الحمد للهِ کما عت از خطر
 گذشته سلامت بحجزیره مذکور رسید سوار کالسکه شده تا الطرف جزیره که قریب دو
 میل راه بود میزننار را در دامن کوه کنار دریا که جای خنک با صفا فی بود چیده بودند
 از پائین تا بالای کوه ملو است از کلاج بسیار با صفا و خوش نما اگر چه حرکت کشتی و تلاطم
 دریا باعث اوقات تلخی شده بود اما بحمد الله تلافی آن درآمد بعد از نماز حضرت بعضی سوا
 الاغ و برخی در کالسکه نشسته رفتند بالای کوه من چون خسته بودم رفتم بمیانخانه که نزد
 اسکله بود تا قدری دراز کشیدم بعد از یک ساعت حضرات آمدند آب پنچ و چای و غیره ضر
 شد مجلس رقص نیز در کمال آراستگی و پاکیزگی فراهم آورده زن و مرد رقص خوبی کردند بعد
 سه تن همه خوش گذشت تا مغرب آنجا بودیم بعد برخواستیم طرف منزل معاود

رسیده فتم

کردیم در حین مرحبت دریا مثل کف دست صاف و ممتاز صفحہ دریا را مثل یک
تخته نقره خام کرده بود زمان ^{تقدیر} ساعته و نیم طول کشید حین برگشتن دو ساعت
آویم چون حیل خسته بودم بعد از شام زود خوابیدم

روز یکشنبه دوازدهم

زمان شرفیابی حضور محظور علی حضرت سلطان خلد الله ملکه فرمودند قبل از رفتن از اسلام
دفعه ثانی تیر ملاقات بشود و چون دوشنبه روز دیگر میخواهم بروم رقعہ کجای منیر پاشا
ایشیک آقاسی باشی نوشته اطلاع دادم که عنقریب مرخص خواهم شد تا غروب
جوابی نیامد امروز را هم چون ایام گذشته بسر بردم یعنی از منزل بیرون نرفته بخاندان
کتب و صحبت با ابراهان و نوشتن بعضی نوشته جات روز را شام کردم

روز دوشنبه سیزدهم

امروز هم کافی السابق بسر بردم طرف عصر از جانب جناب منیر پاشا پیغام آمد که حاجت
سلطان میخواهند مطلع شوند که چه روز از اسلام قبول حرکت خواهید کرد چون شنبه
قرار داده بودم و اقامت در اسلام قبول هم پیش از این اسباب کمالیت شد
بود جواب دادم روز شنبه بواب شدت گرم شده تازه که قابل باشد روی نداد

روز سه شنبه چهاردهم

حالتی نداشتم و منندل بسر بردم عصر سوار کالکه شده رفتم برای گردش شب
چند نفر از دوستان منزل آمده شام با ایشان صرف شد

روز چهارشنبه پانزدهم

امروز بعضی از همراهان رفته بودند که در شش بعد از مرجهت گفتند قریب همتاخانه که منزل
داریم چشمه است بسیار با صفا و نیلے خوش هوا اشجار مشجر و گلهای متطرز یاد دارد و قنوه
خانه بزرگ پاکیزه نیز ساخته اند بزبان ترکی خونکار سوی میانمندی یعنی چشمه سلطان از
بس از طراوت و خضارت آنجا تعریف و تمجید کردند میل کردم بروم به بیم گفتند روز
جمعه نسبت بسیار ایام بهتر است زیرا که موز پکان میزنند و جمع کثیری از اسلامبول و حول
و جوش میروند و تا شام آنجا بسر میبرند خلاصه که ما شبت یافته نمیتوانیم روز از منزل
بیرون بروم روز شنبه قرار شد از اسلامبول حرکت کنیم و هم زمان آنعلیحضرت
سلطان خواهش کرده بودم بعضی از مدارس را به بیم لند انکارانی به اتمعیل حقی پاشا کردم
که فردا در همتاخانه اسلامبول منتظر من باشند برویم بدین مدارس

روز پنجم شانزدهم

یکجا عت نظهر مانده بکشتی نشسته روانه شهر شدیم بعد از نماز گفتیم چند کالسه که حاضر کنند
برای رفتن بدارس در این ضمن خبر رسید که بواسطه ایام که ما تمام مدارس بند و طلبا
تعطیل دارند از این جا باس حاصل شده باز به یوکره معاودت کردم شب رفته
از جانب سفارت کبری نگلیس آمد که آنعلیحضرت سلطان فردا که روز جمعه است
تعیین نموده اند در عمارت سلاطین شرفیابی حاصل کرده مخص شوم ششم بطورنت این
اجازت را قبول نمودم شب چند نفر از دوستان با من شام خوردند بعد از غذا جعتی
با ایشان کرده

بعد خوابیدم

روز جمعه هفدهم

صبح رفته از جانب سفارت کبری نگلیس آمد که مزاج مبارک آنعلیحضرت سلطان

فی الجمله متکثر شده نمی توانست بیرون تشریف بیاورند بدین جهت امروز شرفیابی حاصل
 نشود و از آنجا نیکه غم خیزم کرده بودم فردا از اسلامبول حرکت کنم به پیغام اجازت حاصل
 نمودم طرف عصر رفتم خونکار سوی فی الحقیقه جای مطبوعیست بالای کوچه چشمه ایست
 آبش بسیار لال خنک و گوارا بواسطه لوله های متعدد آب از آنجا داخل شکم اردکهای
 چند که از کچ و ساروج ریخته اند شده و از دهان آنها میجهد میریزد و در عرض طولی که در مرتبه
 پایین ساخته اند جمعیت کثیری از زن و مرد بزرگ و کوچک آنجا جمع شده بودند من دیر
 رفتم ساز تمام شده بود و وزیر مختار دولت روس نیز آنجا بودند تا مغرب مانده منسل
 معاودت کردم چون منبر و اسلامبول را وداع میکنم و خواهم بهم منیر دیل کردم چند
 سطر در باب وضع حالیه و پلنیک ملکی اسلامبول بنویسم و چون آغاز برنامه بنام مالک
 الملک است ابتدای شرح حالت هر ملک بهم منسب است بنام سلطان آن ملک که قایم
 مقام مالک الملک است بشود علیحضرت سلطان عبد المجید پاشا سلطان حالیه
 در سال ۱۲۹۲ هجری از کتم عدم بعرضه شود قدم هفا و دنیا پنجه مشهور است از آغاز لیت
 آثار رشد و مردانگی و ائبت و فرزانیکی ایجه شان هویدا بودی بالای سرش
 زهوشمندی میافت شماره بلندی در سال ۱۲۹۳ سلطان مراد برادرشان از
 سلطنت منحل گشته علیحضرت ایشان پای بر مندر و وقار گذاشتند از ابتدای
 سلطنت بار عایا و برابا که روئی هستند مختلف الذیاب و معاودت المشرب
 نوعی سلوک و وقار کرده اند که فریاد احدی بیرون نیامده بنه مرغان خوش بجان
 و هیچ کس ظلمی و ستمی وارد نیامده جز از غمزه مجبو بان اهل ملک اناماً و ذکوراً متواضع

خواتین شایق می بندند که در حقیقت ملکی است بسیار نازک بینی تا چانه را می پوشانند و کیری
چندان میانشان رسم نیست بلی خوب زویان کشاده و باشند جمعیت اسلامبول و تلویج
آن که نصف شان عیسوی اند قریب یکت میان است دولت عثمانی صد و پنجاهشتی
دارد هفده آهین پوشش باقی تجارتی مالیات ملکت چهارده میان لیره نگلیس است
شهر بسیار خوش منظر و باغها واقع شده در حقیقت چشم انداز اسلامبول مستغنی از شرح و بیات
علامه برانیکه دست قدرت شامل حال اسلامبول شده دارای ابنیه پاکیزه و عمارات نظیفه
و مسجد ایا صوفیه است که همه از زیر دست استادان ماهر برآمده مثل همان تاج محلی است
که مادر هندوستان داریم میگویند کار دیو است و الا آدم چه طور باین خوبی میتواند بنام
میخواهم بگویم از حیثیت هنر و استادی هنرمندان قدیم پراغیتوم مثل هندیان بودند که گریه
جدید را بانها می قدیم بسنجیم ثبات و استواری ملت کاکائوس فی وسط السماء ظاهر
و هویدا میکرد و امروز که این ابنیه و مساجد روبرو و ال و اندام اند دست بهچ بنائی
که فی الحقیقه مستحکم و پاکیزه باشد نیز نند بجهت اینکه اعتقاد عموم ملت این است برای
که ما بسازیم برای انسال و احفادمان یا برای کفار بلا خطه اینکه مباد مثل افس فر داین
ملکت گیر دیگری بیاید امروز صنعت و هنر در میان ملتی که بالطبع صنعتگر و هنرمند عاقل و
باطل گشته خلاصه این مسئله تا این زمان بر من محقق نشده بود که بعد از جنک پلونا که در سال
۱۸۷۸ عیسوی روی داد قزاقهای روسی حتی تا صحن مسجد ایا صوفیه آمدند و عجب موقع
بود رسیدن جہازات انگلیس از طرف خلیج بسیکا عسکر روس در ابوالجیمی اسکولف
که سرداری بود جاه طلب و او را سرباز مثل بت می پرستید تمام استحکامات ترک

با خاک یکسان کردند الا ان اسلامبول که آرزوی هر یک از اهل روس است تصرف
 بیاورد بکلی دست نشاند و این لشکر مظفر است تکر افغانیکه اسکولف با سپر اطور روس
 میگرد که اذن بدید اسلامبول را تسخیر کنیم هنوز صدایش از دست نگاه تکر اف بکوش مردم
 میرسد روز پنج ازین تکر اف آد میرال یورینی با کشتی های جنگی دولت انگلیس تا قریب تیرس
 شهر آمده نزدیک جزایر پرش لشکر انداختند این شد که دست تصرف روس بریده شد
 آرزوی روس و آن سنکر های سنت و بی استکا نشان در دست در آماجگاه کلوله
 توپهای آن قلاع حرکت واقع شده بود و دیگر آنکه توپخانه بکات روس بفاصله سی سیل بری
 سوراخ کردن این جهازات آهنی حکم تفنگ بادی داشت باین پنج اقلاد آن زمان
 مسجد ایاصوفیه یا مال سم ستوران لشکر کفار بجات یافت از جمله متغات و محالات
 این است که هیچ لشکر تری بدون امداد لشکر بحرین نمیتواند قسطنطنیه را بغلبه گیرد یک
 گروه بحیثیت روس نتوانست حتی در مقابل توپهای ترک پایداری کنند قلعه و استکا یک
 اطراف اسلامبول اندهمه را از تمام نقاط از میان آب میتوان هدف کلوله ساخت ولی
 لشکری که هجوم بیاورد و محض ورود نمیتواند خود را متحصن نماید جز اینکه تنگی بقوت خود باشد
 که تا چند هفته می تواند پایداری کند بدون اینکه از طرف دریاد و آسیبی برسد لکن انتظار
 می آید که قسطنطنیه در مدامین و امانست مگر اینکه لشکر که هجوم بیاورد جهازات جنگی
 مستحکم داشته باشد که بتواند قلاع اطراف را کوبیده داخل ملک بشود آنهم یا از تنگ
 دار داخل و یا از سمت بحر اسود از طرف مشرق و یا آنکه ساخلوین قلاع نکت بحرامی کنند
 یا قلاع را بطوریکه باید و شاید توجه نموده پشت کوش سینند از آنوقت میتوان شهر

اسلامبول را گرفت و الا تقریباً محال بنظر میآید فایده که حال ما در هندوستان میبینیم
از اسلامبول یکی ملتیکلی است و یکی تعصب مذهبی و بواسطه مرادیه که ما بین هندوستان
و فرنگستان میشود این فایده روز بروز زیاد شده اهمیت بسیار پیدا می کند مدت
یکماه که من در اسلامبول مادم با تمام سفرای خارجه ممالک مختلفه صحبتای ملتیکلی
زیاد داشتم هر یک از آنها و من کشاده آرزوی زیاده داشته اند که این لقمه را بقیه
ولی من هیچ وجه با هیچیک از آنها متحد نمی شوم که میکوشند اجل ترک رسیده و روز
جنت عاقرب میرسد کما نم این است وضع نظمیات اسلامبول که چندان مرتبت نیست
و صغوبانی که عاقب اصلاح امور نیست خواه ملتیکلی و خواه ملتی و یا مواظبت و علم
و طاعت دل دوستان ترک را بنهایت سرد کرده بخصوص انگلیسها را احتمال
کلی دارد روزی برسد که با علیحضرت سلطان و دول معتبره دیگر بگویند از دو کاری را
اختیار کنید یا فطنطیه را بتصرف دولت روس بدهید و یا با صلاح اموریکه مستلزم
اهتراز و بیجان مملکت آل عثمان است با اتفاق دول انگلیس و منسه و اطرش و ایطالی
بپردازند و تیکه چنین روزی بیاید ابواب مصاح بروی ملک باز شده هم ملک که بطبع
زرریز و حاصل خیز است ترقی می کند و هم عموم خلق که بالذات شجاع و هنرمند و سرزنده
شکوهی پیدا می کنند و کافی السابق میتوانند از همه جهت امداد بدول معتبره فرنگستان بنشانند
زمانی که از اسکندریه برای یونان بکشتی بنشینیم معاهده انگلیس و ترک بنظر می آید که فیصله یافته
بود اما بورود با اسلامبول معلوم شد که بعضی از شقوق هنوز عمل مانده تصفیه نشده بود
در مدت یکماه توقف من در اسلامبول حرکات فرانسو و روس چنان ضد و مخالف

شروط بود که معاهده سهرزی ولف بجای عاقل و باطل گردید و چنانچه این بطلان
 برای زمان آتی اسباب این شود که این دو گروه مخالف زودتر گفتگویشان فاصله
 شود سفرای کبار منسه و اطریش و ایتالی سهرزی ولف و سه ویلیام ویت گات داند
 اما قسمی که موسی و موتلو به علیحضرت سلطان سخن راند فی نفس الامر تنبیه آن بود و واضح است
 سلطان پیشکانه متحمل شد ولی وقتی خواهد آمد که با دولت جمهور فرانسه ترک مودت و نفقت
 کند سلطانیکه قوه تمیزشان جیسلمیش از سلطان حمید است ممکن نیست باین مسئله برخورد
 که از امداد بجا کرد و لستین فرانسه و روس هیچ انتفاعی به اسلامبول یا مصر نخواهد رسید
 بلکه بعکس موجب نقصان و ضرر کلی خواهد شد و لستین مزبورین امروز در فرنگستان یکدیگر و
 تنها هستند و رایحه خرابی و زوال مبشام هر دو دولت میرسد چه هر یکت زیر بار قرض زیاد
 و خرج لشکر حاضر رکابند و تقریباً هیچ امیدی ندارند بتوانند ادای قرض را بکنند
 یا لشکر را نگاهداری نمایند اگر هر یکت از دولستین مذکورین در این ماه بدون انقلاب
 یا بدون تغییر حوادث ملی از میدان جریستند هیچ جتنی پیدا نخواهد کرد و چرا آنکه مصق شده باشد
 به امانت و عدم اسراف در این حالات علیحضرت سلطان و ثوق کامل پیدا
 می کنند که بمع رضاقبول نمایند امانت و استخلاص اسلامبول منوط و مربوط بداخله
 مملکت است نه بقید و اطاعت دول خارجه در آمدن مصالح امور داخله که مؤثر و از
 روی مدین باشد اسباب جذب قلوب و دوستان و حجابان زینت و غیور خارجه
 میشوند و میرروس در سفور همان طرحی است که ایکناتیف ریخته یقین دارند اگر علی قدر
 الکفایه زوری بیاورند اسلامبول تسلیم محض است اما و قنیکه بختها ذره کمال رسد

باین سلی سر رضا و تسلیم پیش نمی‌نهند و هم این فقره را بناید در پرده خفا پنهان کرد که حتی
 اگر تصرف اسلامبول اسباب جنگ بشود دیگر دولت عثمانی کور کورانه اعتماد بدو
 انگلستان نخواهد نمود و ملتیک دانان را مستلیم است که وضع مهم امور دولت عثمانی
 چنان در بهم و بر بهم و چنان هرج و مرج است که عنقریب زمانی میرسد که هر دولت
 یا ملتی که نخواهد حفظ احترام خود را بکند دیگر با دولت عثمانی دم از داد و موافقت نخواهد زد
 بناءً علی هذا بالفرض اگر دولت عثمانی را زوالی روی دهد دیگر دولت انگلیس با امور ملتیک
 مدتیانه مداخلت ننماید حتی اگر رشته تجارت با ایوانت هم ضرر دولت انگلیس نشود خلاصه
 دولت انگلیس در هندوستان پنجاب و میان رعیت مسلمان دارد که از سایر طوایف
 خیلی شجاعتر و جنگجو ترند و دولت انگلیس کمال وثوق را باینان دارد که همین هادست
 تعدی روس را کوتاه خواهند و هم دولت انگلیس فراموش نکرده است که همین طوایف
 بودند که در سال ۱۸۵۷ مسیحی بر حسب امر خلیفه خویش سلطان عبدالحمید متحداً بجای انگلیس درآمدند
 و برآینه اگر دست از استنبد در نمی‌آوردند خون تمام مردان و زنان سفید پوست که
 در هندوستان متوقف بودند ریخته می‌شد پدر بزرگوار مرحوم مکرر بمن میفرمودند که حکم
 خلیفه از اسلامبول برای نشان دادن آتش فتنه و فساد خیلی تاثیر بخشید که کثرتاً مسلمانان هند
 فرمود دفع کنند این فتنه را و جمع بشوید زیر اعلام انگلیس من میدانم که در ممالک غربی
 مقصب مذهبی دیگر چندان اهمیتی ندارد ولی از عقل مستبعد است که بگوئیم در ایالات شرقی
 هم کاش همین طور بودی بلکه مناسب حال ایشان هیچوجه نخواهد بود ما چندین کس خلق
 که در ایالات حاره و بارده هر سال ماه رمضان روزه میگیریم و متحمل انقدر محنت

و کربت بشویم محض اینکه اطاعت قول تمهیر مان را کرده باشیم غیث و ساکت بمانیم بینیم که و
 بدین معنی طرح ظلم و طغیان کفار شد و اشخاص با بصیرت هندوستان میدانند که قانون
 انگلیس در هند دفع تمام منازعات داخله را کرده که متصل سابق بر این حادثه میشد
 و هم بواسطه نظم و نسق عادلانه که قرار داده حریت و آزادی ملکت طلق مانده بعضی را
 کمان منبت که ما حریت ملتی مان از دست رفته آزادی در عهد سلاطین مطلق بود که رعایا
 خود را و امید داشتند بر یکدیگر سبقتند بی این نوع آزادی از میان مارفته آما بیژ از دست
 چل ملبان جمعیتی که ما در هند متعین میخاریم هر نقطه و هر محلی را که می پسندیم برویم مطیع قانون
 معین و متعلی باشیم و سبب قتمی که بیشتر باعث شده مانابت قدم باشیم در دوستی با انگلیس
 مذنب پاک مانست و چون ما رعایای دولتخواه اعلیحضرت ملکه معظمه دامنه شتوختا هستیم
 رشته قوی و مضبوطی مستقیم برای و داد فیما بین اعلیحضرت ملکه و حضرت خلیفه مقصود اصلی
 و آرزوی کلی ما این است که نگذاریم روشنی بیشتر بطرف هندوستان بیاید ما هیچ بل نداریم
 این نوع حکومت با قاعده را از دست داده مطیع سلطان مطلق جبار بشویم و میدانیم
 که روس دشمن خونی مذنب مانست و اگر مقتدر شده باشد که دولت عثمانی و مکه و مدینه
 بدست روس بیفتد آنوقت کجا دستان باستان فیض نشان ضریح مقدس حضرت امیرالمؤمنین
 میرسد که بیا لازم نیست بیشتر متیقن کنیم که مسلمانان هند چقدر مانع بزرگی هستند برای گرفتن روسی
 بسفور را بسیاری از اشخاص هستند که میگویند مؤلف کتاب مونسوم به کریر برتن در عهد لشکر
 روس مبالغه کرده اما کسی نیست برای العین به میندروس خودش در کلدن هر آن است جواز
 اتقوی بجز اسود و بسفور و بحر مارا و اجین پراکنده و عسکر در قلاع دارد داخل ساخلو و کسی

خیال نمیکند که غا قریب وی را ممکن است متولی بر آسیا و ممالک مرکزی و شرقی فرنگستان
 بشود و اگر فی نفس الامر دولت عثمانی بهمان بی اعمت نائی باقی بماند روس جری تر شده و
 بر وز بهر بغور نزدکیت تر شود و امنیت یورپ را منقض گرداند جای این را دارد که ایس
 در کمال یاس خود را عقب بکشد اما آنرا نمی که از ده سال قبل رُخ نموده بخصوص اتفاقات
 چند ماه قبل ظاهر میشود که گفتگوی شرقیه بطور رضایت بکلیتی بشود هر مسافری که با سلا مبول
 میرود از وضع بیان عموم خلق استنباط میکند که دولت عثمانی دولت اطریش بدست
 و تحتب دعوت میکند حال هر ترک با بصیرت و کفایتی میدانند که بعضی تغییرات ناگزیر است
 در اسلامبول واقع شود و جز آنکه با دولت مقتدری مع بشود هیچ چیز دیگر اسلامبول را
 از چنگت روسان نمیتواند خلاصی دهد و این نیز عاری از حیرت نیست رایجه جنگی که
 اکنون بمشام مشرق یورپ میرسد و هم دست تعدی روس که سمت مشرق
 و مغرب مشغول در از شدن است کمتر اسباب تهدید دولت اطریش است
 تا دولت عثمانی خودش بناء علیه برای این ملت انسب و اصلح آن است
 که علاج واقعیش از وقوع بنمایند دیگر آنکه نباید تصور نمود که چگونه ممکن است دو
 مختلف المذهب و متفاوت المشرک را با هم نگاهداری نمایند بدون اینکه نزاع و خلع
 رُخ نهد این بسیار سهل است چه قانون داخله یعنی که از روی بصیرت ایجاد شد امروزه
 این شد که چندین دودمان مختلف اقبیل سلاو جرمن و لاتین و ماکیا در کمال رفت
 و مهربانی با یکدیگر در خلطه و آمیز شدند من میدانم که در وضع قانون اطریش چندین نقص
 است و مکرر گفته شده که این ملوک طوایف بقدری بی ثبات اند که عاجزند از نگاهداری

عسکر دائمی حاضر رکاب اگر چنین باشد و اگر دست قدرت اطریش بواسطه داشتن
حکومتی مجزای مجزای به تناقص باشد پس موافقت با دولت عثمانی کردن خطرش کمتر است بر
آنکه از وی اضعف است صلاح دولت جرمن در یوروپ نیست که بهیچ وجه پیمان جنگ
نکرد و در مدانیت روزگار بگذرانند و این اراده که در نظر سردار برای ایجاد تجارت در
دماغه ای بعضی بجا نسبت بهر مایه که دارد دست نمیدهند بخر بخت عظیم میشود تا جده ملوک طویف
شبه دماغه بلخان باشند و اطریش یک سیاستی است که میشود از خاک طبرستان بزمین بزمین
این نتیجه طبیعی سیاستی است که خود روس قتل زد و درین دیوانخانه جرمن بآن گرمی وی را در
سال ۱۸۷۶ مدد نمود در آن زمان روس مشغول بنا کردن و محکم نمودن ممالک مختلفه امتداد و لغو
بود و پرس بزمین و واضح میدید که این لقمه های بلخارستان و غیره را نمی تواند از کلوپا
بیرد که در این ضمن روس آمده دهن باز کرد و بلبله شان و فی الحقیقه چیزی نمانده بود که تصرف
کنند اما از کیمه اس فرستند چه که میخواست همه ایچی کرده و خود بالاستقلال سلطنت نمایند
شد که نتوانست ثمری به چسبند ایتالی نیز از این که شبه جزیره بلخان را جزو اطریش نمایند
پس شایه بدگانی بدل راه داد و اتفاقات سال ۱۸۶۶ اگر فراموش نشده باشد بقدر
مطبوع حال ایتالی بود که بهیچ وجه کینه در دل پیدا نکرد این بدلات جدید که در اطریش
وقوع یافته برای سایر دول بهترین ضمانت است ترقی تسلط و اقتدار اطریش در حقیقت
در کمال آرامی و بی صدائی خواهد شد بحسب اطریش مشمول امنیت دائم فرنگستان میشود
و تحیل از اتحاد دولتین عثمانی و اطریش آن ممالک جنوبی اطریش تیرل که پس از بانی
بحر ایتالیا مشکلم نمیشوند قسمت ایتالیا بشود و اگر دولت عثمانی یک رزم آزمائی لازم

داشته باشد برای حفاظت بسفور باید بحر عمیق بار مارا واجین را دست دولت اطریش در محض
 حصول مقصود اگر چه دولت روس پیش از مملکت اطریش صاحب بندر واسکلا است
 اما مسدودند و راه بهم ندارند مثل بندر ترلیت و فیوم که بواسطه جبال مرتفعه کارین ثیان
 راه تجارت با مرکز اطریش مسدود است در باب اطریش و ترک باطناب سخن
 رانده شد تا این پیچ و به کفتگوی شرقی را فیصله نخواهد کرد فقط کاری که میکند فیامین یک
 جنگ و جنگ دیگر فاصله میاندازد تا زمان مناسب تری برسد که فیصله قطعی و
 فصلی شود و معین است که دولت روس تا دم جنگ مخالفت خواهد کرد و نمیکند از قطع
 گفتگو بشود و در این معامله اقلاً ما مورین سیاست دولت فرانسه بوی امداد خواهند
 نمود و اگر دول متجابه در آیت جلور روس را بگیرند فرانسه را بیاید یکجمله جرمنی و ایتالی انت
 یوروپ را مبدل بیک جنگ نکند که شششی که سفرای کبار در اسلامبول امروز میکنند فقط
 امروز هنگامه را بعد از تعویق میاندازد و در هر صورت یا سه ماه یا سه سال دیگر محاربه
 عظیمی ناگزیر خواهد بود و کجیل یورشش بردن پرس فرد نیاند به بلغاریا باعث این خواهد شد
 که زو در شعله جنگ آلتاب یابد و از طرفی که مجلسی منعقد شد و نقشه فرنگستان را
 بنوعی که من طرح ریخته ام بکشند مکن است روس قبول آن وضع را نموده آتش فتنه منظمی
 شود و اگر بطور حتم جنگ باید وقوع شود اسلام شقوق آنت که بکطرفی نباشد و خالی از فایده نخوا
 بود از امرای فتجه انگلیس سوال شود که آیا شمار روس را میکند از پایداری تحت مملکت عثمانیه
 را متصرف شده راه تجارت شما را با لوانت خراب کند و شقوق قانون بشمار اور
 بند و ستان مرج و مرج کند یا آنکه در صورت لزوم میت ملیان لیه خرج می کنید

و کوشش یعنی می کنید طی گفتگوی شرقی بشود البته یقین است ملتی که اینقدر از کارها و اطلاعات
برتان کبیر مغرور و مفتخر است جواب خواهد داد البته از خرج و جد و جهد بیچو به فرو گذاشت
نخواهد شد وضع حالیه یورپ که در ماه نو زدهم است موجب شتم و لوم است و
بیشترش از تاثیر وضع عثمانیت که روبا صلاح بایستی بیاورد ترقی علم و هنر و رواج
ترتیب فقط اسمی هستند که رفع شبهت بنمایند از اینکه امروز فرنگستان مکت اردویت
عظیم اگر گفته شود علاج سقیم امروز در دست و قابل العلاج است و از مکت نقشه کشی
و مکت مجلس مرکب از مدبران ملک رفع تمام اشکالات خواهد شد بی مایه و بی پایه است
چنین بنظر می آید که باید جنک خونریزی برای کشودن این کره سخت واقع شود و این کار
نه برای سیاست است که باید اقدام نموده بوقت و بموقع جنک نمایند گویا حالا
زمان آن رسیده است که دست بشیر بکنند و اگر واقعا از محاربت ناگزیرند باید
جنکی بشود یک طرفی و عاقبت جنک باید به این طور ختم شود که من بعد ملتیت فرنگستان
و حریت مردمان یوما فیوما مطمح تهدید عمار سلطنت مستقله سنبند نشود خلاصه محمل گفته
شود طرحی که ریخته شده برای متحد شدن دولت عثمانی و استرلیا محال خواهد بود زیرا
که مذهب علیوی مخالف اسلام است درست است اما امروز دوستین مزبورین باید با هم
یکی شده کار به مذهب نداشته باشند و قتی که برای عموم خلق خطر و بختی روی می آید
خصوصیت مذهبی را کنار میگذارند برای امنیت حال و صلاح احوالشان و به نظر من چنین
میناید که اگر دولت عثمانی امروز بخواد از این صعوبات خلاصی باید دست اخوت و
برادری با استرلیا بدو این موافقت بذائقه اعلیحضرت سلطان بدوزه نخواهد شد

دولت عثمانی از حیثیت پول خیلی دست شکست مالیاتش کمتر از شانزده ملیان لیره عثمانی
 برآورد شده از این مبلغ نیز یک زیادی برای قرضی که از خارج کرده باید بدو هم لشکر خیلی
 پاکیزه خوبی نگاهداری نماید ملک را به لشکر و لشکر را بمال میتوان نگاهداشت فقط چیزی که
 علاج این مسئله را میکند موافقت با دولت استر یا است که فوراً دست تعدی متعذر
 کوتاه میکند و اراضی کلی که داخل ملک است باز مرزعه و تجارتگاه میشوند موقوفاتی
 که بیشترش اراضی حاصل خیز دولت عثمانی است خیلی زیاد است و میتوان صد برابر
 ملیان لیره انگلیس آنها را فروخت بکسی که ضمانت بدد در کمال استحکام نگاهداری
 نموده از دست ندهد و این مبلغ ادای قرض دولت عثمانی را میکند و میتواند
 استحکامات کامل برای ملک خود درست نموده خود را در مقابل دشمن نگاهداری نماید
 نزدیک شدن استر با قیطنطنیه منتهای فایده بصاحبان ضعیف و عقارب عثمانی
 میرسد امر و زحماتی که در امتداد بسفورند و بزوال و انهدام انداز اراضی که نظرف
 آب است و بحر حال بی قیمت اند برای هر نوع کاری بایر نهاده قابل فروش هم
 نیستند زیرا که اعتباری در میان نیست و احدی بواسطه بی ثباتی ملک است
 حالیه قبای سبزی در بر شان نمی پوشاند و مغرب همین اراضی از زمانیکه بسنیا را استر یا
 بغلبه گرفت اجاره زمین در سراجو سه برابر و در سایر شهرها قیمت هر چیزی بنسبه
 زیاد شده و تنزیل پول کاسته تقریباً نصف شده این چیزها را پاشایان دولت
 عثمانی خوب تنبهاط کرده اند و حالا میدانند که اگر وضع سیاست ثبات قیام
 پیدا کند زمینی که فیما بین پرا و تراپا است از حیثیت طراوت و منفعت خیلی باقیمت تر

از هر قطعه زمینی است در فرنگستان که باین وسعت باشد و هم تنظیماتی که بالاتفاق با دولت
 استریا قرار داده شود رفع صعوبت مذبهی نیز میشود با اعتقاد مسلمانان بیکت کرده زمین
 بکنجا ر نباید داد و شود اما هیچ چیز علیحضرت سلطان را مانع نمیشود بستم جری که ایشان را
 از روی تاریخ میداند سلطان عصر بوده و اعتقاد در حق ایشان دارد و اجاره بدینند
 علی ای حال بطور اختصار و ناقصانه حل عقد گفتگوی شرقی را بیان کردم برای حل این
 عقد سیر رعایای هند علیحضرت ملکه معظمه از روی جان و دل برای جان نثاری حاضر
 حل این عقد عاقبت خیری خواهد داشت هم برای رعیت و ملت آسایش خواهند شد
 و هم شامل امنیت پورپ خواهند گشت در ماه آتی بنظر من چنین می نماید که اگر دولت
 استریا در این چند سال اخیر از راه درستی برای تعمیل قانون داخله خوب از عهده برآمد
 و وضع تحبیب را منبسط کرده دول معتبره را لازم است در این خصوص اعتراف بحقیقت
 و نظم و سنق وی بکنند طولی نخواهد کشید که وضع تو دو و وفاق عمومیت پیدا خواهد کرد
 و آن ملکی که مخالف احکام و اوامر سلاطین متعلقه هستند باید قهر و جبر استبول نمایند
 زیرا که فقط همین مراقت و موافقت است که عالم را از آتش و خرابی این جنگ جدید
 خلاصی میدهند چنانچه جای تعجب خواهد بود اگر قضای آسمانی و حکم ربانی زوس را
 مقدر کرده باشد محض فایده شخصی خود از نتیجه باین خوبی تجاوز نماید علی ای حال بقدر گفت
 اشارت

روز سه شنبه هجدهم

سه ساعت از ظهر رفته پس از باز دیدار دوستان بکشتی نشسته رفتم بطرف وازا بندر است
 در ساحل بحر اسود تا زمانیکه کشتی از بسفور خارج نشده بود دریا ملایم بود اما وقتی که داخل

اسود شدیم بطوری متلاطم شد و کشتی بشدت در حرکت آمد که اغلب مسافرین جالشان
 بر دم خوردن و معدودی خود داری نمودیم بجهت اندر اجماع هیچ متقلب نشد تا صبح که
 به واران رسیدیم دریا همین طور مغشوش بود از بقواری و از ناصد و پنجاه میل و سیزده ساعه
 راه است و از نامتعلق به بلغاریا و صاحب ثبیت و پنجاه نفر جمعیت است یونانی
 زیاد یافت روز یکشنبه نوزدهم می شود
 صبح از کشتی پیاده شده رفتم با ستاسیون لب دریا کالسکه بخار حاضر بود گفتند
 یک ساعت بعد حرکت میکند قدری تا مل کردم تا وقت برسد برای کمرکن این جاباغت
 معطل مسافرین میژند میگویند هر چه بار و صندوق و غیره بست باز کنید بی نیم مال التجاره
 دارند یا خبر مسافر خاطر جمع است که مالی ندارد فوراً بنامی کند به باز کردن سنوز
 در بکی را نکشوده است که دیگری میگوید حالا کالسکه بخار راه می افتد چه ضرور
 معطل بشوید شاید عقب بمانید یکت بخششی بدهید و بروید لفظ بخشش را در غلبه لایا
 بعضی از مردم و رد زبان کرده اند همین یکت کلمه را خوب یاد گرفته اند و بس خلاصه
 زمان غمیت رسیده سوار شدیم کالسکه های بخار اگر تشنگ و پشیمای مغل داشتند
 اما بسیار کوچک و خفه بودند و ما هم بشدت گرم طرفین راه پر بود از حاصل دیمی وابی
 اراضی اینجا حاصل خیز نظر آمد بیشه های متعددی در راه دیده شد یک ساعت
 از ظهر که شسته رسیدیم به روسچوک که کنار رود دانوب واقع است اینجا کشتی دودی
 حاضر بود شسته رفتم الطرف رود که خاک زوالمیا است کالسکه بخار اکسپرس صطلاح
 سریع اسیر حاضر بود شسته براه افتادیم این کالسکه ساعتی ثبیت میل راه طی میکرد و در دو

سه جا بیشتر زیست نکرد شب را در کمال استراحت خوابیدم هوا خنک و باطراوت
 بود از جور جیاه که سوار کالسکه شدیم تا این جا طرفین راه بقدری زراعت و باغ و جنگل و بیابان
 و بوته بود که عقل متعجب میشد و جب زمین بار دیده نشد تا چشم کار میکرد آبادی و دهب
 متصل سلسل روز دوشنبه بیستم دیده میشد

صبح زود رسیدیم باستوی خاک نمکری بمقادیر هشت هزار نفر تقریباً جمیعت دارد و صبا
 کارخانجات زیاد است این اراضی هم بار مثل دیروز همه جا شاداب و سبز
 بود درخت تبریزی و زبان کنجشک که تاکنون در هیچ جا دیده نشده بود این جا دیدم شجای
 مثمر اقبال زرد آلو و آلبالو و کیلاس و آلو سیاه و کوجه بی نهایت در امتداد راه بود درخت
 کلابی هم بود اما میوه کوچک داشت ظاهر اکلابی اینجا چندان بزرگ نمیشود اما شیرین
 و خوش مزه است بوته زرت تا چند میل پی در پی کشته بودند آسیای بادی متعدد و
 دور و نزدیک بنظر آمد گویا در این صفحات بادی پیش از آبی باشد خوشگامی سیاه سفید
 جزو کله کوسفند مشغول چرا بودند با بجمه از خضارت و لغزارت این خاک حاصل خیز
 و این ارض زرریم چه بنویسم کم است چهار ساعت از ظهر گذشته رسیدیم بتوقف
 گاه کالسکه بخار شهر وینه خیلی بزرگ و پاکیزه بود کالسکه ایی حاضر بودند فرتیم بهمان خانه
 موسوم بمیرزا گلنار شعبه زود و انوب که از میان شهر میگذرد واقع است این شهر
 هیچ نسبت بمصر و اسلامبول و یونان ندارد و کوجه و معابر بقدری عریض و متیزند که هیچ
 شش کالسکه در کمال سهولت از پهلوی یکدیگر میگذرند و اگر تا چند میل پیاده راه
 بروند ابد اگر دو غباری بلباس و کفش نمی نشینند تمام عمارات بلند و دکالین را چمنند

و قهوه خانها دل پسند منجوا هم کوهیم بعضی عمارات در این جا هست که در تمام فرنگستان
 یافت نمیشود و پلهای متعدد آهنی روی رود بنا کرده طرفین پل ستونهای سنگی قطور بلند
 بالای تماشان تماشیل چندی ریخته و نصب کرده اند بعضی صورت شیر و برخی پهلوانان دلیز
 و فرشتگان کسیر و صغیر و مشاهیر با تدبیر و سلاطین بی نظیر است تمام شهر و عمارت
 و خاخا و ممانخانها و قهوه خانها و غیره با چراغ کار روشن میشود حتی شهر است
 بسیار با صفا روز سه شنبه محبت و حکم و قابل تماشای
 طرف عصر رفتیم تماشای پانوراما یعنی دور نما از یک پله کان تاریکی بالا رفتیم محوطه دید
 شد که در درنمای شهر وینه را در آنجا کشیده بودند با صورت جنات رز و نوین و کتک
 بزرگ بنظر میآمد که با صورت طبعی نمیتوان تمیز داد آسمان بهمان رنگ و صورت
 اصلی دود بار و طبهان میثی که از دهان توپ بیرون رفته و در هوا منتشر میشود بنظر
 میآید سربازی کلوله بز انولش خورده افتاده بود و خون جاری بود مثل این که
 خون تازه در جریان است کللوله بدیواری خورده سوراخ کرده بود بنوعی شبیه
 با صورت اصلی انداخته شخص داد دور نمای دیگری مال مصر و حوالی آن بود
 همین خوبی و پاکیزگی بعد از تماشای بسیار و خطابی شمار سندان آمده شام صرف
 شد پس از غذای رفتیم تماشاخانه ابتدا پرا بود یعنی مجلس رقص و ساز و آواز بعد دو دختر
 حسینیه بالباس پهبان نازکی آمده بند بازی کردند کارهای عجیب و غریب نمودند که
 آدم مات میشد من جمله یکی از آنها روی کرسی مانند یکی که در هوا معلق بود نشسته بود
 یک دفعه جیب آویزان شد و پا را بکمر جیب باند بنا کرد بتاب خوردن دختر دیگر کللوله

و دوستی گرفته قدری تاب خورده فوراً لوله را با کرده در کمال تردستی و دوست دختر را
 که معلق بود گرفته بنا کرد بتاب خوردن پس از لحظه دست دختر را با کرده در کمال چستنی
 جستن نمود و باز لوله را گرفت چندین دفعه همین قسم انواع مختلف جستن نمود در سقف تماشاخانه
 قرقره کار گذاشته بودند و طنابی بان آویخته سر طناب حلقه بود آنرا پائین آورده یکی
 از دختران با کیت دستی حلقه را گرفته قرقره را کشیدند تا نزدیک سقف آنجا زوی لوله ببار
 بار میا کرده جست در توری که وسط تماشاخانه در هوا گسترده بودند و یک دفعه سر پائین
 بعد حلقه را دو مرتبه پائین کردند و دختر یک پوزان حلقه را گرفته قرقره را با کشیدند و نیم مثل
 پیش باز میای غریب و عجیب کرده جست زوی زنجیری که در هوا کشیده بودند آنجا دار و
 زو زوی همان تو بعد سه نفر جنبیناستیک باز آمده چهار سندی همراه آوردند یکی زوی زمین
 نشسته یکت کرسی وارونه زوی سرش گرفت چهار پایه کرسی بالا بود روی این سندی
 دیگر گذاشتند یکی زوی آن نشست و مثل آدم زیری یکت کرسی روی سرش گذاشت
 شخص ثالث بالای کرسی رفته سیرجه برداشت دو سه دقیقه روی دوست بدون
 ذره حرکت ایستاده پائین آمد کارهای غریب کردند تا نصف شب بازی طول کشید
 بعد از اتمام مثل روز چهارشنبه عیبت و دوم آمده خواهیم
 میسر سبیلکام کی از ارکان پارلنت اطریش مخصوصاً از پانصد سبیل و نیا برای دیدن من
 آمده بود با والد مرحوم زیاد الفت و اتحاد داشتند آدم نجیب و مهربانی است در ضمن
 صحبت تجبید از جایی که منووم است به کالایش و ده سبیل و نیا واقع است که قول
 شد فردا برویم آنجا اتفاق از نصف شب مزاحم برهم خورده تا صبح نخواهیم

رُوزِ پنجمینِ طبیعت و توم شهر شوال

امروز بنا بود به کالایش برویم کسالت بسر حد کمال بود نتوانستیم بروم همراهان را گفتم بروید
در منزل ما ندیم تا غروب تب شدید عارض شده بود بعد کم کم عرق آمد همراهان مغرب
مراجعت کردند جنبل از منظر و صفای آنجا تعریف میکردند گفتند شرفست بشهر وینا
و تمام حول و حوش برج رفعی آنجا ساخته اند صد و هجده پله بخورد از آنجا چند فرسخ بخوبی دید
میشود جنبل تا سف خوردم که چرا حالت نداشتیم بروم

رُوزِ جمعه طبیعت و چهارم

هنوز کسالت باقی بود اما رتب باز کم کم نمودار شد طبیب آمده دوا داد تا شام قادر به
حرکت نبودم بعد از شام عالم قدری بهتر شد فردا روزی است که از وینا بطرف
برلن حرکت کنیم همراهان را گفتم همه مستعد بشوند که صبح زود انشاء الله راه بیفتیم طبیب مرا
از رفتن منع کرد چون تمام تهیه دیده شده بود گفتم بعضی از همراهان فردا از پیش بروند و من
با نند شام

رُوزِ شنبه طبیعت و پنجم

همراهانی که میبایستی بروند ساعت هشت صبح روانه شدند من بهمان کسالت دو
روز قبل باقی بودم شب بهمان حالت رفتم با تاسا سیون که سوار بشوم دیدم نمیتوانم
لذا به همانخانه برگشتم که فردا را هم در وینا مانده فردا شب حرکت کنم

رُوزِ یکشنبه طبیعت و ششم

امروز انصب داشتیم حرکتی بکنیم صبح سوار شده اول رفتم بیمارستان چون بکشتنه بود
اجزا نبودند تمام بنا از سنگ مرمر و بهترین ابنیه عالم محسوب میشود رفتم تماشای

میکده با دریک میکده قریب بیت هزار خمره چوبی بود و هر یک اقل شامل هزار بطریق
 آنچه این جاز با دصرف میشود و خیلی خوب هم هست در شهر و حوالی شهر مقصد میخانه است
 تجارت منعی که در این جامی شود مشکل است به طلا و نقره و جواهر و اسباب چرمی و کفش
 و سرسبک و چاق و غیره و اینا در این سنوات اخیر خیلی ترقی کلی کرده و مهمانخانه های خوب
 ابنیه مرغوب خانه های عالی گردش کاه ها و باغات متعالی همه جدید الاحداث اند
 در سال ۱۷۵۲ مسیحی برج و بار و دروازه های اطراف شهر را خراب کرده شهر را وسعت
 دادند تقریباً سالی نیم میان لیره انگلیس برای ساختن کلیسا با و داریس و پل با از ابتدای
 ترقی این شهر صرف شده کلیسای سنت استیفن در سال ۱۷۳۲ مسیحی آغاز شده و در سال
 ۱۵۰۰ تمام شد خیلی قابل تماشا است رنگی که در این کلیسا است بسیار بزرگست از صد
 هشتاد و عرابه توکلیب از دولت عثمانی هنگام جنگ گرفتند آب کرده این رنگت
 ریخته و زرش یازده هزار و دویست رطل است با جمله بعد از تماشای بعضی اماکن معتبره
 منزل آمده شب ساعت نه بطرف برلن حرکت کردم شب را در کمال تهرت بخوابیدم
 روز دوشنبه بیت و هفتم

صبح که بیدار شدم دیدم طرفین راه تا چشم کار میکند زمین مثل زرد سبز بود و کلهای شقایق
 سرخ و سفید و او را خود و چشم را خیره میکرد معلوم شد دوشب هم از میان آبادیا
 بسیار عبور نموده ایم امروز از چند سواخ کوه گذشتیم یکی زیاد طولانی بود دیگر بروج اظھر
 گذشته وارد برلن شدیم همراهانیکه از پیش آمده بودند سر استامسیون حاضر بود
 از کالسکه بخار پیاده شده سوار کالسکه اسبی شده رفتم به مهمانخانه موسوم قیصر

یعنی همان خانه قصر این مهمانخانه فتنگتر و پاکیزه ترين همان خانه های برلن است هبّا
 مکتبی از قبیل میز و کرسی و تخت خواب و چراغهای برفیه و کاز دار و سنگام عصر
 رفتم تماشای حبه خانه تو بهیای قدیم و جدید متعدد و زیاد بود دیکت تو پی بطول چهار فرخ
 یکت چارک قطر دهنه اش میشد گفتند مال سیصد سال قبل است شمشیری دیده شد
 گفتند مال حضرت سلیمان است تفنگهای بسیار قدیم بزرگ تنگین دیده شد که کو حکمت
 از تو بهای کو چک کروپ نبودند و دست توپ چرمی بود باین عبارت که شمشیر
 آهن روی چرم پیچیده باز روی آهن را چرم دوخته بودند و کلاه خود و کفش
 و چکمه آهنی است و انهای فولادی بر اسبهای مصنوعی که نشان بقدر یک
 پشقاب بود زیاد دیده شد پس از تماشای بسیار رفتم منزل شب رفتم آپر شبیه
 عاشق و معشوقی در آوردند مثل قصه لیلی و مجنون مثلاً خیلی قابل تماشا بود بعد
 منزل آمده شام سه شبیه بیت و ششم خورده خوابیدم
 امروز رفتم پتدام تماشای عمارات فروز یکت کبیر قریب یک ساعت با کالسکه بجا
 راه بود و بمرابان همه بودند اول رفتم بجاری که نزدیکت توقفگاه کالسکه بخار بود
 موسوم به تون پاس یعنی عمارت شهر از در که داخل شدیم طرف دست راست
 یکت توپ کرب بود خود کرب که سه روز قبل وفات کرد این توپ با علی حضرت پهلوان
 حالیه شیکش کرده بعد رفتم بالا خانه مالارهای متعدد بعضی اسبک مرم بود و برخی
 ستوهای شیم و ساق داشت از مالار وسط راه داشت با طاق کوچکی میزد و بی
 در وسط طاق نصب بود و در وسط میزن و سوراخ کردی تعبیه کرده بودند اما سوراخ

باز بود تخته مدوری در دهنه سوراخ بود گفتند فردر یکت گیر هر وقت میخواست کبی
 صحبت محرمانه بدارد یا کاری کند پوشیده از دیگران در این اطاق میآمد وقت غذا که
 دست میزد باین تخته مدور بواسطه غمرواسبایی که تعبیه کرده اند زیر میز این تخته میرفت
 در مطبخ غذا را بروی آن چیده را میگرداند بعد تخته با غذایی آمد بجای خود فردر یکت
 تناول میکردند ظرفین میز روی زمین تخته مقعری دیگر گذاشته بودند آنها هم بمحض اشاره
 پائین میرفتند کار دوو چنگال روئی گذاشته بالامی آمدند جلوی این اطاق کوچک اطاق دیگر
 بود جلوش منجری بود از نقره آزمای بستند و یکجا اطاق خلوت نمیتوانست نزدیک شود
 اطاق دیگری بود آینه های بزرگ بدرو دیوار نصب کرده بودند اطراف آینه ها کل و بونه
 از فلز مطلق ساخته بودند هر نقطه این کل و بونه را که با فلز دیگر میزدند آهنگی بصوت خوش
 بیرون می آمد در حقیقت صنعت خوبی بکار برده اند از آنجا بیرون آمده رفتم به کلیسای
 کارسین در اطاقی پشت محراب جسد فردر یکت کبیر را محسوس کرده در صندوقی از چوب
 بلوط خفاده بودند صندوق دیگری جسد فردر یکت را در آن گذاشته بودند
 بر حسب جثه خیلی بزرگتر از فردر یکت کبیر بود از دیدن این صندوقها بسیار زلف
 دست داده و بقدری متأثر شدم که زانوهایم سست عرق از جبین و اشک از چشم
 جاری شد سبزه روی صندوق بود گفتند سال گذشته اعلیحضرت ولیام اول
 سلطان حالیه اینجا آمده سبزه را با دست خود روی صندوق گذاشتند از آنجا بیرون
 آمده رفتم بعمارت بانبر برک در وسط باغ بسیار بزرگی واقع است در اطاقهای این عمارت
 انواع اقسام پرده ها و نقاشی های بسیار خوب کار استادان ماهر است در اطاق

سرو پوست تمام جانورانی بود که فردریک کبیر شکار کرده بودند بیشتر سر مران آهو
 و شکار کوهی بود تمام اسبابهای فردریک کبیر از قبیل ساز و میز و کرسی و پرده و پرده‌ها
 حتی شانه و مسواک بهمان حالت آن عصر باقی بود هیچکدام را از جانی بجای دیگر نقل نکرده
 بودند و وضع عمارت آن زمان تقریباً با این عصر تفاوت زیادی ندارد فرقی که دارد
 حالا عمارت پنج شش طبقه می‌باشد و این عمارت از سه طبقه بیشتر نبودند اکثر ستونها
 سنگ سماق و شمشاد و بنجاره و یاس و آلباسته که نوعی است از مرمر بسیار نفیس بعد
 از تاشای تفصل بیرون آمده رفتم مهمانخانه برای نهار در راه پهلوی عمارتی که شش طبقه بسیار
 با صفا و خوش‌های فواره دارد داشت شش هفت ذراع محبت گفتند هر وقت امپراطور
 شکار می‌روند اینجا رفح خستگی می‌کنند بعمده تفنن و فتنه و غیره در این جا موجود است
 خلاصه رفتم مهمان خانه نهار خوبی صرف شد بعد از غذا رفتم بعمارت سان سوسی
 اینجا هم امپراطور را از اسباب نفیس و در و دیوار معلوم کرده‌های کار استادان
 ماهر بود رخت خوابی که فردریک روی آن وفات کرده بود در یکی از اتاقهای
 این عمارت بود بهمان حالت نگاه داشته بودند ساعت مجلسی کوچکی دیده شد که کار
 نمی‌کرد مترجمی که همراه بود گفت وقتیکه فردریک کبیر وفات کرد این ساعت از کار
 افتاد تاکنون همین طور مانده خیلی تعجب کرده که نباید صحیح باشد ولی او اصرار داشت که
 صحیح برای استدلال این مسئله درست است از اینجا بیرون آمده رفتم به نیوپالس یعنی عمارت
 چیز نیمه و تقریبی که در این عمارت دیده شد تالاری بود وسیع در و دیوار و سقف
 آنرا بصورت حیوانات بحری از قبیل اژدها و نهنگ و ماهی و اصداف و غیره

نباتات محجره بحری و صد فهای کوچک که با اصطلاح کوشش مایمی میکنند و مرجان
 و غیره ساخته بودند مثل این بود که این حیوانات را از دریا گرفته نصب کرده اند بر
 و دیوار این عمارت از قراریکه می گویند این تالار را پس از جنگ هفت ساله مشهور که بین
 فردریکت کبیر و ماربا تر سالملکه اطریش واقع شد بحکم فردریکت ساختند تا بنامید که با وجود
 اینهمه پولی که صرف جنگ شده هنوز در خزانه چه قدر پول باقی است که می توان چنین
 تالاری ساخت و قتیکه معارصورت حساب را نزد فردریکت کبیر بردمی گویند
 آنرا پاره کرد تا کسی مطلع نشود چه مبلغ خرج شده انصافا جای این دارد که مردم از قضا
 عالم برای تماشای این تالار بیایند اگر چه از دیدن سیر نشدم ولی بواسطه ضیق وقت
 طوعا و کرها بیرون آمده رفتم با ستاسیون سوار شده را ندیم طرف منزل
 چون خسته بودم روز چهارشنبه بستی و تخم شب را زود خواب
 امروز عصر رفتم باغ وحش باغ بسیار بزرگست انواع اقسام حیوانات تبری و بحری
 چرند و پرند کوچک و بزرگ در قفسهای جدا جدا جای داده بودند و شیر یا لدر
 افرا دیده شدی بسیار بزرگ بود اسب دریائی کیجفت بود که فتم قدری نان
 آوردند و بانس را مثل غار باز کرده هر چه نان می انداختم فوراً می بلعید جانوران
 دیگر از قبیل سگ دریائی و زوباه بحری و کرکدن و دوشاخ و یکشاخ و شوقو و کوا
 و انواع مرال و کوره خور زرافه و خر و حشی خوش خط و خال و فیل و کانکار و که حیوات
 و دست کوتاه و دو پای بلند و دمی کلفت دارد و خر سبید و کا و میش جنگلی
 که بیرون میگویند و طا و س سفید و طوطی بنفش و قریب صد نوع بوزینه دیده شد

پس از تماشای بسیار بکشته منزل آدم امروز صبح میسر فرون را لندن فرستادم از پیش
رفته منتظر من باشد مخم فرود آید انشاء الله تعالی بطرف لندن که مقصد اصلی و مرجع
کلی است روانه خواهم شد چون صبح زود باید راه افتاد و در ترابری کشته شنبه بایم
روز پنجشنبه سی ام

صبح زود برخاستم پس از انور متداوله لباس پوشیده رفتم بموقف کالسکه بخار بعد از
سه چهار دقیقه حرکت کردیم تا مسافت زیادی طرفین راه عمارات و باغات دیده میشد
شهر برلن بسیار بزرگ و آباد است دوازده میل محیط شده است پانصد خیابان عرض
خوب سی و هفت پل پنجاه و هشت محله پانزده هزار خانوار که هر خانه کم و بیش بازده اطاق
دارد کارخانجات زیاد و اربابیل حریج بخار سازی و پارچه پنبه و ابریشم و نوار بافی و چینی
سازی و تجاری و ظروف طلا و نقره و برنج سازی آهنگری کلاه دوزی حصیر بافی
کلهای مصنوعی سازی و غیره و همانخانه های مرغوب بسیار خوب دارد و مخصوص این
همان خانه که منزل کرده بودم خیلی قابل و مقدم بردیکران است کتابخانه بسیار بزرگی
دارد حاوی بمقصد هزار جلد کتابست انجیل کنتن برکت که اول انجیلی بود بصورت طبع در آن
در کتابخانه برلن است تماشیل بسیار بزرگ صورت فردرکیت و یلیام تیم و صورت محبوبه
ملکه لوئیزا از سنگت بسیار خوب حجاری کرده بودند هر کز و هر چهار راه باغچه است
با صفا و اطراف آن تماشیل اشخاص معروف را نصب کرده اند عصر با دیکان اطفال را
دید کالسکه بای کوچک جای داده در این جایابی مقصفا بکمر و شش میرند حوضهای زیاد با
نواره های متعددی در اغلب معابر دیده شد خلاصه از صبح که راه افتادیم راه همه آباد

وزراعت و دہات و بلوک و خانہ ہای تکت تکت خوش نامیدہ شد پھر رسیدیم بلو
نہار پنج صرف شد کارخانجات متعدد در این جول و خوش دیدہ شد ساعت شش و ربع
وارد کلن شدیم سترزک عامل دولت نظامیہ را کہ تکرار کردہ بودم بیایند بہ کلن در
استاسیون حاضر بود پس از تعارف بکا لکہ نشستہ رفتم بہ ہماخانہ موسوم بہ تل دوز
کہ اعظم و احسن ہماخانہ ہای کلن است خیال داشتم شب بطرف لندن حرکت کنم ولی
لکنتہ و کلیسای بیار بزرک قابل تماشا در این شہر است لہذا فسخ غریمت کردہ و
شد فردا شب بطرف لندن حرکت کنم

روز جمعہ غرہ شہر و قلعہ اکرام

بعد از نہار عالم بر ہم خورد نتوانستم تماشای کلیسا بروم بہرہا ان اجازت دادم برو
بہمینہ اول رفتہ بودند بکلیسای بزرک کہ جنب بتل است میقتند این کلیسا در مساحت
آغاز شدہ و در شامہ بانجام رسیدہ مبلغ دو ملیان لیرہ خرج این کلیسا شدہ صد و
شکی بزرک دارد ارتفاع سقف صد و شصت پا و ارتفاع دو منارہ آن کہ طرف
رودرین است ہر یک ۵۵ پا است پجرہ ہای منقش پاکیزہ دارد و قشیکہ داخل کلیسا
طرف دست راست مثال شکی حضرت مسیح است با چند نفر از خدام پہلوی بہت
حضرت جای زخم شمشیر است کہ ہیودان زدہ اند بعد از دیدن این کلیسا رفتہ بودند بکلیسا
سنت از سلاکہ ملی از عجایب روزگار است چون قصہ این کلیسا زیاد اہمیت دارد
برای اطلاع مطالعہ کنندگان مینگارم کہ در ماہ دوم مذہب صیوسی و قطعہ جنوبی جزیرہ
برتان کہ تابع مملکت رُم بود انتشار یافت از این جہہ رشتہ الفت فیما بین این

ملک و مملکت رُم که پای تخت عیسوی مذہبان بودست شد اہل بکیت و اسکنداند کہ در مقام
شمالی بودند دست از مذہب خود برنداشتہ بہمان اعتقاد خویش پای استوار و بنا
قدمی فشرودند تا وایل ماہ پنجم بتدریج اغلب ایالات کوچکت دین مسیح را اختیار کرد
تا واسطہ ماہ پنجم و ششمیکہ اہل رُم از برتان کوچ کردہ بملکت خود رفتند اہل بکیت
و اسکنداند دست تقدیری و تظاول بہمت عیسویان کہ در خاک جنوب سکنی داشتند
دراز کردند عیسویان استمداد از آنکلو ساکن ہا کہ طایفہ شجاع و بہادری بودند جستہ
اہل بکیت و اسکنداند را مغلوب کردہ از خاک عیسویان را نزدشان آنکلو ساکن ہا
منظر را خاک حاصل خیز و زریزی کہ مال عیسویان بود تقسیم کردہ با اینہا از در محاربه
درآمدہ از ملک و ماوای خویش محرومشان کردند بعضی بطرف مغرب فراری شدہ
و برخی بآب زرد و آنطرف دریا نشستند و جمعی بگلامی و بردگی گرفتار شد مذہب یاری
از برتاہنہای عیسوی مذہب بہ بطاویہ و کال رفتند برای نگہداری در ظل عیسویان بجا و پنا
پیدا کنند بیشتر آن فراریان کہ بہ بطاویہ رفتند پیش رفتند تا امتداد رود دین محال
اسفل رود جزو حکومت رُم بود آنجا بہ امنیت و آسودگی گذران کردند سن کام
جنگ فیما بین اہل برتان و آنکلو ساکن مردان برتانی بسیار کشتہ شدہ و خرمین جدی بی
و برادر کشتند یکی از این صبا یا موسوم بہ ارسلا نسلا و نژاد او نجابتا و کفایتا برتری
بر سایرین داشت ہمہ جمع شدہ ویرا بریاست خود بر کاشتند و فراراً بطرف کلن
روانہ شدند اہل کلن مہربانی و سلوک پیش آمدہ شاہزادہ خانم سمر کردہ را کمال احترام
و اعزاز نمودند تا کلیم بخت کسی را کہ بافتند سیاہ آب زفرم و کوثر سفید نتوان کرد

هنوز این بیچارگان سر بر بالین استراحت نداشتند بودند که سنک حذیکه کا هرنگ
 شد قسمت بجای کشیدشان که خیلی سمناک تراز ملکی بود که از آن فرسار کرده بودند
 این مقال آنکه اهل بونز که مردمان سبع و برجمی بودند و مترلشان در ساحل بحر خزر بود و غریب
 از ظلم و اجحاف آنها خائف و به تنگ آمده بودند مدتی قبل ترک وطن کرده تا سنک
 و جنوب جرمنی رفته بودند در سال ۴۵۰ ع اینان با طوایف وحشی دیگر اراده کردند
 خاک جرمنی گذشته داخل کال شده به قتل و غارت خودی به بندنهند و ابو گنجی ایتلا
 که هم پادشاه و هم سر کرده بود با یالات فوق که جزو مملکت روم بود رفته بھر جا که رسید
 ویران و بھر کس که بر خورند بیجان کردند از این یورش دهشت و وحشت تمام
 فرنگستان را متزلزل ساخت از هر آبادی که می گذشتند با خاک یکسان می کردند
 از زیر تیغ بیدریغ هیچ انیم جانی به سلامت در بر دند بصحاری و قهار و ملال و جمال
 پناه بردند و یا در قلاع محصور بچپان شدند چون عدد افواج روم کفایت نداشت
 نمود در سال ۴۵۱ مسیحی اینان جنوب جرمنی و جنوب شرقی کال را تسخیر نموده تا شهر
 اورلئان رفته تمام ذکور را مقتول انان را اسیر و دوشیزکان را بی ناموس کردند
 از اورلئان که بیرون رفته جمعی از رمنی ها را اسیر کرد کی آیتوس و کوکث را راه
 سپسالاری نمود پس با آنها برخورد جنگ عظیمی روی داد از صبح الی شب
 تنور کارزار گرم بود تا آنکه اهل بونز مغلوب گشته صد و شصت هزار نفر از ایشان
 کشته شد پس از این شکست از سمت شمال بصوب لمجیک کوچ کردند و در بین راه
 بھر یک از آبادی که می رسیدند تمام مرد و بوم را ما و امی بوم می ساختند از

بلجیک بسمت مشرق کوچ کرده رفتند بطرف رود رین و اوایل شهر اکتوبر به کلن که
 شهری بود محصور رسیده و بقلبه گرفتند مردان را از دم شمشیر آب ممت دادند
 زنان و دختران را با سیری برده فیما بین افواج تقسیم نمودند شاهزاده خانم ارسلان
 سرکرده دختران بر تافنی جزو اسرا بودی یازده هزار نفر جمعیت حلقه انقیاد و اطاعت
 وی را بکوش کشیده بودند بتوابع خود گفت وقت ضرورت چه نمائید که یز
 دست بگیرد شمشیر تیز زندگی با بدنامی چه فایده دارد آنچه با امر میکنند اگر دهنده
 بقضا بگذاریم بدنامی و بی ناموسی است و اگر تن درندیم کشته خواهیم شد پس مردان
 با نام به از زندگی بدنام است بهتر است تا جان داریم در حفظ ناموس خود بکوشیم لهذا
 همه در کمال استقامت و پایداری مخالفت نموده با اهل جنون کارزار نمودند اینان
 چون کرک و آنان چون کوسفند خون هر یازده هزار نفر را با شمشیر آبدار در میدان
 کارزار رنجستند در ضمن تیری سیئه سنت اسلا خورده او هم چون دیگران شهید
 شد پیش از آنکه شعله جنگ التهاب یا بد اهل کلن فراری شده در جبال و تلال پنهان
 شده بودند وقتی که آتش فتنه فرو نشست بنازل خود برگشته دیدند تمام کوه و بران
 مملو است از اجساد مقطعه و میدان ارک ممتل است از ابدان اناث مقتوله پس
 نوحه و لایه بسیار جوارهای این یازده هزار دختر را در همان میدان دفن کردند هم
 این کلیسا مشفق است از اسلا که سرکرده دختران بود و جزو دیگران مدفون شد
 چیزی که در این کلیسا تا نکی دارد این است که اطراف کلیسا بالا و پایین عظام بی شمار
 بترقب پشت آئینه با چیده اند از قراریکه در تاریخ ماه هفتم مذکور است استخوانها را

این دختران را محض زیارت و عبرت بازماندگان از متجاوز خوش بیرون آورده
 بطور یادگار این جانانده و برخی را در تابوتهای سنگی جای داده اند از این
 کلیسای بزرگ با طاقی موسوم با طاق طلا مقبره سنت ارسلا و عظام شریف
 معروف در این جا است سنت ارسلا مدفون است قبرش را در ماه دوا
 و بهم خیلی شکست و پاکیزه ساخته جواهرات نفیسه روی آن نصب کردند و
 که فرانسویان به کلن تاخت بردند تمام جواهرات را کنده بغارت بردند در
 سال ۱۸۸۱ اهل کلن بخت نموده باز مثل روز اول همان قسم جواهرات فراهم
 آورده نشانند استخوانهای سر زیاد است که بعضی در قالبهای فولادی است
 و برخی روپوش نخل زنار دارند و در معدودی در قالبهای نقره بودند و به سبک
 شان مروارید و جواهر نشانده بودند استخوان دست سنت ارسلا را در قالب
 نقره جای داده روی مقبره اش گذاشته اند یک خمره بلوری مملو از خاک
 بخون آغشته مال میدانی است که دختران شهید شده اند استخوان پایی سنت
 ارسلا را در قوطی عاج گذاشته اند باین صندوقچه نیز جواهرات درشت
 نصب بود بدریچ برده اند نوک تیزی را که از ضرب آن سنت ارسلا
 شهید شد میان مقبره اش به کام شکافتن پیدا کرده در قوطی نقره گذاشته اند
 در قوطی نقره دیگر ششمه تازیانه بود گفتند متعلق به تازیانه ای است که با آن حضرت
 مسیح را زدند و در قوطی طلایی بودند مذکور است این دو تازیانه را همان غارتی است
 که بزرگوار حضرت مسیح فرو کرد و یک خمره بود منقول است این یکی از شش خمره است

که حضرت عیسی آب و آنهار ریخته شراب می شد این خمره اول در کلیسای متروم
پاریس بوده اند از این تبیل خبر یازید دیده بودند بعد رفته بودند باغ وحش گفتند
اغلب طیور و جانوری که در برلن دیده بودند این جا هم یافت میشود و سب
در بانی این جا بود که در برلن دیده نشد بعد رفته بودند ماهی خانه غاری مصنوعی خسته
اطراف غار را طاقچه با ساخته جلوشان را یک تخته بلور صاف گذاشته بودند
از بالا متصل آب تازه داخل میشد و از پائین آب مانده خارج میگشت کف
طاقچه را مثل کف دریاشن و ریکت و کوشش ماهی ریخته بودند بعضی ماهیها رو
شاخه های درخت راست نشسته بودند ماهیهای مخلوط دیده بودند مثل پوست
سیریس از گردش آمدن منزل شب بعد از شام سوار کالسکه شده رفتم به تاسیون
کالسکه بخار حاضر بود سوار شده رفتم بطرف استن که بندری است واقع در
چانل انگلیس و متعلق است بدولت بلجیک شب خنک بود از خاک بانور
و بلجیک که نشنیم اغلب جاها سبز و شاداب بود حالا فصل خرمین کوبی این صفحت
حاصل را بعضی جاها در و گرد خرمین کرده بودند و بعضی جاها زرد شده بود اما هنوز
نه در دیده بودند باری صبح زود رسیدیم به استن کشتی حاضر بود از کالسکه
پیاده شده داخل کشتی شدیم در این بحر کشتی های بزرگ بواسطه کم عرضی نمی
توانند آمد و شد کنند جازاتی که در این بحر نذ کو چک و باتکانه این بحر
نیز همیشه متعوج و متلاطم است و کفش سنگلاخ مکرر رخاين متعدد و سنگلاخها
خورده شکسته و مسافری غرق شده اند در اول و بلکه کشتی راه افتاد چنانچه

و بالا می شد که ظرف چای خوری روی میسر متصل بهم می خورد و آنست خاصیتی
 از آنها بدایشند تا یک ساعت بهین طور بود بعد از آنکه کم کم آرام شد و دست
 بنظر مانده بند و دور که ابتدای خاک جزیره بر تان کبیر است شدیم کالسه
 بنجار حاضر بود سوار شده راندم ظهر رسیدیم به استاسیون و یکتور باسیا
 بزرگ است از این کالسه پیاده شد و بکالسه اسبی نشسته رفتم منزل خانه که
 اجاره کرده بود در جنب پادشاهت به پارک باغی است بسیار وسیع و تفرجگاه
 عموم خلق اطراف باغ خیابانها و راه های متعدد دارد راه کالسه و سواره و پیاده
 همه از یکدگر مجزای است هر راهی برای هر یک از این سه طبقه معین شده و
 اشجار و درختهای بسیار و نیمکت های بسیار برای رفع خستگی مردم گذارده اند
 قریب راویه باغ سکوی مدوری است هر روز از ساعت هفت الی ساعت
 ده موزیکان میزنند آهسته و اعرف جا های لندن بهین باغ است اطراف
 آن در عهد سلطنت چارلس دوم دیوار احاطه داشت در زمان دولت
 جورج چهارم دیوار آجر بر داشته معجز آهنی کار گذاشته اند خیلی جا
 پاکیزه ای است در فصل لندن و غیر فصل اینجا تفرجگاه عامه خلق است خلاصه
 از ظهر گذشته رسیدیم منزل بعد از شست و شوی بدن غذا خورده است و
 کردم شب بعد از شام رفتم به تاشا خانه موسوم به اکمبره قریب شتاد
 جوار بهای ساقه بلند تنگ و چپان پوشیده بالباس عربی اول قص کردند
 بعد شوق تفنگ کردند و یک دختری در میان آنها بود که فقط نوک پنجه های پا

روی زمین گذارده میرقصید کاهی روی پنج یکپا میرقصید و میچرخید بعد از رقص و سنا
 که فی الحقیقه خیلی تماشا داشت پرده افتاد بعد از پنج دقیقه بنده شده و کبیر باز برگشته
 باز بیهیای تردست خوب نشان داد و بنجله سه کلوله در دست داشت انواع
 اقسام همه را بهوامی انداخت از زیر پا میکند رانده و ن این که یکی را بگذارد و زمین سفید
 بعد یک کیلاس پرازاب آورده روی دهنه یک بطری گذاشت و روی
 سرش خفاد کیلاس دیگری پرازشراب روی زمین گذاشت همین طور بتنا
 ایستاده پوست سرش را بجزکت در آورد بطری آهسته آهسته در ضمن میرفت
 پامن تار سید پشت کردنش آنوقت جسم شده کیلاس شراب را بالبل بلند کرد و باز
 بطری را از پشت کردن روی کله آورد و در این بین شرابی که در کیلاس بود آشاید
 بدون اینکه قطره آب کیلاسی که روی دهنه بطری گذارده بود بریزد بعد یک دقیقه
 بزرگ چوبی آورد و کانش را نوک چوبی بطول دو ذراع نموده بهوا انداخت و چوب
 زیر دایره گرفت مرکز دایره روی چوب آمد و بنا کرد بچرخاندن باز هوا انداخت
 کمان دایره روی چوب آمد از این قبیل تردستی باز یاد در آورد و هر بازی که تیر
 میگرد پرده های خوب می نمودند یک دفعه آسمان و آفتاب نمودار شد یک دفعه
 شب و ماه و ستاره و یکدوره و کوه و غار و استیلا کیت و استیلا کیت
 و دفعه دریا و شتی و موج و قسمی خوب که با صورت طبیعی تفاوت نداشت
 پس از تماشای زیاد که تا نصف شب طول کشید منزل رفتم پیر حاضر بود
 صرف شده یکشنبه سیم هشت دقیقه احرام خوابیدم

امروز چندان جمعیت در کوچه و برزن لندن نیست خیلی کم دیده میشوند غلب بکلیسا و
باغات اطراف شهر میروند کوچه خلوت و تمام و کالین به است منم چون حالتی دیشتم
تمام روز را منزل ماندم تازه که قابل نکارش باشد رخ نمود

دوشنبه چهارم

چون فردا آغاز سب دوانی است چند نفر از امر او اعزه را دعوت کردم تشریف
بیاورند در همان منزلی که من در نزدیکی کوچه گرفته ام تا پنج روز که اسب دوانی طول
بکشد بانشان دعوت مرا قبول نموده بودند و ساعت ظهر مانده رفتم بموقت
کاسکه بخار سوار شده را ندیم دو ساعت راه بود و قریکه منزل رسیدیم مدعوین
تشریف داشتند غذا صرف شده هر یک بر چشکاه خود رفتم شب را با صحبت
با ایشان **سه شنبه پنجم شهر ذیقعد** بسر بردم

یک ساعت از ظهر رفتم اسب دوانی شروع میشود از منزلی که گرفته بودم تا میدان آب
دوانی قریب شش میل راه بود قبل از ظهر فی الجمله غذائی صرف شده را واقفا دیدم بالا
خانه که برای تماشاچیان معین نموده اند اطرافش پر است از اشجار کرم کر سها و نیم کشته
متعدد درجه بدرجه پاده بودند تماشاچیان اغذیه سرد از منازل خود آورده زیر
سایه اشجار جوجه جوجه هر یک با دوستان و آشنایان خویش صرف می نمودند در **حقیقت**
نوعی است از اعیاد عالم بسیار خوبی داشت بعد از چاشت رفتم خدمت حضرت
استاد و آلا پرش اف وس و بعد دولت به تیه نکلتان خیلی اظهار غایت نسبت
بمن مبذول داشتند اگر چه استبعادی نداشتند زیرا که فطری حبس علی حضرت معظم است

که پیوسته مطمح نظر و غایتشان متوجه تمام دولتها و امان و صحت اندیشان است و بمو
 نظر بلند منظرشان بطرف کسانی است که زبان و دلتان یکی باشد امیدوارم این
 بنده هم جزو این جبر که محبوب شوم زیرا که گندم نمونه است از آثار و شست نشانی است
 از خرد و اخلاصه است و دانی تا غروب آفتاب طول کشید بعد از اتمام سب
 دوانی رفتم **چهارشنبه ششم** منزل
 امروز روز جمعه را مثل روز اول بسر بردم یعنی از صبح تا ظهر منزل مانده بعد از ظهر
 میرفتم به کوچه تا ساعت شش به تماشای سب دوانی مشغول میشدم منزل آمده با
 مدعوین بسر میروم روز پنجشنبه عالم بر هم خورد و نتوانستم بروم

پنجشنبه ششم

امروز قبل از ظهر بلندن مراجعت کردم چون مرا جاکل بودم از منزل بیرون رفتم
 مولوی سید علی بیکرامی که یکماه بعد از من از حیدرآباد بیرون آمد و دیروز وارد لندن
 شده امروز بیدین من آمد از امور حیدرآباد پرسیدم گفت آنچه تندی به چیز خوبی و
 پاکیزگی میکند و شب را رفتم به تماشای خانه موسوم به حیثین ال یعنی عمارت مصری ابتدا
 شخص حقه بازی آمده باز بهیای خوب در آورد و عمل بسیار خوبی کرد که قابل
 تعریف است اولاً یک صورت مقوائی بسیار کوچکی روی میر گذارد مقابل
 این میر میسره دیگری نهاد که فاصله اش تقریباً یک فرس می شد یک بشقاب
 آورده گفش را نوک نجشت گذارده بنا کرد و بچرخانیدن در ضمنی که بشقاب را میچرخاند
 دست آدم مقوائی با قلمی که در دست داشت روی صفحه کاغذی حرکت میکرد

و قتی که ثقیاب را رها کرد دست آدم مقوائی هم از حرکت افتاد آنوقت صفحه کاغذ را
 بتماشایان نمود دیدیم صورت یک آدمی روی کاغذ کشیده شده و حال آنکه کاغذ
 هر دو رو سفید بود و قتی که جلو آدم مقوائی گذارد بعد نواری باریکی آورده طرفین آن را
 بدو دیوار مقابل یکدیگر منبج کوبید چهار چوبی که دو اصبع بیشتر قطر داشت و در
 وسط چهار چوب کاغذ سفیدی چسبانده شده بود از وسط نواری معلق آویخت بعد
 شکل گرمی روی کاغذ چهار چوب مرثم نموده حاضرین را مخاطب ساخت که الان
 بدیدی از این چهار چوب بیرون می آید خوب متوجه باشید یک دفعه ضربی بکاغذ
 زده پاره شد از میان آن یک بالونی بسیار نازک که تقریباً بقدر حمزه کوچکی بود بیرون
 آمد بعد یک سندی زیر بالون کاغذی خفاد کم کم بالون ب حرکت آمده سرش
 پاره شده یک دختر خوش منظری چون پری تاسینه خود را نموده دستها را نشو
 باتمام حاضرین تعارف نموده پرده افتاد جای تعجب اینست میان چهار چوب نازکی
 که طرفین آن را کاغذ چسبانده بودند چطور آدم همچنان شده بود و چگونه باین
 تنگبندی روی هوا معلق نبواری آویزان بود پنج دقیقه بعد پرده بالا رفت در زاویه
 تماشاخانه پیانوی بود بقدر پیا نوهای معمولی طرفین آن شیپور و طبل نصب کرده
 بودند و اطراف تماشاخانه نیز طبل و سنج و زنگوله و چیزهای دیگر آویخته بودند
 بتوسط چوبی که دو ذرع تقریباً طول داشت یک شیپور به پیا نو متصل نموده بنا کرد
 به پیانوی زدن که یکدفعه از در و دیوار تماشاخانه صدای طبل و سنج و شیپور بلند شد
 مثل اینکه یک فوج بالابان میرند بیک دست زدن به پیانوها بی چراغها

تماشاخانه خاموش و کاهی روشن میشد یک دفعه تمام چراغها خاموش شده صدای
 شش شرباران در تماشاخانه چپیدر عدد و برق شروع شد مثل اینکه فی الواقع فصل
 بهار است و باران در عدد و برق دوشسته ستاره هم نمودار شد بعد باز روشن شد
 و پرده افتاد بعد از پنج دقیقه باز پرده بلند شد زن و مردی پیدا شدند ضعیفه میخواست
 بعد مرد که در آید و قبول نمیکرد معذرت باین عذر بود که پس از فوت زخم قسم یاد کرده ام
 زن بزم در این ضمن جادوگری آمد و گفت من از روح زنت میرسم اذن بدو این خام را
 برشته از دواج در آوری فوراً باز تماشاخانه تاریک شده نوری شکل آدم پیدا شده
 در هوا حرکت کرد قدری بالا رفت و قدری پائین آمد و دست شوهرش را گرفته در
 هوا برد و پائین آورد بعد این جسم نور بتدریج از نظر غایب شد یک دفعه صورت
 شش بچی بنظر آمد فقط استخوانی بود از نور دست و پایش را در هوا حرکت میداد صدا
 چند غظام که بهم میخورد بکوش میرسید و قلیکه در حرکت بود سرش از بدن جدا شده بود
 صعود کرد با دو دست کوشش زیاد کرد بکیر و کشش نوبت متصل در هوا تکان بود و بعد
 هر دو پایش از زانو جدا شده بنا کرد بر راه رفتن در هوا و قلیکه بهم میخوردند صدای دو تپان
 که بهم میخورد از آنها خارج میشد بعد تمام بدن از انظار مردم ناپدید شده تماشاخانه
 روشن شد و باری تمام کشت فی الواقع اشخاص ساده لوحی که این نوع شعبده بارانند
 باشند اگر اینها باینده مهوت می شوند و اگر شعبده باز دعوی پیغمبری کنند همه بر تال
 وی اعتراف چشبنده هفت شهر و قلیقه می کنند
 امروز فیم به آبرت بال تالاریت نزدایت پیدا کن حضرت مستطاب پرنس کشت

شوهر علیا حضرت ملکه معظمه دامته شوکت در زمان حیات طرح ریخته بودند و در
 اقصای صنایع و دارالعلوم بسازند و در بیستم ماه می ۱۸۶۷ اول سنک بنا را علی حضرت
 ملکه معظمه دامته شوکت گذاشتند و در سال ۱۸۷۱ با تمام رسید قریب و ولایت هزار
 لیره انگلیسی خرج تالار شده قطر اطروش ۲۷۲ و قطر قصرش ۲۳۸ و محیطش ۸۱۴
 پا است شکلا تقریباً بیضاوی است هزار و سیصد و شصت و دو صندلی در وسط
 و درآورد و تالار به ده قطر ریخته اند در شاه نشین تالار ۸۰۰ اگر کسی میتواند گذشت
 بالای شاه نشین غلام کردنی است دو هزار نفر بغراغت می توانند گردش کنند
 اطراف غلام گردش پردامی روغنی بسیار کار نقاشان قدیم و جدید است سقف
 کنبه‌ی بلور دارد و بار تفاع ۱۳۵ پا روی هم رفته هشت هزار نفر در کمال آسودگی
 و فراخی جامی توانند در این تالار بنشینند طرف جنوب تالار را رغون بسیار بزرگی
 نماده اند و هزار بند دارد و ماشین بخار با شک در می آورندش ساز بزرگیت
 هزار نوازنده اطرافش می توانند شصت نوازند طولش بنقادا است قریب ده هزار
 لیره تمام شده حسیله ساز بزرگیت بعد از تماشای بسیار که فی الواقع هر یک از
 پرده با نیم ساعت طول داشت آدم خوب ببیند بیرون آدم مقابل درب تالار باغی
 است موسوم بباغ کنسینکن مجسمه حضرت اقدس پرنس کنسرت را با یکا روی ریخته
 مطلقا کرده اند چهار طرف مجسمه فرشتگان زیاده از مرمر جاری کرده چهار رنج
 مسکون می نامند شان در زیر مجسمه پرنس تماثل اشخاصی معروفست از قبل سکپیر و
 میلتن و ولتر و غیره همه را بسیار شبیه و خوب حجاری کرده اند

جمعه ششم شهر ذیقعدة الاحرام

بعد از صرف عشاء رفتم به شاهای کلیسای سنت پال بزرگترین کلیسای برتانیا که است
اثبیرت سلطان کنستانتینولیه سیاحتی اول در این موضع کلیسا ساخت در سال ۱۸۷۱
آتش گرفته بکلی خراب شد سنت پال بعد این کلیسا را بنا کرد در سال ۱۸۷۲ باز
بسوخت و بسیاری از آن ویران شد بعد که تعمیرش کردند باز در آتش گرفته
خرابی بسیار آن وارد آمد مجدداً مبلغ کزانی خرج کرده مرتش کردند در سال ۱۸۷۳
عظیمی روی داده بکلی ویران و کلی خاکستر شد در این یاقین قریب سیزده هزار خانه
و بیست و هفت کلیسای کوچک و بزرگ میان شدند در عهد سلطنت چارلس
دویم ۱۷۰۲ ساله باز از سر نو شروع به ساختن کردند و سی و پنج سال طول کشید تا با تمام
رسید از غرائب آنکه کلیسا و عمر معمار در یک روز با تمام رسید به طریقی بنا شد به
کلیسای یاقین است طولش پانصد و عرضش ۱۲۵ پا است از کف کلیسا
تا نوک صلیب که بالای کنسبت ۱۳۵ پا است روی مناره جنوبی زنک
بزرگست قطرش ده پایی شود این زنک بیچوخت زده میشود جزو تسمیه کمی از دودمان
سلطنت یا امیری از خاندان نبالت دستش از دنیا کوتاه شود وزن زنک دوازده
هزار رطل است و وزن زبانه زنک صد و شصت و شصت و شانزده پوند میخورد
تا صلیب ولی تا وسط که به غلام کردش بخوبی موسوم است بیشتر رفتم و به تسمیه
این غلام کردش این است که اگر یفا صلح صد قدم آدم دهنش را بدیوار کند زده
استه حرب شش ماه بعدی بلند می شود و معمار صنعت غربی در این فن بکار برده

از این جا یک طبقه بالاتر رفتیم تمام شهر لندن پیدا بود خواستیم برویم بالاتر تا رسیدیم
 صلیب مانع شدند گفتند چندین دفعه ابله را اندخواستند کیندر با دنیا میست
 خواب کنند از عهده بر نیامده گرفتار گشتند لهذا از آن زمان بعد قدغن اکید است
 کسی بالاتر نرود همیشه درهای بالا هم مقفل است چون نشد بالا برویم پائین آمدیم خیلی
 خسته شده بودم قدری در صحن کلیسا نشستیم محبته بای زیاده صورت پهلوانان معروف
 که در بردها گشته شدند از شکست مردم جاری کرده و بعضی را از چدن ریخته نیت
 کلیسا کرده اند نوک کیند صلیبی است بوزن سه هزار و سیصد و شصت رطل روی
 کلوله نصب است که در نشخیزار و ششصد رطل است قطر کلوله شش پا و دو
 اصبع است اما از پائین بقدره ندهد و نه درشتی بنظر می آید بهشت نفر آدم میتواند
 میان کلوله خود را بکشانند خلاصه پس از گردش زیاد آمدیم منزل همه جا از میان
 خیابانهای وسیع میز و از پهلوی عمارات رفیع خوش طرح گذشتیم جمعیت کثیری
 پیاده از طرفین راه و کالسکه های متعدد از وسط متصل در عبور و مرور بودند چند
 جا کالسکه من و همراهان ایستاد تا راه باز شد از میان این جمعیست یک صد
 بلند بیرون نمی آمد واقعا انگلیسها مردمانی هستند بسیار معقول و مؤدب جدا
 با کسی کاری نه هر کسی پی کار و عمل خود میرود و دوازده هزار پلیس سواره و پیاده برای
 محافظت عموم خلق در لندن هست تا نزاعی خویش و جنگی گشتند انگیز روی نمید
 پلیس ما ذوق نیست مداخلت هیچ امری نماید فی الحقیقه آزادی این است که نصب
 انگلیسها شده گمان نمی کنم ملت دیگر این نوع مختار و آزاد باشند

سینه هفتم

امروز ما عصر منزل ماند و بنوشتن و خواندن وقت خود را گذراندم ساعت
شش رفتم به شاهانه دم تو سوا اینجا صورت سلاطین و مردمان معروف را خوا
به نیک نامی خواه به بدنامی از موم درست کرده با همان لباس و نشانی که در زمان
حیات در برداشتند ترتیب ایستاده و نشسته با حرکات مختلف هر یک را بوضع
خاصی قرار داده اند مثلاً شخصی دیگر را مخاطب ساخته حرف میزند بقدری مجسم است
که با صورت اصلی نمیتوان تمیز داد صورت دختر را از موم ساخته نفس میکشد مثل
اینکه فی الواقع انسان حقیقی خوابیده و نفس میکشد جای دیگر شخصی از موم بود کاه کاهی
سرش را بطرف راست و چپ میگرداند و لمسی از موم ساخته ایستاده کرده بودند
یکی از تماشاچیان گمان کرد لمسی حقیقی است از وی پرسید چه وقت نور یک میزنند
و بدجوابی نیامد بخت شد دختری شربت فروش جلوسری ایستاده بود یکی از همراهان جلو
رفته گفت این را چه قدر خوب ساخته اند دختر بنا کرد بخندیدن اگر آدم حقیقی بی حس
و حرکت در میان آدمهای مومی بنشانند مشکل پیدا نمیکند کسی نتواند تمیز دهد بالای سر
دختری که نفس میکشید جابی نهاده بودند زیر حجاب دستخط مبارک آنحضرت
اقدس همایون ناصرالدین شاه سلطان ایران دیده شد بجلوی آن بخت نهاده بودند
بمیرزا اسمعیل خان کفتم سواد دستخط همایون را محض تسمیه و تبرک مسافرت نامه من برد
اینست سواد دستخط مبارک هنگامیکه در لندن اقامت داشتیم به شاهای ندیم تو سه
آیدیم و این چند کلمه را بر رسم یادکاری در اینجا نوشتیم ناصرالدین شاه قاجار ۱۲۷۵

در جنب این تماشاخانه طاق دیگری بود که اسباب سلاطین قدیم را نهاده بودند
از قبیل لباس و اسلحه و غیره رخت خوابی که ناپلیون اول در آن سفر میکرد اینجا بود و این
کالکه رخت خواب و آشپزخانه و اسباب تحریر و میزها و خوری همه جمع بود و این
طاق پله میخورد بیابان در این زیر زمین مانند صورت مردمانی هستند که به بد ذاتی
و سرقت و بد نفسی و سفاکی مشهور بودند از صورت هر یک فی الواقع آثار بد ذاتی معلوم
میشود و تا ماکریه المنظر و قبیح الوجه اند این جانیزیکت داردیده شد که سوابق ایام در
فرانسه و بعد در لندن رواج شد برای کشتن قاتلین و بدکاران بر سر تختچه چوبی عمود کرده
آدم را روی تختچه می خوابانند بالای عمود نبری تعبیه شده بکیت اشاره پائین آمده
میخورد و بدن آدم و فوراً اسرجه انداخته می افتاد میان صندوقی پرازگاه و بدن
روی میماند صورت تمام مجوسین نیز در این طاق بود و با وجودیکه همه از موم ساخته شده
بودند از دیدن روی رشتشان موی بر بدن آدم راست میشد پس از تماشای آنها
آدمیم با طاق اول بکیت کتبه موزیکانچی هر روز نزدیک مغرب موزیک می نوازند
چون خوب میزدند و خسته هم شده بودم قدری بنشستم رفغ خستگی شد بعد رفتم
منزل شام خورده یکشنبه دهم وقت خواب خوابیدیم
امروز نیز روز یکشنبه است کمتر کسی در شهر میماند نه جانی برای تماشا با بهت و نه
آمد و شدی در کوچه و برزن میشود صدای احدی بکوش نمیرسد این شهر باین جمعیتی
مثل امنیت که هیچکس در آن نباشد بعضی از اهل حیدرآباد که برای گردش و تحصیل
این جا آمده اند از قبیل مولوی سید علی سلیمانی و میرزا محمد نجف و سید زین العابدین

فرزند مولوی سید حسین مؤمن بخت بدیدن من آمده بودند گفتیم بمانند با من نمار
بخورند بعد از آن ساربانانی بکجه صحبتی شد تازه که قابل نکارش باشد اتفاق نیفتاد
دوشنبه یازدهم

امروز یکی از نمار رفتم بمارت دولتی قدیم لندن که موسوم است به نوراف لندن
یعنی برج لندن این عمارت صاحب برج چند روی تپه کنار رود تمیز واقع است
این جایانی است که اشخاص معروف و مشهور عالم شربت موات از دم تیغ آبدار
چشیده اند اصل این بنا از زمین است در عهد سلطنت کنت مانتن کسیر بنا شده کوپا پنجا
خرانه و دار الضرب بر من با بود وزیر که در سال ۱۷۷۴ قتی که پایه میث بنای جدید
می کنند یک شمشیر نقره و چندین سکه طلا مسکوک است که و نظار من با بود از ابتدای
بنای این بنا هم عمارت دولتی بود و هم مجلس حکومتی استیفن شاه اول سلطانی بود که پنجا
را مقام خود کرد در عهد سلطنت ریچارد اول شاه انگلستان که ششمین خد فی قو این بنا داد
کنند زمان سلطنت او دار و بر است حکامات و قلاع این بنا فروده چنان مستحکم نمود که
ممکن نبودی داخل بغل اندونی شد بقولی در عهد وی این جافظ مجلس دولتی شد و سال
۱۲۷۸ از یهودیان مشکلی شدند که سکه قلب میزنند همه را که ششصد نفر میشدند گرفتار کردند
این مجلس نمودن خونهای زیاد در این جار نیجه شده اگر بخواهم تمام را شرح دهم چندین
صفحه بخوابد شد این جا همان جانی است که هنری ششم زوجه خود ملکه آراکن را پس از
جلوس بر تخت آورده در سال ۱۵۳۳ از معاشرت با وی سیر شده از جان نا امیدش
کرد بعد زوجه دیگر که بسیار خوش صورت و جوان بود برشته از دواج در آور و چندی

نگذشت که بوی نیم جهان شربت چشاند در عهد سلطنت مری رقیب خویش بدی بخدیوی
 بدون هیچ نوع تفصیر یا کنایه در این جا حبس کرده بعد سرش را از بدن جدا نمود
 وقتی که مری از دارالملکت دنیا روی به عالم بقا نهاد سلاطین بعد دیگر این جارا عمارت
 دولتی قرار دادند حالاً جبهه خانه و مخزن جواهرات دولتی است در وسط عمارت
 اطافی است تقریباً در تمام جواهرات و آلات سلطنت را میان دو وقف
 آهنی حید و اند بعد از فوت چارلس اول اشیاء و جواهرات قدیمه بعضی کمسور و برخی
 مسروق شدند در زمان تاج گذاری چارلس دوم زرگری مانور شد آنچه جواهر
 لازم است برای دیسم وی فراهم بیاورد جواهراتی که حال موجودند مشتمل است
 بر چند تاج و چند عمود و شقا بهای طلا و مطلقاً که بهنگام تاج گذاری در سر می چینند
 نشانهای متعدد طلا و مرتفع و مسینا و غیره زیاد دیده شد تاج علیا حضرت
 ملکه عظمه دامته شکوه را از همه بالاتر جای داده بودند و درش محل ارعوبت
 و جواهرات زیاد روی آن نشاندند یکت یاقوت درشتی که اطرافش بنفشه و پنج
 الماس بر لیان بود دیده شد بیک صلیبی نشاندند این یاقوت بواسطه درشتی
 است هزار زیاد دارد و میگویند مال او دارد است که معروف بود بسیار شاه در سال
 ۱۳۰۳ که اسپانول محاصره شد بطر پادشاه کاستیل بوی ارزانی داشت در محاربه
 اجین گرفت سال ۱۴۱۵ همین یاقوت بکلاه خود بهتری خیم نصب بود خلاصه آن
 اقسام جواهرات دیده شد منجمله ظرفی بود شبیه بعقاب بال کشوده سرش
 بگردن هیچ منوره سنگام تاج گذاری سلاطین موافق رسمی که دارند میان آن

روغن ریخته سلاطین را روغن مالی می کنند قاشق طلای مرضعی دیده شد که با آن
 روغن از ظرف مذکور بیرون می آورند قریب و از ده نیکت دان طلای
 مرضعی بود اینها نیز هشتکام جلوس سلاطین در دستر خوانی که آرزو کنند و می شود
 گذاره میشوند شبیه کوه نور را همان طور که از هند آورده بودند قبل از رسیدن
 و بریان کردن از بلور ریخته پشت آینه نهاده اند کردن پسند و نشان را نو بند که
 روی آن در شمس است بولی سواکی مالی پارس یعنی بد با کسی دارد بیاید که به خیال
 میکند و نشانهای دیگر و مال زیاد دیده شد پس از تماشای بسیار از این جایرون
 آمده رفتم بکعبه خانه این حجره مشکی است به اسلحه بکشی یونانی و آذانه آلات حرب
 شرقین مخفی همانا مال بندیان و ادوات قدیمی نادر خوش ساخت با هم و تارنج
 هر یک بترقیب و قفسه های متحد چیده اند کتوانهای فولادی بر آبهای
 مصنوعی بسیار درشت و شانه بترقیب چیده اند بعضی شان پوست اسب
 حقیقی بود که با کاه پر کرده بودند سمشان بزرگتر از شفا بهای معمولی است یک نوع
 زره و کلاه خود دیده شد از ریشه اشجار بافته بودند و آلات حرب اشخاصی که
 این نوع لباس می پوشیدند منحصراً بود بهی و استخوان ماهی و تیری که نوکش سنگ
 تیزی بود شمشیر و توب و تفنگ قدیم و جدید خنجر و کاردهای خراسان و کرمان
 شمشیرهای بسیار بزرگ که هر یک دو برابر شمشیر حالیه بود زیاد دیده شد از این جا
 رفتم با طاقی که منزل لدی جن گری بود یکت پنجره بهمت صحن عمارت داشت از
 میان همین پنجره دیده شوهرش را از مجلس بیرون آورده بدار کشیدند و جسد را

در غرابه گذارده بردند و کلیسای سنت بطرودفن کردند بعد آمدن این سیاره راهم بود
 بشوهرش ملحق گردید حال همان مقتل را مشجر کرده معجز آهنی اطرافش ساخته اند
 همین موضع سال ۱۵۳۶ و ابعاشش نفر از مشاهیر بی سر شدند اول ملکه آن
 زن هنری ششم دویم مارکاست زن سر یچار دپل سیم ملکه کاترین زن پنجم هنری
 هشتم چهارم جن زن جورج بلین پنجم لیدی جن گری دختر هنری دیوک شکست ششم زبرت
 ووزارل اسکس در جنب این مقتل راهی است تنگ و تاریک میروند و محبس که
 مال اعزه و امر ابو و مجوسین بر یک زمان قید روی سنگهای که در کف و دیوار
 محبس است چیزها کنده اند که خالی از پند و نصیحت نیست یکی از آنها را که ولبامم نام
 کنده بود خواندم ترجمه آن اینست در خانه ماتم و عزرا توقف کردن به از دست
 نمودن در خانه عشرت و ضیافت است دل عاقل همیشه منزل ماتم است
 چندی معید شدن بهتر است از همواره خلیع الغدار بودن برای هر چیزی و قیمت
 معین روزی باید تولد شد و ساعتی باید بدزد و گفت روز مات بهتر از روز حیات
 هر چیزی سختی دارد انجام هر شیئی از آغاز آن بهتر است و رخسان سکنت و
 مذلت صبور و شکور باش همچنانکه پول مفتاح ابواب مقفل است عص نیر کلید
 اشکالات است زمان اقبال خوش سلوکی کن و تبرس از ایام ادباز فی ۲۲
 اپریل ۱۵۵۹ خلاصه از دیدن این محبس و خواندن بعضی خطوط و بیاد آوردن کشتار
 و قتالی که در این موضع شده بقدری بدغم منقش شد که ضعف روی واد محبس
 و بکر بود زیر زمین مانند برای طبقه کنا هکاران و قاتلین و غیره بقدری تاریک

و بدو بود که عقل راست نمی آید و یوارهای بسیار کلفتی داشت حال انبار قنک است
در عرض کمر و بهشت و اندیشه و هزار قنک بیرون بیاورند بجهت خراب کردن کبی
از دیوارهای این محبس هند را با غله و مدتها زمان لازم است و اتفاقاً عجیبی
محکمی است از این استحکامش بیشتر است پس از تاسف و تماشای بسیار منزل آمد

شبهه دوازدهم

طرف عصر فتم بصومعه بنتمیسه کلیسائی است بسیار قدیم و بزرگ هر قطعه آن در زمان
سلطانی ساخته شده آغاز بنای این کلیسا در سال ۱۰۶۰ بکلمه رُبرت سلطان بسکس شد
اهل دناکت بنای اول را خراب کردند بعد از او اردو ملقب به کُتفیس در سال ۱۰۵۰
دیگری بنا کرد مذکور است این اول کلیسائی بود که بطرح رُمنی در برتان ساخته شد
مقبوره ادوارد در همین صومعه است پس از وفات وی اولاد و احفادش
در بنا و زینت این کلیسا جمعی بلیع نمودند هنری پنجم در سال ۱۲۲۰ بنای با شکوهی
ساخت چندی نگذشت که آتش گرفت ادوارد اول تعمیرش نمود در عهد سلطنت
ادوارد دوم و ادوارد پنجم وسعت داده شد هنری پنجم در سمت شرق بنای کثیف
ساخته تمام کلیسا بنام وی شد از زمان هارنا تا امروز تمام سلاطین انگلستان در
این صومعه تاج بر سر خاده اند باین معنی که زوی یک سندی که شش سال قبل
ساخته شده می شنید و رسم تاج گذاری عمل می آید و بهیم و جواهراتی که در زمان تاج
گذاری استعمال میشوند در توراف لندن که شرش سابقا گذشت جای داده اند
سوابق ایام این جالبجا و ماوای مقصرین بودی کف کلیسا تماماً حجر متلون و منقش است

مقابر اکثر سلاطین و تماثل اغلب مشاییر در این جا است بعضی حجابها و ثنبت
 کاریها و معماریه دیده شد که در این عصر کمتر می توان مثل آنها ساخت تمام ستونها و
 جدار و سقف چکات مرمر است پشت کلیسا جالی است تقریباً دو هزار ستون و سال قبل باران
 لندن بوده در وسط ستون سنگی دارد مثل تنه درخت تنه آن مثل شاخه های درخت
 اگر بتوانی مثل بز تند صدامی س میان تپی از آن خارج میشود خیلی خوب درست کرده
 قریب یک ساعت و نیم طول کشید تا تمام تماثل و مقابر دیده شد بعد برگشته منزل
 آدم شب بواسطه خشکی چهارشنبه سیر و هم از منزل بیرون رفتیم
 امروز رفتم بدین موزه که موسوم است به هندی این موزه مخصوصیت بر صنایع و کارها
 هندی و جواهرات و اسباب سلطان برمه آلات حرب قدیم و جدید پارچه های
 زلفیت شاهای کشمیر ظروف چینی قالیه های ایران زما دیده شد صورت شیر
 از چدن دیده شد که کیفرا انگلیس را زیر پنجه خود پامال میکرد گفتند این کنیوع آلت
 موسیقی است که بدستور لعل اوزنک زیب سلطان هندوستان درست کرد
 در حضور وی بنیواختند شیر منظر یک شخص هندی است که انگلیس را زیر چکات خود
 مضحک میکند در یک نقشه قرآن بزرگ خطی دیده شد که تقریباً پانصد لیره انگلیس قیمت
 داشت مدیر موزه گفت این را بابت پنج لیره خریده ام اما هر ورق آن قیمت پنج
 لیره می ارزد بعضی تکه ها دیده شد از هند آورده و برخی را شبیه به تکه ها با وضا
 های هند برای نمودن مردم و بمن جا ساخته اند در حقیقت محض بصیرت ملت و توت
 مبلغ کرانی خرج کرده آنانکه اثاث اهل بیت هندی را ندیده اند بیک نظر خیر بائی را

می بیند که حتی بعضی از خود هندیانم ندیده اند پس از تماشا شدنل آمده باقی روز و شب
 کافی السابق چشمنه چهاردهم گذرانیم
 امروز در منزل ماندم تازه روی ندا و شب بعضی از دوستان مدعو بودند آمدند
 شام صرف شد پس از غذا خواتین موعوده قدری پیانوزده همه را مخطوط کردند نصف
 شب ساز و صحبت کردم بود بعد ایشان رفته من هم بخوابگاه خویش شافتم
 جمعیه پانزدهم

امروز چارم توجه هندوستان است قدری از روز را مشغول نوشتن خطوط لاسه
 شدم طرف عصر بیرون رفته قدری پیاده گردش کردم اغلب روزها هوا ابر
 و خنک بعضی ایام که آفتاب می تابد هوا گرم میشود ولی زیر سایه اشجار نسیم خوش
 خرمی می آید قریب یک ساعت راه رفته منزل معاودت شد
 شنبه شانزدهم

امروز رفتم تماشای موزه که موسوم است به قییش موزیم این موزه منقسم بدو جز است
 یکی مشکل است به تاشیل و حجار بیای مرغوب و دیگری محتوی است بر سکه ها و
 نشانهای قدیم عالم در مرتبه تخفاتی کتابخانه ای است بسیار بزرگ شامل انواع قسام
 کتب خطی و با سمه عدد کتب با سمه یک طیان و چهار هزار جلد است و عدد کتب
 خطی بیش از پنجاه هزار جلد هشت هزار و پانصد جلد آن سینه شرقی است اقبیل عز
 و فارسی و ترکی و هندی کتاب شاهنامه مضمون و کتاب یوسف زلیخا و لیلی مجنون
 و حافظ همه مذتب و خوشخط در یکت قفسه جدا دیده شد اکثری بسیار زیور

بودند و جنب کتابخانه اطافی بود و موسوم به اطاق قرائت سقف بسیار بزرگی داشت
 مستحفظ آنجا گفت این سقف فقط یکپا از سقف کلیسای سنت پتر که در رم است
 کوتاه تر است و این اطاق خواندن ششاد و جلد کتابت هر طلای که مردم بخواهند
 بفهمند یا سواد مقاله را بردارند اجازتی حاصل کرده این جامی آیت هر چه بخواهند
 میخوانند یا از روی آن می نویسند چهار صد سندی در اطراف سقف ده اند بر آید
 نشستن مردم واقعا اگر کسی بخواد علم و صنعت را در ملکی رواج دهد باید این نوع بناهاست
 اهل ملکت را تشویق کند هر ششم کتابی که در عالم با سمه شده یا نوشته شده در این کتابخانه
 موجود است از روی فهرستی که بر ترتیب نام کتابها را نوشته اند هر کتابی که بخواهد
 پیدا می کنند بفاصله دوسه دقیقه خلاصه قدری آنجا نوشته بعد سندان آدم
 یکشنبه هفدهم شهر لقمعه

الی یکشنبه بیست و چهارم ز کام و سرفه و کاهی تب بقدری شدید بود که هیچ نتوانم
 از منزل بیرون بروم در این بین اتفاقی که قابل مذاکره باشد رخ نمود امر و نیز یکی از
 آیام سلاکت و صامت است تا عصر کسی دیده نمیشود اکثر اهل شهر از زن و مرد خور و درخت
 بیانات حول و خوش میر و ند معدودی که در شهر میمانند صبح کلیسا رفته نزد کایت ظهر
 مراجعت کرده در خانه میمانند و قلیلی طرف عصر برای گردش در میدان و جابجایی
 دیگر بیرون میروند منم تنه نشسته وقت خود را بخواندن کتب و صحبت با همرازان
 گذرانم آنجا تند امر و زبانی رفع کمال شد فادرجرت هستم
 دوشنبه بیست و پنجم

امروز عصر منزل مسیتر زک من و تمام مهربان همان جستم هم را منزل صرف
 کرده راه افتادیم خانه شان خارج لندن در شبیه و میبلدن واقع است اما
 البیت و خانه و باغچه همه از روی سلیقه و پاکیزه است صاحب اولاد زیاد
 است شش دختر و دو پسر دارند یعنی سه دختر و یک پسر از زن اول که همه بزرگ
 و با تربیت اند و مادرشان چند سال وفات کرده دارند و سه دختر و یک پسر از
 زن حالیه که بسیار عقیقه و نجیب است شب بعد از شام قدری ساز زدند بسیار خوش
 گذشت بعد از شام خواستم مرحوم مسیتر زک مانع شده خواهش کرد و دو سه روز
 برای تعنیه بود منزل ایشان بمانم چون خود و عیالش مردمان مهربان و دانا
 دوستی هستند خواهش ویرا قبول کرده سه شنبه و چهارشنبه مثل روز دوشنبه
 در کمال خوشی و خرمی گذشت عصر چهارشنبه رفته از جانب وزارت خانه بند
 رسید که فردا که پنجشنبه است سه ساعت بعد از ظهر بروم ابرن بزیارت علیا
 حضرت ملکه معظمه پادشاه گلستان و قیصر هندوستان دامت ملکه
 لذا شب بعد از شام چند حافظ کرده رفتم منزل

پنجشنبه بیست و هشتم

صبح پس از صرف چای راه افتادم با کالسکه گجا چهار ساعت طول کشید هوا
 بسیار سرد بود در ساعت معهود بعمارت دولتی رسیدم غذا حاضر بود پس از غذا
 اذن شرفیابی حاصل شد در کمال ادب و استحضار پیش رفته رسم آداب و تکریم
 بجا آوردم بعد علیا حضرت ملکه معظمه دامت شوه با دست مبارک کردن

وسینه خانه زاد دولت خواه خود را با حایل آبی و نشان مثبت کماندراف این میان اسپر
 مزین فرموده این بنده هم سر مبارک و افتخار به کسب و دوار رسانیده دست مبارک
 علیا حضرت عظمه لمار ابوسیده اجازت حاصل نمودم شب راجعی از امر او اعزّه گما
 بودن خیلی خوش گذشت بعد از شام قدری بپایان و موزیک زدند از نصف شب
 گذشته بود که مجلس برهم خورد با همه خدا حافظی کرده با طاق خواب رفته خوابیدم
 جمع مثبت و نهم شهر ذیقعه

امروز در منزل ماندم برای نوشتن خطوط بهندوستان تازه که قابل باشد
 اتفاق **شنبه سه ام** **نیفتاد**

امروز رفتم تماشای موزه که موسوم است به کنسینکتین موزیم در این موزه نمونه اکثر اشیای
 عالیّه قدیمه ساخته برای بصیرت خلق جاداده اند به انضمام تمام اسباب و آلات
 و ظروف چین و جاپان و غیره نمونه استون تراجان را که در زمست بهمان
 بزرگی ترکیب از کچ ریخته اند با صورت اصلی ابدالفاوت ندارد جای دیگر نمونه
 شمعدان کلمه دیده که از برج ساخته مطلقا کرده بودند چنان مثبت کاری ریز و مناسب
 با ترکیب کرده بودند که معلوم میشود از زیر دست استمداد آمده جانی مسیحی مسلمانان
 و جانی کشت یهودیان و نسل اعراب مینی و حجازی و اما مزاده و غیره بود اگر کسی
 بدقت این موزه را به بیند مثل مثبت که اغلب اتمیه مشهور عالم و کار بائی قدیم چین و
 و جاپان و زنا رودزیهای هند و ایران را بیک نظر دیده است علاوه بر اینکه
 چشم از دیدن اشیاء مخطوط میشود بر بصیرت شخص هم می افتد از زنا رودزی

وکل دوزی که در این موزه دیده شد تا ما کار قدیم است از قرار که مدیر موزه می گفت در این زمان کوشش زیاد کرده اند مثل اینها که بختند از عمده بر نیامده اند سوابق ایام هند و ایران در زمار دوزی وکل دوزی و قالی و شال بافی برتری بر تمام ممالک روی زمین داشتند اگر چه کنون هم کارهای خوب می کنند اما مثل کارهای قدیم قوم دودام ندارد

یکشنبه غره شهر ذیحجه الحرام

امروز صبح هوا پر از مه غلیظ و تا ساعت یازده حین غمه و کرم بود بعد کم کم روشن شد چون امروز هم روز تعطیل تکلیفهاست و من هم کل بودم تا عصر از منزل بیرون رفتم طرف مغرب قدری سوار کالسکه شده اطراف پید پارک گردش کردم بعد مر حبت منوده تا نزدیک شام صحبت مشغول شده بعد از شام قدری نشسته خوابیدم

دوشنبه دوم

امروز بیشتر کسیر لاند که سابقا هم حیدرآباد آمده بود بدین آمد درایت عمل بسیار تریست و ما بر است و آن منیت که اگر دو نفر اشارت ما یا کنایا یا بطور نجاشی را نشان کنند یا بیکدیگر بگویند او چشم خود را بسته دست اشاره کننده را به پیشانی خود چسباند و خط مستقیم میر و پهلوی همان شبی که منظور بوده و آن دست دیگر اشاره کننده را بیکدیگر روی آن خیلی کار مشکلی است یکی از همراهان سنجاقی را میان جعبه که در اطاق دیگر بود گذارده بدیکری آهسته گفت بعد کسیر لاند دست ویرا به پیشانی نهاده بخلا مستقیم در سر جعبه ان را باز نموده دستش را روی سنجاق نهاد از این قبیل کارها زیاد نمود و بعد از رفتن مشارالیه با طاق مخصوص خود رفته بخواندن کتاب و امور دیگر روز را سپایان

شنبه سیم

تازه که قابل مذاکره باشد رخ نمود طرف عصر عالم برهم خورد کسالت زیادت
داد نتوانستم از منزل چهارشنبه چهارم
الی شنبه هفتم کسالت مزاج باقی بود هیچ نتوانستم از منزل بیرون بروم کرل
شنبه یازدهم که چند سال قبل نایب سفیر کبیر دولت بنیه انگلیس مقیم حیدرآباد بود زبان
و بچه اش دو ساعت از فکر گذشته برای صرف چاشت مدعو بودند در عت
مذکور با حالت کسالت حاضر شدم ایشان آمدند بعد از غذا صحبت زیاد در میان
آمد دختر جوانی دارند فرشته بسیار خوب حرف میزند چهار سال در یکی از مدارس
مایل تحصیل کرده زبان منسه خوب میدانت خیلی خوب تربیت یافته بعد از صحبتها
زیاد ایشان رفتند منم براحتگاه خود رفته با مور لازمه پرداخت ختم

یکشنبه هشتم

امروز تیرگی از ایام است که اهل لندن بعضی بنماز و برخی بگردش در باغات
خارج شهر روز خود را شام می کنند دوشه روز است هوا تغییر کرده قدری
خنک شده کاه کاهی هم باران می آید صبح غلیظی در هوا بود تا یک ساعت
بنظر مانده هوا تاریک و تنگ و خفه بود بعد کم کم روشن شد

دوشنبه نهم

طرف غربی لندن ایالتی است موسوم به ورسر و هفت مایل آن جنبه محقری است
معروف به ورسر شیر قریب جنبه مذکور چشمه آب گرم است از آن چشمه جوئی کنده

آب کرم به حمامهای متعدده که در حمامخانهها ساخته اند میسبزند بپایان و ناخوشان از اطراف و کناف باین قصبه آمده سی چهل روز در یکی از حمامخانهها توقف می کنند و نیز با آب کرم بدن شوی و نماید رفع مرضشان هر چه باشد میشود بسیار اشخاص شل و نلک و نزله دار از آب مزبور شفا یافته اند چون ششم اکثر از نصف معده و غلبه بلغم شاکلی بودم انسب دهنم چندی به قصبه مذکور رفته با آب کرم بدن شوی کنم شاید رفع در شود لهذا طرف عصر بموقف کالسه بخار رفته سوار شده راه افتادم همراهان همه بودند سه ساعت و نیم راه بود شب بمزمل رسیدم چون خسته بودم زود خوابیدم منزل در حمامخانه ایت موسوم به زیال تمل و متعلق به میرزا که سابقا مذکور شد.

ششمین شب

امروز عید اضحی کی از اعیان تبرکه است صبح بیدار شدم و شوی بدن در حمام معمول مسلمانان چند کوفته قربانی آورده و فوج نمودند بعد علی الرسم بنده و سنان جمعی را ادای نذر کرده مبارکباد و تهنیت گفتند منم با همه عید مبارکی کرده با بخت ایشان روز را شام کردم امروز بیدار شدم و شوی بدن در آب کرم در دستخوانی که چند سال قبل در پاهم پیدا شده بود و اطبا چند دفعه معاینه کردند و باز نمودند کمی رفع شد.

چهارشنبه یا نهمین

امروز صبح باز حمام آب کرم رفتم رفتم رفته دیدم درد پا استیام یافت بعد از چند روز بجای رفع درد شد فهمیدم که این آب کرم خالی از خاصیت نیست چند نفر از اطباء می سازد آب را بنجر به کرده و دوامی نافع مفرج باین آب یافته اند بجز و بیشتر نکست است

و شوره خلاصه تا روز شنبه هفدهم از منزل بیرون نرفتم تازه که قابل کار باشد

روی روز شنبه هفدهم

بعد از نماز رفتم به ورست انواع اقامت یعنی بانی خوب و مرغوب در کارخانه جات اینجا ساخته شود اول رفتم به چینی ساز خانه بسیار کارخانه بزرگی است ظروف چینی ابتدا مثل ظروف کتان است یک جایبرد کجا قالب می کنند کجا لعاب می نماند و کجا رنگ آتیزی می کنند خیلی تماشا داشت قتیان بهم بسیار مناسب بعد رفتم

به کلیسا زیرا که مردم البانی این جا آمده در این کلیسا میخوانند امروز بهترین خواننده های فرانستان است قریب چهار هزار نفر جمعیت از زن و مرد بزرگ و کوچک ضعیف و شریف حضور داشتند و تجار و زارسیه فقر خواننده و خواننده بودند کما بهیچینا همه با هم میخوانند و گاهی مردم البانی بخت میخوانند اما صوت مردم البانی در شک و غنائی برابر میگیرد با او از تمام این سیصد نفر واقعا بسیار خوب میخواند صدایش مثل نکت در کلیسا میچید چهار ساعت از ظهر که شبته مجلس برهم خورد پنجم منزل

سماودت روز چهارشنبه هجدهم کردم امروز نماز را همان بستر اورت شریف پرنس کام ششم ساعت دوازده با کالک

بخارج مخصوص راه افتادم سمرهان همه بودند صیبت پنج دقیقه راه بود بعد از ظهر رسیدم به هتیش نهاد در مهمانخانه که جنب استایش است صرف شد جناب شرفاس مور لوجا کام پرنس کام نیز مدعو بودند بعد از معرفی با ایشان و صرف نما بواسطه مشغله که داشتند شریف بردند صحبتی از پیشکی و غیرتیک با ایشان داشت

نذا و این شهر دارای کارخانجات متعدد است برای ساختن آلات فلزی از
 قبیل تفنگ و طپانچه و سر قلم و سوزن و سنجاق و مراد و مفتول و لوله های بجنی
 و غیره بعد از بنا را اول رفتم به تماشای کارخانه تفنگ سازی قریب هزار نفر عکاک
 میکردند هر جز تفنگ از یک دستگاه علیحده بیرون می آید مثلاً یک دستگاه
 فقط لوله میریزند و دیگری سوراخ می کنند جانی خان را رینما سید کجا برداشت
 می کنند از آنجا جای دیگر برده رنگ می کنند و دستگاه دیگر چخاق و دیگر
 بنانک و در دیگری قذاق می سازند و من علی هذا بسیار قابل تماشا بود و وقتیکه
 خواستم بیرون بیایم کتابی آورده نام خود را در آن نوشتم همراهان نیز اسم خود را
 درج کردند و روزی دو بیت قبضه تفنگ از این کارخانه بیرون می آید بیت و
 چهار قبضه تفنگ هم من خریده بیرون آمدم از آنجا رفتم به کارخانه پنج سازی از قبل
 مقفولهای باریکت و کلفت چرخهای برنجی چ و مهره و لوله های برنجی و مس و غیره
 همه در کمال سهولت و پاکیزگی از زیر چرخهای بنجا بیرون می آیند از آنجا رفتم به کارخان
 سر قلم سازی تمام علمجات دخترهای جوان بودند معدودی مرد در پائین مستحفظ چرخ
 بنجا بودند کار آنها منحصراً این است که تخته های آهن نازک به علمجات برسانند
 قریب دو بیت منگنه بود و در هر منگنه یک دختر یا دست کاری کرد و در منگنه
 اول شکل سر قلم آنها مسطح و پهن بریده میشد و در منگنه دیگر اسم کارخانه با مالک آن
 جای دیگر مقعر میشد و جای دیگر قطع میزدند و در کمال چالاک و زرنگی حیل تماشاد
 پس از تماشا بیرون آمدم مدیر کارخانه که زن معمره بود چند سر قلم بطور یادگار

تعارف کردیم منت قبول کردم از این جا باز رفتم همان خانه چای صرف کرده بخل مستقیم رفتیم
 و رستیم که شب را بروم تا شاخانه بعد از ورود به درستر رفتم به همان خانه موسوم به ستاره
 بتل تغییر لباس داده رفتم تا شاخانه پرده های خوب نشان دادند دریا و تپه و کشتی و موج
 و طوفان و بار و زدن ملاحان و صدای آب دریا که بساطل میخورد چنان خوب و پاکیزه
 بود که فی الحقیقه مثل این بود که همه بی اندیشه مصنوعی تا نصف شب طول کشید
 بعد نزل آمدیم چشمنه نوزدهم سوپه خوردم و خوابیدیم
 امروز در شجره رسته نوبت بود از ظهر باز رفتم کلیسا به استماع صوت دم البانی امروز
 روز آخر است که میخواهند فردا خواهد رفت سه روز است این جا است زنی است معمره
 و کوتاه قد بترین آوازه خوانان فرنگت محبوب میشود تمام جماعت فرنگت و نیکی دنیا کثر
 مشارالیه را دعوت می کنند بلا حرف آنکی که از حجرش بیرون می آید روح را فوقی
 علیی روی بخشد قابل شنیدن است علی ای حال پس از اتمام مجلس رفتم همان خانه چای خورده
 بطرف درستر حرکت کردم در راه جنبی سرد بود هوای این جا خشک تر است از لندن
 امشب را در خانه میسر اورت همان ششم هر چند زیاده بسته بودم ولی بلا حظه دوستی
 که با مغزی الیه داشتم نخواستم رد دعوت کنم با این حال به محض ورود به درستر شیر تغییر
 لباس داده راه افتادیم همراهان نینده مدعو بودند هفت میل مسافت داشت متجاوز
 از یک ساعت در راه بودیم هوا هم سرد بود خلاصه ساعت نه رسیدیم خانه و باغچه و اثاث
 البیت بسیار با سلیقه دارند شام مفصل صرف شد بعد از شام صبا بایستی مغزی الیه
 قدری پیانوز دزد خلی خوش گذشت سه دختر دارند و چهار پسر دو دختر بزرگترش

که هفتده وجهه و ساله بنظر آمد بسیار با کمال بار آمده اندیم ساز و قش خوب میدهند
و هم دست خیاطی بسیار قلمی دارند و هم صاحب دوسه زمانه افقاشی هم خوب
تعلیم یافته اند ما دو ساعت از نصف شب گذشتیم بخواب طول کشید یعنی چندین بار بیدار
ساز قدری نصیبت و قدری بیازاری بسیار و مشغول شدیم بعد از آن حافظ کرده منزل آمدیم
روز جمعه بیستم شهر ذیحجه الحرام

بر حسب معمول امر و بنویشتن خطوط و جواب کاغذجات هند و زر اکرانندیم
تا زورخ نمود از بعد از ظهر هوا بر شد بنا کرد بسیاریدن
شنبه بیست و یکم و شنبه بیست و دوم

بواسطه باران و رطوبت هوا از منزل بیرون رفتیم بجا آمدن و صحبت این روز و زر اکرانندیم
دوشنبه بیست و سوم

دو ساعت بنظر مانده برای تماشای کار خانجات دیگر باز رفتیم برینکام کیاحت
راه بود و هم امان همه بودند اول رفتیم بکارخانه سخاق سازنی قریب صد و هفتاد و شصت
کوچک بود و همه با چرخ بخار در حرکت بودند و پیروی هر دستکهای یک حلقه مفتول از طول
سی چرخ میگردیدند که استه بود و در هر مفتول از میان سوراخی داخل دستکها میشد و فوراً
کیت چکش کوچکی بر مفتول خورده و درش میکرد و این غنیمت آنکه دیگر قتلش میکرد و هر دقیقه
از هر دستکهای قریب دویست سخاق بیرون می آید و بنظر من غیر عمل لازم بود و سخاق مارا
از این جاعل کرده بکارخانه دیگر برد آنجا دختران متعدده را مرتب بکار غذای طویل
نصب کرده در قوطی بجای میدادند و اینک که سخاق را یک کیت بکار غده فرو کسند

زیر زوی

بلکه توسط دست کاهی که با چرخ بخار می‌چرخد مکنفر با یک آلنه مثل پیل درنا و دان مانند می‌ساخت
 دیگری با آلنه همان ترکیب پیش می‌کشید که غذا خالی زیر دست کاه می‌رفت از طرف دیگر پیراز
 سنجاق بیرون می‌آمد چنانچه تا شنا داشت از آنجا بیرون آمده رفتم بکارخانه زرگری اینجا بخیر
 طلا و نقره و برنج و فولاد و اسباب دیگر زرگری می‌سازند دختران خورد سال در این کارخانه
 زیاد بودند اکثر زرگری‌های ریز و بسیار نازک از زیر دست اینها بیرون می‌آید قراضه‌ها
 ریز را در کمال مهارت و ترقی آلات دیگر پوش میدادند با پادم میدیدند قوه برقیه از
 چرخ بیرون می‌آمد و با دست کار میکرد مکنفر و کار میکرد دیگر لازم نبود یکی دم بدو دیگر
 کار بکند حتی خوب و جلد کار می‌کنند از آنجا بیرون آمده رفتم بکارخانه که جمیع آلات کوچک را
 از قبیل چرخ و مهره و منج و حلقه و چرخ‌های برنجی و آهنی کوچک و قلاب و سگک و غیره
 می‌سازند در تمام این کارخانجات تمام آلات و اسباب از زیر چرخ بخار بیرون می‌آید
 خیلی کم احتیاج به دست‌آوردان دارند از این جا بیرون آمده رفتم بکارخانه برای صرف
 غذا بخار و ضرر بود صرف شد کیماعت بعد از نهار بار سوار کالسکه شده رفتم بکارخانجات
 دیگر اول رفتم بکارخانه بلور سازی و سفرغ و برنج ریزی در این کارخانه چهل چرخ و شمع
 و دیوار کوب و کلدان و ظروف طلا و نقره و برنجی و مس و مفضض و قوطی‌های سیکا
 و اسباب چای خوری و کار و و چنگال و سینی و غیره می‌سازند تمام آلات فلزی را در
 کمال سهولت با منگنه می‌سازند مثلاً یک شخته آهن مسطح زیر منگنه می‌گذارند متعثر می‌شود دیگری
 متعثر می‌کنند بعد در حوض می‌ریزند مفضض می‌کند و در همین کارخانه بلور هم می‌سازند بعضی ساده‌اند
 و برخی را می‌تراشند در تراشیدن بلور استادی لازم است چرخ شنبیه چرخ الماس تراش

بتوسط بنجار میچرخند و بلور تراش بهر قسم که میخواهد بلور را لب چرخ گذارد و در تراش میدهد
 قریب دو بیست چرخ الکاس تراش در کار بودند قدری اسباب بلور و نقره از این
 کارخانه خرید و رفتم بکارخانه آهنکری در این جا ششتهای آهن سطح درست می کنند برای
 پشت باهما و بنجاری و ناودان و دودکش و غیره و اولایت تکه آهن بی شکل و تیری
 از کوره بیرون آورده میگذارند روی یک سنگ آن بزرگی حکش بسیار ریز کی متصل
 بلند میشود و میخورد روی آهن فقط یک نفر عمه لازم است آهن را با کا از این رو و آن رو بکند
 تا شکل مرغ مستطیل شود بعد آن را زیر سنگ دیگر میگذارند مستطیل ترش میکنند همین طور
 از این سنگ بکنند دیگر میرند تا بنازکی کاغذ کلفتی شود یعنی آن قطعه آهن مجزئی شود به
 دو دوازده ششتهای آهن سطح یکی روی دیگری بعد به با کا از یکدیگر جدا گویا کرده میان
 یک صندوق بزرگ چدن روی هم میچینند با نمد خروار آهن در صندوق مذکور
 میگذارند آنوقت صندوق را تا بهیت و چهار ساعت در کوره گرمی میگذارند حرارت
 کوره این ششتهای آهن سخت را مثل موم نرم می کند که بهر قسمی بخواهند تا کنند بعد بهر
 بجایی که خواستهای بزرگ متعدد است آب میدهند از آنجا بجای دیگر برده شجر
 می کنند بعد بعضی را بحال خود سطح میگذارند و برخی را مثل ناودان کوه و در بسته
 می کنند خیلی تماشا داشت آن صندوق آهن وزین را در و نقره عمه با عانت ریختی
 بیرون آورده بجای دیگر حمل میکنند اگر بعد چرخ بنجار نبودی حتی خیز را نقره هم نمی توانستند
 آنرا از جای خود حرکت بدهند از آنجا بیرون آمده رفتم به مطبع روزنامه و وضع
 باسمه جدید با قدیم تفاوت کلی دارد و اولایت ششته مقوای بزرگی را بکار و فی که میخواهند

قالب می کشند بعد از آن روی منگنه کدوده قلع گذاشته روی آن سیریزند قالب قلعی
 در سه سیم شود و بعد این قالب قلعی را زیر منگنه دیگری گذارند پشت منگنه یک طومار
 کاغذی است بطول هزار و پانصد ذراع از نقطه دیگر منگنه مرکب به قالب قلعی میرساند
 و متصل لوله باز شده زیر منگنه می آید و فوری چاپ می شود و سیریز روی زمین ساعتی چاپ
 و هزار نسخه چاپ می شود و هر روز نامه می گفست برای شب شش و هزار نسخه طبع کنیم
 برای تقدیرش ساعت وقت فتنه لازم است این جا که چاپ می شود کیفیت علمیه میرساند
 و منگنه دیگر انجامیده باشد و جای دیگر بر بخت جنت آدم هیچ لازم نیست خبر نمیکند
 هر چه چاپ شود از دستگاری به دستگاه دیگر برود و واقع این دار الطبع میسر از همه جا
 تا شاد داشت همانجا چنانی نزدیک به این جا است بمن طومار پیاده رستم منزل شب
 رستم تا شاد نامه قصه و زنی بود که حکایتش معروفست پرده های خوب نشان دادند
 و خبرهای خوشگلیان باز گیران بود تا ساعت وازده شب طول شب بعد
 منزل و جهت کرده سه شب به بیت چهارم سوپه خوردم و خوابیدم
 امروز رستم تا شاد میوزده اشجاء قدیه اقبال عینی آلات و آجرهای شکسته کاشی و
 ساد و اسلحه مختلفه و تاکیل پدانی و سنگی و کچی خیلی دیده شد صورت های آبی و رنگی
 کارها نشان می دیدیم و جدیدی نمانده و دیده شد از آنجا بیرون آمده رفتیم به کارهای
 قصر بر خانه نهاد و در روی آبی و روغنی ساد و در کین اکثر کار را استخوان این عصر
 که همه قابل و خوب بودند زیاد دیده شد صورت علیا حضرت ملکه معظمه را سوار کنید
 بودند قمش را پرسیدم و دوازده هزار لیره نیکوئی نجیب خانی کشته بود مثل

باز دانه بریده

این بود که مجتم است خلاصه چند پرده خریده بیرون آدم چون جانی که نزدیکت قابل
 باشد و یکدیگر نبود تا شام از منزل بیرون ز فتم شب رفتم به کنسیرت یعنی مجلس فحش و سنا
 و آواز زن بلند بالاحی حسیه بسیار خوب خواند تا نصف شب طول کشید بعد از
 اختتام منزل چهارشنبه عیبت و پنجشنبه آمده خوابیدم
 دیروز آذرمان جاکن عالم و لور با میتن رفته بمبستر ک نوشته خواش کرده بود
 امر و هفت را با ایشان صرف کرده بعد از نما بعضی کارخانجات قابل را به منیم
 لهذا نمساعت بظهر مانده سوار کالسکه بخار شده راه افتادیم دوازده میل مسافت
 داشت طرفین راه تا هر قدر چشم کاری کرد کارخانه دیده میشد لعل خاکستر چون
 تپه های مسلسل در عرض راه دیده شد که همه را از کوره ها بیرون آورده روی هم پشته
 کرده بودند جنفش منبت که روی همین رما دینیز سبز و گیاه زیاده روئیده بودند
 آتش متصل از دودش های کارخانجات بالا میرفت از دور مثل این بود که تمام این
 امداد در اشتهال است اصل سرچشمه دولت و ثروت نکلیس منوط و مربوط به
 همین کارخانجات است زیرا که معادن ذغال سنگ و آهن همه قریب و جنب یکدیگر
 و این امداد زیاد است بی قیمت هر دو دولت مذکور را بکارخانجات مختلفه برده
 آلات و ادوات مختلف تمام ممالک رومی زمین میسر شد از چرخ بخار و انجین گرفته
 تا سنجاق و سوزن از این کارخانجات بیرون میآید خلاصه ظهور و ادکستاسیون
 شدیم حاکم شهر رئیس پس را با سه کالسکه بموقف کالسکه بخار فرستاده بودند سپاده
 شده اول رفتم بدار الحکومه حاکم نشان حکومتی زده بودند با هم دست داده تعارف

کردیم ایشان بسترای خودشان را معرفی کردند منم همراهان خود را شناساندم
 بعد از قدری صحبت و شنیدن هر صورت سدرنهار فتمینهار خوبی صرف شدند و بالا
 خانه چیده بودند پائین بالا خانه قریب دو هزار نفر از زن و مرد غنی و فقیر کثیر و غیر
 جمع شده آنافاناهورامی کشیدند و از آمدن من باین شهر اظهار شادمانی و فرحت
 مینمودند بعد از نهار با حاکم جلوه بالا خانه رفته حاکم مرا بایشان معرفی نمود من لطف مختص
 کرد و گفتم ای برادران دولو آهوان از دیدار شما فقط خرم و خوشنود شدم بلکه از
 اظهار محبتی که نسبت بمن نمودید کمال افتخار و مباهات برای من حاصل شد چند روز
 قبل که به ویرتیر فتم شخص روستائی به محض اینکه مرا دید گفت اگر نکستمان ^{بند} ^{بند}
 دست بدست هم بدهند کدام دولت یا ملتی زمره این را خواهد داشت پنجه در
 پنجه مایفکنند منم بار روستائی مذکور متفق الرای و متحد القول جستم انشاء الله اتفاق
 و اتحاد ما دایم و برقرار و پایدار خواهد بود آنها در جواب لطفی به آواز بلند کرده ثنی
 بر تنیت و رود من و اظهار یکانگی و داد و بعد پائین آمده حاکم و من در یک در شکه
 و باقی همراهان در کاهیهی متعدد عقب سر آمده فتم اول بکارخانه آهنگری این
 کارخانه تقریباً مثل همان بود که در پرمنگام دیده شد اما خیلی مفصل تر و جهای این جا
 بزرگتر و عدد دستگاهها بیشتر است آهن که اخته را از کوره ها بیرون آورده مثل
 آب در قالبها میرنجینند تمام عجایب کفش و چکمه های آهینین داشتند زیرین کارخانه
 نیز از آهن بود از بر کوشه و کناره آهن های کداخته بود که از یک کوره بکوره دیگر یا از
 یک مشکنه بکنکه دیگر برده میشد مثل جنم کارخانه گرم بود خیلی تماشا داشت

از آنجا بیرون آمده رفتم به کاری و پرونده های بسیار را در دیوار بالاضب کرده
 بودند و همین کاری نیز موزه هم هست که خالی از تماشا نیست بعد بیرون آمده رفتم
 به هتل چای خورده توقفگاه راه آهن شش فتم حاکم شهر نیز محبت نموده به استامبیون
 همراهی کردند ساعت شش که قریب مغرب بود کالسکه را و افتاد با حاکم و دیگران
 خدا حافظ کرده رفتم شب چون خسته بودم بعد از صرف شام زود خوابیدم
 روز پنجشنبه شب و ششم شهر و کج

امروز هوا بسیار مطرب بود باران هم گاه بگاهی می بارید بعضی از مسافرینی که چندی
 بودند در مهمانخانه برای رفع امراض خود منزل کرده بودند در فتنه خیلی خلوت شدند
 از منزل بیرون رفتم چون چای بطرف هندوستان میروم و انصب و انتم کار از
 پیش برداشته امروز نوشتجاتی را که باید نوشت بنویسم زیرا که فردا خیال دارم
 بلندن مرجهت کنم و میترسم وقت پیدا نشود تا عصر مشغول تحریر بعضی خطوط لازم
 تازه که قابل تذکار جمعه شب و هفتم باشد روی نداد
 صبح زود از خواب برخاسته لباس پوشیده رفتم به موقف کالسکه آنجا بعد از
 دو سه دقیقه مکث سوار شده بطرف لندن روانه شدیم کسوفرد که در حقیقت
 تحصیلگاه اطفال خارجه و داخله و صاحب چندین مدارس و معلم خانه است
 سر راه بود چای را در استامبیون آنجا صرف کردیم یک ساعت بظلمانه وارد
 شهر لندن شدیم زمین هید پارک قبل از رفتن به درویت وچ خشک و بی طراوت
 بود بواسطه چند روز باران مثل مورد سبز و خرم شده بود و دو ساعت از ظهر گذشته

نیز فوراً کسمولر و غیره آمده با ایشان نماز صرف شد بعد از غذا صحبتی متفرق شوین
در میان آمد تا عصر آنجا بودند بعد خدا حافظ کرده رفتند منعم باطاق تحریر رفته
بقیه نوشته جانی که بایست بنند و ستان بفرستم تمام کردم

روز شنبه طبعیت و ششم

امروز صبح در هوا غلیظی بود کم کم بعدری تاریک شد که در اوقات و راه رو با
چراغ روشن کردند از طرفی بوی گاز هوا را خیلی بد بو و خفه کرده بود می گویند
بعضی اوقات بشدت تاریک میشود که در کوچه و برزن چراغها را روشن میکنند چنانچه
تا ظهر تاریک بود بعد یک شنبه طبعیت و منعم بدرج روشن شد
از منزل بیرون نماز و هم که قابل تحریر باشد اتفاق نیفتاد

دو شنبه سی ام

بماشای باغ نباتات رفتم بسیار جای با صفائی است اما از بار و اشجار ویراکه
باز حمت زیاد از اطراف و اکناف عالم جمع کرده در کلدانها و کرم خانهای این جا
گشته اند همه در صحاری و جبال هندوستان و ایران خود رو میرویند بعضی از نباتات
که با وجود رحمت ممکن نیست در این آب و هوا برویند چیده خشک کرده پشت
آینه با چیده اند نباتاتی دیده شد شبیه به شب پره و ملخ و میگو و هم جانورهای
کوچک که شباهت تمام به نباتات داشتند در شیشه های متعدد جای داده اند
با اسم آن و نام ملکی که در آنجا پیدا میشود بعد از گردش رفتم به شهر لندن اگر چه در آن
و برنج و بارونی در میان نیست لیکن حاکم این جا جاد است و کاکین خوب پاکیزه

دار ولی بعضی کوچه ها کم عرض است اگر از یک طرف کوچه کالسه دخل شود از طرف
مقابل هم یکی دیگر بیاید یکی از هفت لابد باید عقب عقب بروند تا از کوچه خارج شوند
چشم تجارت معتبر و بانگه و ادارات مهمه همه در خود شهر لندن است

روز سه شنبه غره هشت محرم الحرام

شیعیان حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه الصلوٰه و السلام را لازم است
در این ایام غراباس نام پوشیده نوحه ولایه نمایند برای مظلومی که جان و مال و عیال
در راه شیعیان خویش داد و هزار سال گذشت از حکایت مجنون بنوز مردم
صحرایشین بیهوشند اگر چه نوعی که مقصود من و همراهان بود بواسطه اقامت در لندن
و عدم سبب نتوانستیم غذا داری نمائیم لیکن تا روز دهم که روز قتل است نهشتن در
منزل و ترک آمد و رفت و مهمانی و ضیافت قناعت کردیم

روز پنجشنبه یازدهم

چون زمان حرکت از لندن نزدیکی بعضی اشخاصی را که لازم بود باز دید کردیم شب
رفتم به تماشا خانه موسوم به پرینس تماشای بسیار خوبی در آوردند قصه و ختری بود که از
پدر ارش زیاد بدور رسیده بود چون صغیر بود و اما بی تکلیف نفرتناجر یهودی سپرده بودند
که پس از حد بلوغ بوی ارزانی دارد و طمع یهودی بواسطه کثرت مال بحکمت آمده بدد
و دیگری آزما بدریا انداختند اتفاقا دختر شخصی پیدا کرده بعد از آنکه بحد بلوغ
رسید از تفصیل خویش آگاهی یافته بعد ناجی خود در آمده مال خویش را از یهودی کمپش
ادعا نموده تا دینار آخر را گرفت بسیار تماشا داشت پرده های بسیار علان نشان

بخصوص پرده که صورت دریا و جهازات آسمان و ماه و ستاره بود خیلی مخفی گشته
بودند تا نصف شب طول کشید بعد منزل آمده خوابیدم

روز جمعه دوازدهم

امروز به نوشتجات لازمه مشغول شدم شب جمعی همان بودند ببارت حسری
برای آخرین وداع خواستیم دوستان محرم و محبان هدم در یکجا جمع شده باشیم
بجمله کامپیان کلارک و زوجه اش کامپیان سوزلاند و زوجه اش سیتیزک و زوجه اش
و غیره بودند مجلس خیلی طول کشید و بجز الله هم خوش گذشت از نصف شب گذشته
بود مدعین رفتند منم منزل رفته خوابیدم امروز عصر سیر از محمد علی خان مثنی سفارت
دولت علیه ایران از جانب جناب جلالتاب میرزا ملکم خان ناظم الدوله سفیر
کبیر دولت بته ایران بیکت جلد کلستان و دوسته جلد کتب دیگر که بحروف
مقطعه مخمره خودشان بطبع رسیده بود بطور یادگار تعارف آورده بودند منم بجان
ودل قبول کرده اظهار استنمان نمودم این مضمون خط برای آموختن مبتدیان اسهل و
انسبست از خطوط معموله مروجه اشاء الله وراج کلی خواهد یافت

روز شنبه سیزدهم

صبح دل درد غیر مبی دست داد فرستادم طبیبی حاضر کرد خیلی قابل بود بیک جبرقی
و دادغ شد تا سینه درد و سرفه که از یکما قبل عارض شده بود بسنوز باقی است انواع
واقسام صفوف و جبوب و ادویه خورده ام هنوز رفع نشده امیدوارم بواسطه تغیر آب هوا
رفع بشود تا زود که قابل مذاکره باشد اتفاق بنفاده و اکثر صابون جی مؤلف روزنامه النجمله

برای نمارد عو بودند آدم بسیار خوبی هستند حباً و نبأ عربت چندین زبان حرف میزنند
 بجهل کلیسی و فرانسه و جرمنی و ترکی و عربی بعد از غذا قدری با ایشان صحبت شد
 بعد با طاق خود در فته یک شبانه چهار و نیم با مئور لازمه پرد ختم
 صبح از خواب برخاستیم حرف نمودم بعد لباس پوشیده و مستعد حرکت شدم بخت
 نیم به ظهر مانده سوار شده و راندم بمبت توقفگاه کالسکه بخار موموم به بکتور یا نیم ساعت
 راه بود جمیع مندیان متوقف شدند که برای تحسین آمده بودند سر ستمش حاضر بود
 با همه وداع کرده راه افتادیم طرفین راه همه با سبز و خرم بود از شهر با می چپتر
 و جاتا که مخزن آلات نظامی است و کانسریبری که بواسطه کلیسای منیش معروف است
 گذشتیم میلویند کانسریبری اول شهری است که تخیل حضرت عیسی علی نبیا و علیه السلام
 برای خلق و عطا کرده مذهب عیسوی را رواج دادند کیاست از ظهر گذشته رسیدیم
 به بندر و و کشتی حاضر بود شسته راه افتادیم بواسطه قلات عرض دریا اغلب
 جهازات در معرض خطرند و کاهمی شدنی بهوارامه سیکرد که مسافرین کشتنی میگیرانند
 البته در چنین وقت کشتنی خالی از خطر نیست ممکن است به تل یا تپه خورده خور شود اما
 آنچه بعد از از سعادت بخت بهم بهوار روشن بود و بهم دریا صاف و بی انقلاب
 اگر چه است که کشتی نشستیم قدری توج داشت اما بعد خیلی آرام شد و ساعت
 نیم از ظهر گذشته وارد بندر کاله شدیم این بندر متعلق است به ولایت فرانسه اینجا
 یکده زنک و لباس و وضع و لسان و رفتار و کردار تغییر کرد و عالمی شد جدا گانه
 و ما تا آن خوبی بود غذا صرف شد بعد از نیم ساعت کالسکه بخار حرکت کرد و طرفین

تمام پراز حاصل بود بعضی از خلافتش سوز سبز بود و برخی را در و کرده بودند از این بندر
 تا پاریس کمتر جانی دیده شد که سر سبز و شاداب نباشد معلوم میشود این قطعه زمین بسیار
 حاصل خیز است اگر چه اغلب خاک فراسنه همین طور است اما بواسطه کثرت آب در این
 امتداد کشت و ذرع زیاد میشود ساعت هشت شب رسیدیم پاریس کوچه و بزرگ بکان
 و بازار از کثرت الکتریسیت و کارزاری روز روشن بود همراهان همه بودند با ششای ستر
 فرون که روزی شبیه متصل خواهد شد میسر را که برای گردان این جا بنحواستقیم فستیم بشل
 کشتی مثل بزم بیاری بهترین مکانهای پاریس است تمام نیم گشت و سندی از محل پرداخت
 همه پارچه های ابریشمی نفیس غذای خوبی صرف شد چون خسته بودم و گذشته از آن بواسطه
 روزیکشنبه تمام تماشایا ننابند بود یک ساعت بعد از شام خوابیدم

دوشنبه پانزدهم

پس از صرف نهار رفتم تماشای دورنمای که در وسط شهر پاریس است دورنمای شهر
 اسلامبول بود بسیار پاکیزه و خوب کشیده اند با صورت اصلی شهر اسلامبول ابدالغالب
 نذر آب بفرور چنان موج میرزد که کوئی فی الواقع آب است جای پرده بود و منظر شهر
 پاریس در صحنی که شکست می گردنش بکایت کلوله بدیواری خورده خراب کرده بود
 و اطراف آنرا دود و احوطه کرده بعینه مثل این بود که همان آن کلوله خورده زنی که خود را
 بغل گرفته فرامیکرد و یکفر کالسه چی متحیرانه نگاه می کرد بپای آسمش که کلوله خورده و
 خون میرنجست همان بخاری که از خون کرم بر میخیزد پیدا بود پس از تماشای و خطا بسیار رفتم
 بنیایان و محلی که موصوم است به بوا و بولن آبشار خوش نمائی آنجا است مقابل آبشار

قودخانه باصفائی است چای صرف شد و ضمیمه چای صرف می شد دیدم جمعیت
 کثیری در کالسه های متعدد می آیند معلوم شد تشریفات عروسی یکی از اهل شهر است
 عروس و داماد با مهمانان متعدد برای گردش آمده اند چون رسم است هر کسی
 تعارفی بعرس میدهد هر چند من معرفی نداشتم لیکن محض خوشنودی ایشان و بت
 دیگران انگشتری برای عروس فرستادم بعد عروس و داماد آمده اظهار شکر نمودند با
 آنها تعارف رسمی عمل آمده بطرف شهر راه افتادم شب را منزل شام خوردیم بعد
 از غذا رفتم تماشاخانه گرانداپرا اگرچه از زبان فرانسه با اطلاع نبودم اما تشنگی پرده ها
 و بازی ورق مندی و بت خانه و غیره چنان خوش نما و پاکیزه بود که تشریح و بیان
 نمی آید حتی بهترین تماشائی بود که در محاکات دیگر دیده بودم رفیق و سازو آواز تا
 ساعت دوازده شب طول کشید بعد منزل آمده خوابیدم

روز سه شنبه شانزدهم

امروز از جانب گنت بر تونی که پارسال بهندوستان آمده بود شخصی آمده است
 حاصل نماید که چه وقت از پاریس حرکت میکنم گفتم زور شنبه او بگنت مغزی الیه که
 سیاق رفته بود مکراف کرد ایشان نیز محبت نموده طرف عصر بدین من
 آمدند شب با مغزی الیه و برادرشان بسر بردم بسیار مردمان ثریف و نجیبی هستند
 می گفتند ماه آتیه برای شکار به هندوستان میروند تازه که قابل باشند روی نداد
 روز چهارشنبه هفدهم

امروز عالم برهم خورده نتوانستم هیچ از منزل بیرون بروم تمام شب کسل بودم یعنی

همان سینه در دستنوز باقی است بکلی رفع نشده سر نه بقدری است که شبها نیتوانم بخوابم

روز چشمنه هجدهم

بعد از ظهر عالم بهتر شد چون حالا غیر فضل است اکثر پاریسی ها به بیلاقات رفته اند چندان
 به احتیاط است بنوعی که گاهی بخاری روشن میکردم اما هنوز برای محبت کردن
 آنها بشهر زود است سه چهار هفته دیگر محبت می کنند افسوس است که من قیامت
 و باید زود به هندوستان برگردم چنبال قبل که بفکر گشتن آدم تمام اما کنی را که قبل
 تماشا بود از قبیل مقبره ناپلیون اول و موزه و باغ وحش و غیره همه را بدقت
 دیده ام همراهان را کفتم بروند تماشا کنند خود در منزل ماندم امروز میسر فرون از
 لندن بیرون آمده روز جمعه نوزدهم بود شب رسید

بعد از نهار سوار کالسکه شده قدی در شهر و حول و حوش گردش کردم غلب جاهای
 شهر بخصوص در هر چهار راه چین و باغ و حوض و آواره دار است شهر پاریس از حیثیت
 جمعیت و وسعت از شهر لندن خیلی زیاده است اما از بابت لطافت و عمارت
 و خوبی منظر و تعداد چراغهای گاز و برق بهترین شهرها محسوب میشود شبها اکثر
 قنادیل گاز و الکتریک چون روز روشن است تمام قهوه خانها و اکثر دکا کین تا طلوع
 فجر بازند اغلب فرانسوی ها برای خرج کردن در قهوه خانها و میخانه و ضیافت
 دست و دلشان باز است من حیث المجموع مردمان عیاش خوش گذرانی هستند
 پس از گردش مفضل به همان خانه معاودت شد ساعت شش و نیم شام خورد
 سوار شده رفتم بطرف استاسینون کالسکه بخار حاضر بود سوار شده راه افتادیم

شب را استراحت خوابیدم هوأنا میکنم بود چیزی دیده نشد

روز ششم بیستم

تا ظهر در خاک فرانسه میراندم طرفین راه سبز و خرم بود نیم ساعت از ظهر گذشته دجل
تغلی شدیم که اطول غارهای مصنوعی عالم است تجاوز از نیم ساعت طول کشید تا
از سوراخ کو که گذشتیم در او آخر سوراخ منافذ متعدد برای کسب روشنائی تعبیه
کرده اند از میان چاه قلل حمال پوشیده از برف یکی بعد دیگری دیده میشد مثل نوری
بود که کاه کاهی در ظلمت پیدا شود عالم جنبلی غریبی داشت اقرار منقول یک نفر
مهندس فرانسوی از طرف خاک فرانسه و لیکن فرایطالی از سمت ایتالیا بنا کرده و
شکافتن و سوراخ کردن وقتی که هر دو مهندس مبرکتر کو رسیدند نوک مشه شان یک
و جب با یکدیگر اختلاف داشت چون سوراخ شد هر دو دست یکدیگر داده مبارک
گفتند معلوم میشود هر دوی ایشان مهندس بسیار قابل و ماهری بودند و ساعت و
نیم از ظهر گذشته وارد شهر تورین شدیم این جا کالسکه بخار چهار ساعت و نیم توقف
می کنند اجزای کمرک احمال و اطفال مسافران را می بینند که هر کدام کمرک دادنی است
حق خاک بگیرند من چون چسته و کسل بودم در کالسکه خوابیدم همراهان فرستند بآشپاک
شهر می گفتند اگر چه کوچک است اما نسبت به نجاشی که دارد شک و پاکیزه است
جلو تمام دکا کین ایوانهای مسقف است که هم از آفتاب و هم از باران محفوظ می باشد
و اکثر جابای شهر تماثل چندی و نسکی مال سلاطین و بهادران معروفست بعضی عمارت
خوش منظر نیکو دیده شد تمام دیوار و ستونها از شک مرمر بود روی در و دیوار اکثر

عمارات مجتمة بای مردم دیده شد بسیار خوب تجارتی کرده بودند جمعیت شهر سیصد هزار
 نفر است بعضی کوچه برای کاری کم عرض است شوارع عریض نیستند زیاد دارد که
 دوشه کالسه از پهلوی یکدیگر می توانند عبور و مرور کنند ساعت شش غذا در مهمانخانه
 که سر استامیون است صرف شد یک ساعت بعد بکالسه نشسته راه افتادیم چون شب
 بود چیزی دیده نشد از سوراخهای زیاد و پلهای متعدد که ششیم ساعت باز ده در آن
 کشیدیم این قطار کالسه خیلی تکان داشت درست خوابم نبود
 روز یکشنبه بیست و یکم

صبح که از خواب برخاستیم دیدم دست چپ دریای آدریاتیک است معلوم
 شد سه چهار ساعت است از کناران می گذریم دست راست اکثر باغستان و
 تاکستان بود خانه های دهائی زیاد در این مهتاب دیده شد بسیار است و بدناکویا
 اهل اینجا چندان استطاعت ندارند باشند استامیون باکوچک و بی سقف بودند
 نهار ماگولی پیدا شد بیک استامیونی که بالنسبه بزرگتر از همه بود رسیدیم قدری
 مرغ بجهت و گوشت پیدا شد گرفته آوردند در کالسه خواهی نخواهی صرف شد شب
 نیز چندان غذای ماگولی پیدا نشد ساعت ده شب رسیدیم به بریندیزی که خاک
 ایتالی است این جا شراب و انگور مشهوری دارد از کالسه بخارج پیاده شده سوار
 کالسه ای شده رفتم به اسکله شستی پنج ذری ساحل لنگر انداخته بود معلوم می شود
 ساحل بسیار عمیقی دارد که کشتی باین نزدیکی می ایستد جمعی کثیر در کشتی بودند برخی بمبصر بعضی
 به هندوستان میروند صد و شصت و سه نفر مرد و زن در اول درجه مسافرند شام

حاضر بود چون در راه فی الجمله شام غیر ماکولی صرف شده بود این جابه‌شور با و میوه
قاعت کردم بواسطه آمد و شد مسافرن تا چهار ساعت از نصف شب گذشته
نشد بخوابم یک ساعت به سحر مانده کشتی لشکر کشیده راه افتاد

روز دوشنبه شب و دویم

صبح از خواب بیدار شده دیدم هوا صاف و دریا آرام است اما قدری کرم بعد از
شت و شوی بدن بالایی عرشه رفته بخواندن کتاب و صحبت با همراهان روز را
شام روز سه‌شنبه شب و سیم کردم

امروز نیز باید وقت را در کشتی گذراندا بته در چنین جایی که بحر آب و مسافرن چیز
دیگر دید و نشود چیزی هم که قابل مذاکره و تحریر باشد نیست قریب مغرب از نزدیکی
جزیره‌ای که اندک است متعلق به یونان است گذشتیم سه چهار مایل از جزیره در کشتی پرواز می نمود
هر چند این جزیره تا مش کوستان است ولی از دور سبز و شاداب بنظر می آمد در
وسط جزیره معلوم شد چیزی مشعل است سببش معلوم نشد احتمال دارد از مشاده کشتی
آتش افروخته باشند یا ممکن است سبب دیگر داشته باشد علی‌ای حال امروز هم
چون دیروز بسرقت هوار و بکرمیت دیروز از غروب آفتاب هوا بقدری
کرم و خفه شد که کولی جمله تابستان است شب را از شدت گرمی نشد در حجره بخوابم
گفتم رخت خواب به عرشه شستمی بروم یک ساعت از نصف شب گذشته کم کم باد
خنکی وزیده خواب غلبه کرد خوابیدم همراهان اکثرشان در حجرات خوابیده بودند
از گرمای خیلی کله کرد و علاوه بر گرمی از طلوع فجر کمس زیادی پیدا شده بابا ذیست

روز چهارشنبه بیت چهارم

امروز از دیروز که ترست نه ممکن است بالای عرشه رفت و نه می‌شود در حجره ماندن
متصل از بدن جاری است بخصوص هنگام غذا که از عرق جنس شدم اصح من یثقیل
آن دیدم که در حجره رفته بگویم با درزن بکشند بمن طور کردم فی الجمله تغییر در مزاج
پیدا شد والا اگر باز در مکت بود هلاک شوم خلاصه منسردار و زنی هست که باید
به اسکندریه برسیم اگر چه میدانم آنجا هم گرم است ولی چاره نیست باید سفر را پیش
برد این گشتی موسوم است به صورت ساعتی دوازده میل طی میکند روز اول از چهار
ساعت و نیم از نصف شب گذشته الی ظهر مفاد پنج میل حرکت کرد تا ظهر روز دوم
دو بیت و مفاد پنج میل تا ظهر و نیم دو بیت و شتا دو بیت میل این چند
روز یک در گشتی بودیم نه باد شرطه وزید که سرعت گشتی سفرا بد و نه باد مخالفی دیدم
که از سرعت آن بجا بد بهمان مسافتی که معین شده است رفت کاپتان گشتی
مدعی بر این بود که ساعتی سیزده میل می‌پاید ولی ساعتی دویز بلکه کمتر بیشتر رفت غذا
که در این گشتی دادند نجوش مرغی همان غذائی است که در حجاز می‌پاورد دادند بعضی
از مسافران زمره میگردند که پیشی مختار زنک و چاکبانیستند ولی حق ندانستند
زیرا که عدد پیشی نشان معدود و عدد مسافران متعدد بودی البته بیش از این نمیتوان
از این ها مترصد بود زیرا که یک شخص واحد ممکن نیست در یک آن خدمت مثبت و
پنج یاسی نفر را بجزد مگر بند بچ و به نوبه با الجمله امروز را چون روز قبل بسر بردم
روز پنبه بیت پنجم

یک ساعت و نیم بظهر مانده بمشکلی رسیدیم کالسه بخار حاضر بود و بعد از نیم ساعت نشسته
 بطرف سویس را ندیم طرفین راه تا مسافت زیادی بجز کرد و غبار و بیابان شوره
 زار چیز دیگر دیده نشد همین طور میرفتیم دو ساعت از ظهر گذشته از روی و ذیل
 عبور شد آبش بسیار کل آلود و در کمال طغیان بودی سه ساعت از ظهر رفته وارد زاکا
 زکات که یکی از منازل سر راه است شده منا خوبی صرف شد بعد از هفت روز
 سوار کالسه شده را ندیم در بعضی جاها کت تکس بنزه و حاصل نظرمی آمد و سنا
 نیم از مغرب گذشته وارد سویس شدیم قایق دودی حاضر بود و جمیت کشتی نیز که همه به
 ولایات مختلف هندوستان میرفتند بودند در قایق نشسته را ندیم بطرف کشتی میروم
 به و میگویند که در دو مایل لنگر انداخته بود از شدت عظمت و بزرگی از دور چون
 قصبه منوری بنظر می آمد این کشتی بزرگترین جہاز پیا نو و کمپانی است و اول دفعه است
 که بطرف هندوستان می رود تمام اطاقها و راهروها و بالابا و پائین کلاً با چراغ
 برقی روشن میشود سفره خانه تماماً از چوب شمشاد منبت است اطاق سبک کار کشی
 اطاق بانچه بر اطاق تحریر اطاق راحت اطاق ساز و آواز کرمانه و غیره هر کدام
 دود و در کمال لطافت و آراستگی است فی الحقیقه عمارت ملوکانه تحرکی است
 طولش ۸۳ عرضش ۵۲ و عمقش سی و هفت پا است قوت هفت هزار اسب
 دارد و ساعتی بمجدد میل مسافت طی می کند علما کشتی از کامپان گرفته تا دعا
 انداز دویست و شصت و نه نفرند چند روز قبل که از اسکندران حرکت کرد حال
 نصد نفر مسافر برای انگلستان و ایالات دیگر فرستاد بود و با آنجا یک ساعت

نصف شب گذشته راه افتاد دریا مثل کف دست صاف و ببح باد و طوفانی نبود
که از سرعت آن بجا بفعول چیزی که باعث کسالت متاخرین شد هوای حار بحر احمر بود و پس

جمعه شب بیست و هشتم

امروز هم هوای مثل دیروز گرم است تا ظهر ۵۵ میل مسافت طی شد

شنبه شب بیست و نهم

و شب هوا بشدت گرم شد که مافوق این تصور نبود شب بالای عرشه خوابیدیم
تا امروز ظهر ۴۳ میل راه پیوده شد دو ساعت نظهر مانده چهارم دیده شد
که بطرف هندوستان میرفت این چهارده ساعت قبل از کشتی ما راه افتاد کشتی ما آن
رسیده و گذشت مثل باد صحرایست ابتدا حرکتی محسوس نمیشد مثل این بود که در خانه سانی

یکشنبه شب بیست و دهم

امروز نیز بحر آب کشتی چیز دیگر دیده نشد تا ظهر ۵۴ میل راه پیودیم

دوشنبه شب بیست و یکم

سه ساعت و نیم از ظهر گذشته وارد لنکرگاه عدن شدیم کشتی لشکر انداخت
بعضی از مسافران کماره مفتی شهر را تا شاکستند منقول است و دریا چه مصنوعی در
این شهر هست یکی بالایی و دیگری تارنج بناشان معلوم احدی نیست از قریه نیکیویند
متجا و از هزار سال می بایست تارنج بنای هیب باشد زیرا که شبیه به بناهای
آن زمان است چون من چنین این جای پاده شدم میل نکردم دوباره بخشکی روم
زیرا که علاوه بر حرارت هوا که مانع رفتن بود و چندان ایستیم شهر عدن ندارد که قاب

زیست و نماشا باشد امروز اتفاق عجیبی شنیدم مددکار یغیانه کشتی بواسطه کثرت محتاج
و قلت مدخل از ابو جمعی خود باقی دار شده از اداسی آن عاجز بود یکی از توله باغی نخل
مرا که با او زیاد مانوس شده بود در آغوش گرفته خود را پست کرد و نوی دریا صاحب
عیال و اطفال بود مسافرین کشتی و من سبغی توجیه نموده بتوسط کامپانیان کشتی موسوم به
کامپانیان جورج فردریک کیت که سی و شش سال است در خدمت این کمپانی است
و شخصی است بسیار ماهر در عمل ملاحی برای بازماندگان دی فرستادیم از دیر و زهر تا
نصف بطنها را امروز سجد و پنجاه و چهار میل مسافت پیوده شد بواسطه قلاطم دریا و
شدت باد از سرعت مندا و کشتی قدری کاسته شد

روز سه شنبه سی ام

دیشب چون یالی گذشت که کرم نبود چو که داخل اقیانوس بند شده ایم هوا خنک است
و باد پر زور می آید تا امروز ظهر کلیتا ۲۵ میل راه طی شد باد مخالف مانع سرعت
کشتی بود نتوانست بآن تندی که مقصود بود برود نزدیک غروب آفتاب ماهیهای
متعد و در یک قطار از آب بیرون بسته بفاصله یک یا دو ذراع باز در آب غوطه خوردند
یکی بعد دیگری همه فیصل نقله مصقل از دور برق میرند خیلی تماشای داشت

روز چهارشنبه غره شهر صفر مضاف

دیشب هوا خیلی خنک و دریا بسیار صاف و آرام بود تا امروز ظهر سجد و شش تا دو
چهار میل راه طی شد مسافرین چهار انش محابس قضی فراهم آورده بودند تمام خوانین
البته لطیف پوشیده آرایش زیاد بخود بسته بودند و ساعت مجلس طبل کشید خیلی خوش گذشت

رُوزِ پَنجشنبه دِویم

دیشب هوا بسیار سرد بود بدشمنی که دم صبح محتاج به لحاف شدم و واسطه شب قدری باد مخالف وزید بقدر دیر و زوای طمی نشد سیصد و شصت و نیم میل فتم با وجود باد و بار خوب رفت این قدر باز غرضش کاسته شد چرا که چرخ بخار بقدری بزرگ است که در کمال استقامت مقاومت این نوع ریاچ را میکند شش کوره و سی و شش دیکت بخار دارد و دو کوره دیگر نیز هست که اگر اتفاقاً ساخنه روی بدیدید کی بارانوی کار می آورند جائیکه کوره باراناکه گذاشته اند صد و سی درجه حرارت دارد اگر بقدر دو ذراع از کوره باد و رشود هوا می خشک بود واسطه باد گیر داخل میشود کارخانه های متعدد در این جهاز است از قبیل دستکاه چای برقیه و پنج سازی رُوز جمعه سیم و آهنگری و بخاری و غیره

از پُیشب هوا خشک شده اما با بختی توان در حجرات خوابید زیرا که قنایل برقیه متعدد تمام حجرات را خیلی گرم میکند آنقدر که بطرف دریا منافذ دارند فی الحکله خوب اند و آنها که هیچ بخیره ندارند بجز در بسیار گرم و خفه اند جزا اینکه در این است و آدم و شدمی کنند لازم است تمام حجرات بخیره دایب باشند فقط عیسی که در این کشتی متصور است خفا و کپلی حجرات آن است و الا از همه بابت تمم و مکمل است تا امر و نظهر سیصد و شصت و نیم میل مسافت طی شد طرف مغرب بقا صدمه سی چهل و بی تنگ بزرگی دیده شد مثل فیل آب را حرکت میداد این تماشیح برای جهازات شرانعی و کاهی هم برای دودی کوچک

شنبه چهارم

چهار ساعت بطهر مانده و اردن کوکاه مبسئی شدیم قایق دودی حاضر بود سوار

شده و قسم بهمانخانه گریست و سترن که سوابق ایام عدالتخانه بود تازه یکی بستر و بزرگتر
و پاکیزه تر ساخته اند این جارا همانخانه کردند علی ای حال بعضی از بهرامان و نوکران
که مدتی بود از خانه و عیال دور افتاده بودند اجازت حاصل نموده بحیدرآباد رفتند
بجای تهنیت دیگران از حیدرآباد آمدند هفتم یک هفته اینجا اقامت نموده بعد میروم
حیدرآباد داشاء الله تعالی هوا بسیار گرم و خفه است کمی چند روز قبل خشک بود ولی هر
وقت که من بی بی آدم (یکشنبه و دو شنبه و سه شنبه و چهارشنبه) هوا را گرم یافتیم
بنوشتن خطوط و مطالعه کتب و آمد و شد با دوستان و صحبت با بهرامان و گردش
کنار دریا روز چهارشنبه هفتم و غیره گذراندم

شب منزل حوج علی قاضی عدالتخانه یعنی دعوت بود خیلی خوش گذشت تا نصف
شب آنجا بودم بعد جمعه و جمعه و جمعه منزل معاودت شد
شب سرافراکت سوئیس ملین پس بی و سیر بلبله منزل آمده شام با هم صرف
نمودیم تازه که قابل شنبه یازدهم تکریر باشد روی نه
مراجعه قدری برهم خورد از منزل بیرون نرفتم
یکشنبه دوازدهم

نهار را منزل سرافراکت سوئیس موخو دودم خانه بسیار عالی دارند از دو طرف
مشرف بریا است اطراف خانه همه غلام کردشت است کف ایوانها مسفر و شست
با سنگ مرمر بسیار صفا و خشک طرف عصا اظهار نمودند برویم دهنه زرد شنبان
را به پنجم اگر چه من یک دفعه دیده بودم اما محض رفاقت با ایشان این دفعه نیز رفتم قلاو

دهنه بسیار جای مرتفع با صفائی است در حقیقت قابل نیست اینجا را عمارت و دوشی
 بسازند در این محوطه که باغی است خوشنایب برج است همه شبیه یکدیگر شرح کی از اینها
 مجمل برای اینکه آتی بدست بیاید کفایت می کند و الا قریب صد پامحیط داخلی هر
 برج است و همه مفروشند با شخته تنگهای عظیم بتیمی در زیری کرده اند که ابد اقطره آب
 بر زمین فرو میرود و دور تا دور بقطار جاها ساخته اند که هر یک معروفست بنامی بنا
 بندهب زردشتیان اعمال نیک و اقوال نیک و افکار نیک قطار اول
 مال ذکور و بیم مال اناث تیم مال اطفال است و فیکه جسد مرده را در یکی از دهنه
 های مذکور جا میدهند و را بجلی برهنه می کنند مستند باین معنی که چون ما برهنه خلق
 شده ایم باید برهنه از دنیا برویم در وسط هر برج چاهی است صد و پنجاه پا کفش
 مفروشست از سنگ عظام مردگان را بعد از آنکه لاش خور با کوشششانرا میخورند
 میریزند و شبیه جسد آدم را در یکی از دهنه با جایی میدهند بفاصله یک یا دو عست
 لاش خورهای متعدده که در همین جا توطن گزیده اند تمام پوست و گوشت آن را کند و میخورند
 چند روز بعد استخوانها را در چاه وسط برج می ریزند بواسطه هوا و باران بتدریج خاک
 میشوند تمام عظام اجساد و ضعیع و شریف بزرگ و کوچک اناث و ذکور باید مخلوط
 شوند که استخوانها را و اختصاصی فیما بین غنی و فقیر باقی نماند در کف چاه چهار طرف
 چهار طرف زده چهار چاه دیگر حفر کرده در همه شن و ذغال ریخته اند آب باران اقل
 روی استخوانهای گرد شده ریخته تا از آنجا داخل لقب میشود و تصفیه شود بعد برین فرو
 میرود بنا به عقیده زردشتیان این همه کارها برای آن است که زمین ملوث نشود این

که ابتدا الصغیه می کنند و میگویند چون مرده را در قبر میگذارند چندین گز و حشرات الارض
جمع شده آنرا بتپنج و بتانی میخورند اینک لاش خور بارا انتخاب کردیم از این بابست آن
که گوشت و عظام لازم نیست تا مدتی زیر زمین ماند و متعفن شوند و زمین را بهم ملوث نمایند
چون زردشتیان خاک و آب و آتش را از عناصر برتر که میدانستند محض اینک عین غنصر
مذکور ملوث نشوند چون مسلمانان دفن نمایند و نه چون بنود میوزانند و نه چون یونانیان
در آب رو می اندازند و حتی الامکان دهنه باشان را در قفل تالاب یوس حبال میبازند که
آب باران که از روی جبار مردگان میگذرد بهسوءت داخل زمین نشود من گفتم تمام این
نجات و کار برای این است که زمین ملوث نشود اما لاش خور با که گوشت مرده
میخورند فضلا تشنه بسیار متعفن تر و نجس تر از طیوری است که جنوب میخورند پس تنها
علاوه بر اینکه زمین را ملوث ترمی کنند نباتات را بهم که از آنها را قفا بست نجس
می کنند زیرا که عادت آنها بر این جاری شده که روی اشجی بنشینند معتد دهنه از دادن
جواب و آوردن دلیل عاجز ماند و فی الحقیقه مخمس مقصودند از شتم مناظره و کماله
انهم کس را نمی دارد و علاحد و مذهبی جدا گانه خلاصه بعد از صحتما و خنده بای پائینتر آنگاه

روز دوشنبه سیزدهم شهر صفر

یک ساعت و نیم از ظهر گذشته بود فلکها و کالسه که بخار موسوم به ویکتوریا استامبولیون که
مترین و بزرگترین استامبولیون های عالم است رفته سوار کالسه شده بطرف پونه حرکت
کردیم دو ساعت از شب گذشته وارد شدیم رونه قبل آدم مخصوصی برای تدارک و گرفتن
خانه فرستادم همه چیز حاضر بود و در منزل شست و شو کرده شام خوردم چون

خسته بودم روز شنبه چهاردهم زود خوابیدم

الی جمعه در پونه بودم روز جمعه دو ساعت از مغرب گذشت بطرف حیدرآباد فرخنده
بسیار دکن راه افتاده شنبه عصر بسلامتی وارد شده شکر خدای تبارک و معالی

بجای آوردم

و السلام

کتاب مسافرت نامه شکیب جنامه جناب مستطاب عظمت و جلالت
انتساب صدر افرای عزت و جلال سخی نشین عقل و کمال برانزده مسند
وزارت و فرزانده مصدر صدارت کوه پایش سرشته هنر و از تمامت
علوم با خبر است بکالات ظاهرو باطن سلم چنانچه بعلوم حالات مثال
و اقران مقدم تا بر مسند عوارف احکام نشست بنیاد زخارف اعمال
از میان برخاست چنین چمن کمال و جویبار اقبال مکر ملک بنجواب مافلک
در آب بیند در فصاحت کلام و حصافت مقام و محامد اشفاق و علوب
و سموحسب و انعام بی پایان و احسان بی استئمان و مدارج کمال و معارج
جلال طریقه موافقت و شیوه مجالست و عقل و کیاست هوش و فرست
کسی را با وی طاقت همسری و لیاقت برابری نیست با این بلند ی درت
و ارتفاع مترت چنان با غنی و درویش و بیکانه و خویش سلوک و رفتار
مینماید و آنان را بداد و دهبش و ایثار و بخشش میخواند که توان گفت آنرا که چشم
امیدی است بروی بانیاید و هرگز دست تمنائیت نبوی او دراز آید

اعنی اجل الاکرم انعم نواب مختار الملک عماد السلطنه مقلدہ العالی کہ فنون
ادب برادار و صنوف لطایف را بہار عالم آرا این کو ہر عظیم از شرف
ہمت او این قدر قیم از صدف طبیعت او نیست کہ بہ شک چشمہ حیوان و غیرت
خوفشان است طراوت الفاظ و حلاوت معانی و قوت رہا نماں اجل
و جواہر عمان را منفعل دارد بتائید ذوالجلال و تمین اقبال سرکارشان این
دولت خواہ میرزا محمد ملک الکتاب بزور طبع در آورده
و ضمناً خود را مفتخر و امتیاد و ارض و شرف

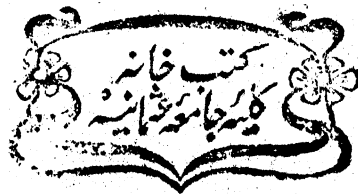
امید کہ ظل عاتقش مدد و داد عزرہ

فی شہر رمضان المبارک ۱۲۵۵

بخط اقلندگان میرزا

محمدی شیراز

مکتبہ



آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آئندہ یہ دہرا نہ لیا جائے گا

کتابت

جامعہ کائنات

۱۔ درمیں جس کا نام ہے جامعہ کائنات
۲۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج
۳۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج
۴۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج
۵۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج
۶۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج
۷۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج
۸۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج
۹۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج
۱۰۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج

۱۱۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج
۱۲۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج
۱۳۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج
۱۴۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج
۱۵۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج
۱۶۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج
۱۷۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج
۱۸۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج
۱۹۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج
۲۰۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج

۲۱۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج
۲۲۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج
۲۳۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج
۲۴۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج
۲۵۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج
۲۶۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج
۲۷۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج
۲۸۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج
۲۹۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج
۳۰۔ اس کا مقصد ہے علم کی ترویج

